

﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَنفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِّن قَبْلِ أَن يَأْتِي يَوْمٌ لَا بَيْعَ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفَعَةٌ ۗ وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴿٢٥٤﴾﴾ [البقرة: ٢٥٤]

[راه نجات از شرّ غلات]

بحث شفاعت

شفاعتی که در قرآن هست

(بحث عریان)

تألیف:

حیدر علی قلمداران

(۱۳۶۸-۱۲۹۲ شمسی)

تصحیح و مراجعه:

اسحاق دبیری رحمته

چاپ اول ۱۳۸۸/۱۴۳۰ هـ

عنوان کتاب: بحث شفاعت شفاعتی که در قرآن هست

تألیف: حیدر علی قلمداران

ترجمه: اسحاق دبیری

موضوع: بررسی عقاید مذهبی شیعه (زیارت قبور، شفاعت، علم غیب، امامت و مهدویت، خمس)

نوبت انتشار: اول (دیجیتال)

تاریخ انتشار: دی (جدی) ۱۳۹۴ شمسی، ربیع الأول ۱۴۳۷ هجری

منبع: کتابخانه عقیده www.aqeedeh.com



این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

ایمیل:

سایت‌های مجموعه موحدین

www.aqeedeh.com

www.mowahedin.com

www.islamtxt.com

www.videofarsi.com

www.shabnam.cc

www.zekr.tv

www.sadaiislam.com

www.mowahed.com



contact@mowahedin.com

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فهرست مطالب

- زندگی نامه استاد حیدر علی قلمداران ۳
- حیدر علی قلمداران، نابغه‌ی گمنام ۳
- آشنایی قلمداران با شخصیت‌های معاصر ۵
- ۱- علامه شیخ محمد خالصی از علمای مجاهد و مبارز مقیم عراق ۵
- ۲- مهندس مهدی بازرگان ۶
- ۳- دکتر علی شریعتی: ۷
- ۴- استاد مرتضی مطهری: ۷
- جریان ترور و دیگر حوادث ناگوار زندگی استاد قلمداران ۷
- اخلاق والا و آزادمنشی استاد قلمداران ۱۱
- آثار و تألیفات استاد قلمداران ۱۱
- مقدمه ۱۷
- موضوع شفاعت و حقیقت آن ۱۹
- علت مهم نشر کتب غلات و عقاید غالیان ۲۳

- سخن در شفاعت بود که منشأ غلو در بین مسلمین مخصوصاً شیعیان است ۳۱
- حقیقت شفاعت** ۴۳
- ائمه معصومین علیهم السلام نفی شفاعت از خود نموده‌اند و نجات را بتقوی و بعمل و ورع منوط داشته‌اند بر طبق قرآن مجید** ۷۰
- احادیث شفاعت از حیث سند عموماً ضعیفند ۷۸
- شفاعت و حقیقت آن ۱۰۵
- خلاصه‌ی بحث شفاعت ۱۲۱
- شفاعتی در قرآن است ۱۲۳
- قسمت پنجم: بحث غلات** ۱۲۷
- راه نجات از غلات** ۱۲۸
- غلات بزرگترین آفات و خبیث‌ترین نکبات ۱۴۶
- نفرین امیر المؤمنین علیه السلام به غلات ۱۴۹
- خلاصه‌ی مباحث** ۱۶۹
- یادآوری** ۱۷۶

زندگی نامه استاد حیدر علی قلمداران

حیدر علی قلمداران، نابغه‌ی گمنام

شاید کمتر کسانی باشند که بدانند روزی تمام ملت ایران کنونی اهل سنت بوده‌اند، و اهل سنت یعنی دوستداران واقعی اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و صحابه‌ی جانفدای آن حضرت، که با چشم حقیقت به دین و زندگی می‌نگرند، پس اهل سنت واقعی با شیعه‌ی واقعی یعنی دوستداران صلی الله علیه و آله هیچ فرقی نمی‌کند، مشکل فقط در افراط و تفریط است، حقایق را وارونه جلوه دادن نه شیعیست است و نه سنیت، صحابه‌ی فداکار رسول الله صلی الله علیه و آله را ملعون خواندن و یاران و همسران و خانواده‌ی درجه یک پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله را لعنت و نفرین کردن نه تنها پیروی از علی نیست بلکه دشمنی با علی و پیامبر و دین علی است، و غلو و افراط درباره‌ی اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله نه تنها محبت با پیامبر و اهل بیت حضرتش نیست، که دشمنی با آنان است. آری، امروز نیز در جامعه‌ی کنونی ایران علماء و دانشمندانی هستند که حاضر به تقلید کورکورانه از خرافات موجود در جامعه‌ی کنونی ایران نیستند بلکه با حس حقیقت‌جویی در تلاش حق مخلصانه گام بر می‌دارند و آنچه از قرآن و سنت واقعی برایشان حق بنماید بدور از تعصب آن را با جان و دل می‌پذیرند.

اما متأسفانه کم‌تر کسانی در ایران بزرگ با علماء و دانشمندانی همچون آیت الله شریعت سنگلچی و آیت الله العظمی سید رضا بن ابوالفضل البرقعی، و علامه

اسماعیل آل اسحاق و استاد حیدر علی قلمداران و دکتر علی مظفریان، و دکتر مرتضی رادمهر و دهها عالم و دانشمند دیگری آشنا هستند که مذهب پدری را با تشخیص دقیق رها کرده و مکتب حق را برگزیده‌اند، گرچه شخصیت‌های مذکور همگی به رحمت خدا رفته‌اند اما آثار گرانبهایشان نشان دهنده و معرف شخصیت‌های والای این بزرگواران است، اینک به مناسبت نشر یک اثر گران قدر استاد حیدر علی قلمداران شما را با چهره این مرد مجاهد و دانشمند، و متفکر و اسلام شناس بی‌نظیر ایران زمین آشنا می‌کنیم البته پیشاپیش از خانواده و شاگردان و دوستان این استاد بزرگوار پوزش می‌طلبیم که اطلاعات ما بسته گریخته و پراکنده است چنانچه نقص و اشتباهی ملاحظه فرمودند ما را ببخشند.

حیدر علی قلمداران فرزند اسماعیل در سال ۱۲۹۲ خورشیدی در روستای دیزیجان در ۵۵ کیلومتری جاده قم - اراک از توابع شهرستان قم در خانواده‌ای کشاورز و نسبتاً فقیر چشم به جهان گشود، در پنج سالگی مادرش را از دست داد، و به علت فقر و عاجز ماندن از پرداخت حتی دو قران پول مکتب خانه روستا از حضور در کلاس درس زن آخوند محروم بود، فقط پشت در می‌ایستاد و مخفیانه به درس پیرزن گوش می‌داد، باری بدلیل پاسخ دادن به همه‌ی پرسشهای پیرزن که بچه‌ها از آن عاجز مانده بودند اجازه یافت مجانی در کلاس شرکت کند.

به علت نداشتن قلم و کاغذ و شوق روز افزون خواندن و نوشتن از دوده‌ی حمام به جای مرکب، و از کاغذهای اضافی ریخته به جای دفتر استفاده می‌کرد.

حیدر علی در سن پانزده سالگی پدرش را نیز از دست داد، پدر وی مردی خشن و تند مزاج و مخالف درس خواندن وی بود حیدر علی در سن بیست و هفت سالگی ازدواج کرد و در سی سالگی به خدمت اداره‌ی فرهنگ قم در آمد از آن پس که دائره‌ی تحقیقات و مطالعات وی گسترش یافته و قلمش از مهارت خوبی بهره یافته بود در روزنامه‌های استوار و سرچشمه در قم و وظیفه، در تهران مقاله می‌نوشت

مجله یغما نیز مقالات و اشعار زیبایی استاد را چاپ می‌کرد و همچنین مقالات فقهی و ارزشمندی در مجله‌ی وزین حکمت که آیت الله طالقانی و مهندس مهدی بازرگان نیز در آن قلم می‌زدند هم به چاپ می‌رسید.

باری در یک مجله‌ای که از سوی اداره‌ی فرهنگ به چاپ رسید مقاله‌ای منتشر شد که به حجاب اسلامی اهانت کرده بود استاد جوابیه‌ای قاطع و کوبنده‌ای در رد آن نگاشت و در مجله‌ی استوار به چاپ رساند این اقدام از سوی یک شخصیت فرهنگی، خشم رئیس فرهنگ قم را برانگیخت، و در یک جلسه عمومی در برابر حضار از استاد انتقاد کرد و تهدید به اخراج وی نمود و استاد می‌گوید: من نیز اجازه خواستم و پشت تریبون رفتم و با کمال صراحت لهجه، سخنان پوچ و تهدیدات پوشالی وی را در برابر حضار پاسخ دادم، پس از سخنان من جلسه به هم خورد و الحمد لله هیچ اتفاقی برایم نیفتاد و رئیس فرهنگ پس از مدتی منتقل شد.

استاد می‌فرمود: علت انتقال رئیس فرهنگ قم اقدام یکی از روحانیون معروف قم بود که در آن وقت در قم درس اخلاق می‌دادند، ایشان بعد از قضیه‌ی اداره فرهنگ، کسی را به منزل ما فرستاد که با شما کار دارم وقتی نزد ایشان رفتم موضوع را جویا شدند، و پس از تعریف ماجرا گفتند ابا نترس هیچ غلطی نمی‌تواند بکند من نمی‌گذارم این مردک در این شهر بماند اگر باز هم چیزی گفت جوابش را بدهید من در جواب گفتم: آقا پیش از اینکه شما حمایت کنید من جوابش را دادم چه رسد از این پس که شما هم وعده حمایت می‌دهید!

آشنایی قلمداران با شخصیت‌های معاصر

۱- علامه شیخ محمد خالصی از علمای مجاهد و مبارز مقیم عراق
آشنایی استاد با علامه خالصی با ترجمه‌ی کتاب المعارف المحمدیه شروع شد و با ترجمه‌ی کتاب «الإسلام سبیل السعادة والسلام» و کتاب سه جلدی إحياء

الشريعة و آثار دیگر علامه ادامه یافت، و دیدارهای بعدی و مکاتبات علمی را به دنبال آورد البته آقای خالصی مدتی بعد تحت تأثیر افکار روشنگرانه مرحوم قلمداران قرار گرفت و علائم این تغییرات فکری او در آثار بعدی اش مشهود است، همچنین از تقریظ یا مقدمه‌ای که علامه خالصی بر کتاب ارمغان آسمان استاد نوشت این تأثر مشهود است ایشان می‌نویسد:

جوانی مانند استاد حیدر علی قلمداران در عصر غفلت و تجاهل مسلمین و فراموشی تعالیم اسلامی بلکه در عصر جاهلیت پی به حقایق اسلامی می‌برد و ما بین جاهلان معاند، این حقایق را بدون ترس و هراس، با کمال شجاعت و دلیری منتشر می‌نماید چگونه ادای حق این نعمت را می‌توان نمود؟

استاد قلمداران در سفرهایی که به شهرهای عراق به ویژه کربلا نمود علاوه بر علامه خالصی با علامه کاشف الغطاء و علامه سید هبه الدین شهرستانی مؤلف کتاب: الهیئه والإسلام نیز ملاقات و آشنایی داشت، وی علاوه بر مکاتبات بی‌شماری که با علامه خالصی داشت با علامه شهرستانی هم درباره‌ی مسائل کلامی به وسیله نامه مباحثه کرد.

۲- مهندس مهدی بازرگان

آنگونه که خود استاد نقل می‌کند نحوه آشنایی اش با آقای بازرگان این گونه بود: «یک روز که برای مراجعت از روستا به قم در کنار جاده منتظر اتوبوس ایستاده و مشغول مطالعه بودم متوجه شدم یک اتومبیل شخصی که چند مسافر داشت به عقب برگشت جلو بنده که رسید: آقایان تعارف کردند که سوار شوم در مسیر راه فهمیدم که یکی از سرنشینان آقای مهندس مهدی بازرگان است که گویا آن موقع [سال ۱۳۳۰ یا ۱۳۳۱ خورشیدی] مسؤولیت صنعت نفت ایران را به عهده داشتند و از آبادان بر می‌گشتند آقای بازرگان به بنده گفتند: برای من بسیار جالب بود که دیدم شخصی در حوالی روستا کنار جاده ایستاده غرق در مطالعه است» این اتفاق بذر دوستی و مودت را در میان ما پاشید و بارور ساخت تا جایی که مهندس بازرگان در کتاب

بعثت و ایدئولوژی خود از کتاب «حکومت در اسلام» استاد استفاده فراوان نمود، و کتاب «ارمغان آسمان» استاد قلمداران نیز که قبلاً چاپ شده بود مورد توجه و پسند مهندس بازرگان واقع گردیده و برای دکتر علی شریعتی وصف آنرا گفته بود. مهندس مهدی بازرگان پس از آزاد شدن از زندان چهار مرتبه برای دیدار با آقای حیدر علی قلمداران به قم آمدند.

۳- دکتر علی شریعتی:

کتاب «ارمغان الهی» را دیده بود و پس از شنیدن وصف کتاب آرمغان آسمان استاد قلمداران از زبان دانشمندان و دانشجویان روشنفکر دانشگاه بویژه مهندس بازرگان، بیشتر جذب افکار استاد گردید، همین امر باعث شد که دکتر در آذر ماه سال ۱۳۴۲ خورشیدی نامه‌ای در این خصوص از پاریس برای استاد قلمداران بنویسد. بعدها که دکتر شریعتی به ایران بازگشت به یکی از دوستان خود آقای دکتر اخروی که با استاد قلمداران آشنایی داشت گفته بود که قلمداران سهم بزرگی در جهت بخشیدن به افکار من دارد و مشتاق دیدار او هستم اگر می‌توانید ترتیب این دیدار را بدهید اما متأسفانه این دیدار عملی نشد و دکتر شریعتی چشم از این دنیا فرو بستند.

۴- استاد مرتضی مطهری:

نیز از اشخاصی بود که علاقه‌ای پنهان به استاد قلمداران داشت ولی از بیم سرزنش دیگران این علاقه‌اش را علنی نکرد و طبق اظهار آقای قلمداران در یک ملاقات خیابانی باری به وی گفته بود: کتاب ارمغان آسمان شما را خواندم بسیار خوب بود.

جریان ترور و دیگر حوادث ناگوار زندگی استاد قلمداران

پس از انتشار مخفیانه کتاب شاهراه اتحاد (بررسی نصوص امامت) و کمی پیش از پیروزی انقلاب یکی از آیات عظام قم به نام شیخ مرتضی حائری فرزند آیت الله

شیخ عبدالکریم حائری مؤسس حوزه‌ی علمیه‌ی قم بواسطه‌ی شخصی از آقای قلمداران خواست که به منزل ایشان برود، فردای آن روز که آقای قلمداران به خانه آقای حائری رفته بود ایشان به استاد گفته بود: آیا کتاب نصوص امامت را شما نوشته‌اید؟ استاد پاسخ می‌دهد: بنده نمی‌گویم من نوشته‌ام اما در کتاب که اسم بنده به چشم نمی‌خورد! آقای حائری گفتند: ممکن است شما را به سبب تألیف این کتاب به قتل برسانند! آقای قلمداران فرمود: چه سعادت‌ی بالاتر از این که انسان به خاطر عقیده‌اش کشته شود سپس آقای حائری گفتند: اگر می‌توانید همه را جمع‌آوری نموده و در خاک دفن کنید یا بسوزانید! ایشان پاسخ داد: در اختیار بنده نیست، فرد دیگری چاپ کرده، شما همه را خریداری کنید و بسوزانید! از طرفی این همه کتاب کمونیستی و تبلیغ بهائی‌گری در این کشور چاپ و منتشر می‌شود چرا شما در باره‌ی آنها اقدامی نمی‌کنید؟!.

۱- پس از گذشت چند ماه از پیروزی انقلاب در تابستان ۱۳۵۸ خورشیدی شب بیستم رمضان سال ۱۳۹۹ هجری قمری که استاد قلمداران طبق عادت هر سال تابستان را در روستا می‌گذراند جوان مزدوری که از جانب کوردلان متعصب تحریک و مسلح شده بود نیمه شب وارد خانه‌ی استاد شد و او را در حالت خواب ترور کرده و گریخت، لیکن علی‌رغم فاصله بسیار کم گلوله فقط پوست گردن ایشان را زخمی کرد و در کف اتاق فرورفت.

طبق اظهاراتی که از خود استاد نقل شده روز قبل از حادثه جوانی از قم نزد او آمده بود و در مورد پاره‌ای عقاید و نظریات ایشان و نیز درباره‌ی کتاب سؤالاتی کرده بود! بدون شک نوشتن کتاب خمس و شاهراه اتحاد انگیزه‌ی قوی این ترور بوده است.

در هر صورت مشیت و تقدیر الهی مرگ استاد قلمداران را اقتضا نکرده بود! با این وجود استاد رفت و آمدش به روستا و فعالیتش را ادامه می‌داد.

تفصیل جریان ترور از این قرار بود که سه یا چهار نفر با یک اتومبیل شب بیستم

رمضان وارد روستا شده اتومبیل را روی پل رودخانه روشن و آماده‌ی فرار نگه می‌دارند دو نفر از آنان آخر شب قبل از بسته شدن در خانه وارد باغچه‌ی منزل شده و لابلای درختان کنار دیوار کمین می‌کنند، چندین بار فرزندان استاد در خانه را می‌بندند اما با کمال تعجب می‌بینند مجدداً باز شده ولی هرگز متوجه قضیه نمی‌شوند مسلماً یکی از آن دو نفر مأمور بوده که در خانه را برای فرار باز نگه دارد، نیمه‌های شب که اطمینان می‌کنند همه بخواب رفته‌اند فرد ضارب با چراغ قوه و اسلحه‌ی کمری وارد اتاق خواب استاد می‌شود، همسر ایشان که از ترس و دلهره خوابش نمی‌برد و در رختخواب نشسته بود فکر می‌کند پسرش علی است، لذا با اسم او را صدا می‌زند فرد تروریست که وضع را اینگونه می‌بیند با عجله اسلحه را به طرف استاد نشانه می‌رود و شلیک کرده و پا به فرار می‌گذارد، همسر استاد که زبانش از ترس بند آمده بود فقط فریاد می‌کشید و بچه‌ها نیز که با صدای گوله از خواب پریده بودند وحشت زده فریاد می‌کشیدند حاجی آقا را کشتند مردم روستا سراسیمه بیرون آمده و استاد را که خون از گردنش جاری بود به کنار جاده می‌رسانند و به وسیله‌ی یکی از اهالی روستا که با اتومبیل از قم می‌آمد به بیمارستان کامکار می‌رسانند چند روز بعد جوانی که ظاهراً طلبه بود به منزل استاد مراجعه کرد و سراغ وی را گرفت پسر آقای قلمداران او را تعقیب می‌کند و می‌بیند که وارد یکی از حوزه‌های علمیه در محله یخچال قاضی شهر قم گردید.

۲- حادثه تلخ دیگر در زندگی استاد وفات ناگهانی یکی از پسرانش در سال ۱۳۶۰ خورشیدی بود که منجر به تألم روحی عمیق وی گردید پس از این حادثه سگته مغزی آن مرحوم او را از فعالیت‌های قلمی و تحرک جسمی محروم ساخت و دیگر نتوانست کار تألیف را ادامه دهد لیکن مطالعه را حتی الامکان رها نساخت.

۳- دیگر واقعه‌ی تلخ زندگی استاد قلمداران زندانی کردن او در زندان ساحل قم بود، از خود استاد شنیده شده که می‌فرمود: «روزی که من در اثر دو سگته‌ی مغزی پی

در پی روی تخت خوابیده بودم دو نفر از طرف دادگاه انقلاب قم به منزل ما آمدند و بنده را به جرم واهی ضدیت با انقلاب اسلامی با مقداری از کتابهایم با خود بردند و حتی اجازه ندادند داروهای خود را بردارم این در شرایطی بود که بنده اصلاً قادر به کنترل ادراک نبودم و برای مواقع ضروری دستگاه مخصوص به همراه داشتم سپس مرا به زندان ساحل قم منتقل کردند و در حالی که فقط یک پتوی زیر انداز در سلول داشتم به علت شکسته بودن شیشه‌ی سلول تا صبح از سرما به دیوار می‌چسبیدم و شام هم به من نرسید زیرا سایر زندانیان چپاول کردند فقط یکی از زندانیان از سهم غذای خودش مقداری به من داد صبح هم اوضاع به همین منوال بود لذا مجبوراً نیت روزه کردم.

البته فرزندانم جریان دستگیری و زندانی شدنم را به منزل آیت الله منتظری که آن زمان قائم مقام رهبری بود اطلاع دادند (قابل ذکر است که آیت الله منتظری با استاد قلمداران دوستی دیرینه داشتند و از زبان استاد شنیده شده که می‌فرمود: آقای منتظری کتاب حکومت در اسلام مرا در نجف آباد اصفهان درس می‌دادند) یک وقت دیدم چند نفر پاسدار با دست پاچگی توأم با احترام و عذرخواهی صبح همان روز مرا از زندان بیرون آوردند و به خانواده‌ام اطلاع داده برایم لباس بیاورند سپس با گرو گرفتن سند مالکیت منزل بنده را آزاد کردند.

حالا تصور کنید که استاد قلمداران علاوه بر لطف و عنایت خداوند متعال اگر شخصیتی مانند آیت الله منتظری با ایشان رابطه‌ی دوستی نمی‌داشت و از ایشان حمایت نمی‌کرد چه بر سر ایشان می‌آمد، لازم به یادآوری است که اداره اطلاعات قم در سال ۱۳۷۴ نمایشگاهی در گلزار شهدای این شهر برپا کرد به نام «مجاهدتهای خاموش» که چند اثر استاد قلمداران را به عنوان افکار و عقاید انحرافی به نمایش گذاشته بودند، کما اینکه در کنار آن اسناد و مدارکی علیه آیت الله منتظری نیز به چشم می‌خورد.

اخلاق والا و آزادمنشی استاد قلمداران

ایشان در طول زندگی شخصیتی راستگو، عفیف، راست کردار، عابد، زاهد، شجاع، سخاوتمند و صریح اللهجه بود و همه‌ی کسانی که به نحوی با ایشان ارتباط نزدیک داشته‌اند ایشان را انسانی والا، بی‌پیرایه، بی‌تکلف، و بی‌اعتناء به خوراک و پوشاک می‌شناختند. گویا استاد در این راستا به هم نامش **علی** و سایر بزرگان دین اقتداء کرد. و زندگی‌اش شباهت زیادی به زندگی سلف و پیشگامان راستین این امت داشت. با وجود که می‌توانست در پناه نام بلند و پر آوازه و در پرتو قلم و علم و تحقیقات و افرش به مناصب و مدارج دنیوی دست یابد و برای خود و خانواده‌اش زندگی مرفهی فراهم آورد اما مشی زاهدانه‌اش مانع گرایش او به قدرت زمان و نیل به متاع و حطام دنیا و در پیش گرفتن تقیه و همراهی با خرافات و اباطیل گردید، و هرگز حقیقت را در پای جو حاکم ذبح نکرد، بلکه نام و نان و متاع زودگذر دنیا را فدای حق و حقیقت نمود. خوشا به سعادتش.

آثار و تألیفات استاد قلمداران

استاد حیدر علی قلمداران علاوه بر مقالات عدیده‌ای که در روزنامه‌ها و مجلات مختلف به چاپ می‌رساند، تعداد قابل توجهی تألیف و ترجمه نیز دارد که همگی کتابهای ارزنده و محققانه‌ای است.

- ۱- ترجمه کتاب «المعارف المحمدية» که یکی از آثار علامه خالصی است، این کتاب قبل از سال ۱۳۲۵ خورشیدی ترجمه و چاپ شده است.
- ۲- ترجمه سه جلد کتاب «إحياء الشريعة» خالصی که تقریباً شبیه یک رساله‌ی توضیح المسائل بوده و با عنوان «آئین جاویدان» در سال‌های ۱۳۳۰، ۳۶، و ۳۷ به چاپ رسیده است.

- ۳- «آیین دین یا احکام اسلام» ترجمه کتاب «الإسلام سبیل السعادة والسلام» این نیز از آثار علامه خالصی است که در سال ۱۳۳۵ خورشیدی ترجمه و چاپ شده است.
- ۴- تألیف کتاب مشهور «ارمغان آسمان» در سال ۱۳۳۹ خورشیدی که قبلاً به صورت سلسله مقالاتی در روزنامه‌ی: وظیفه چاپ و منتشر شد.
- ۵- «ارمغان الهی» در اثبات وجوب نماز جمعه در سال ۱۳۳۹ که ترجمه کتاب «الجمعة» علامه خالصی است.
- ۶- رساله‌ی حج یا کنگره‌ی عظیم اسلامی در سال ۱۳۴۰ شمسی.
- ۷- رساله‌ی «مالکیت در ایران از نظر اسلام» که دستنویس آن با خط خودش باقی مانده و هنوز چاپ نشده است.
- ۸- قیام مقدس عاشوراء
- ۹- تألیف جلد اول کتاب ارزنده و معروف «حکومت در اسلام» در سال ۱۳۴۳ خورشیدی که طی ۶۸ مبحث اهمیت و کیفیت تشکیل حکومت از نظر اسلام را بررسی کرده است، و تا آن زمان در نوع خود بی سابقه و بی بدیل بود و شاید بتوان ادعا نمود که تاکنون نیز نظیر آن در ایران تألیف نشده است.
- از استاد شنیده شده که می فرمود آیت الله منتظری این کتاب را قبل از انقلاب در نجف آباد اصفهان درس می داده است.
- انگیزه‌ی تألیف این کتاب را استاد چنین بیان داشته است: «در شب دوشنبه بیست و هفتم محرم الحرام سال ۱۳۸۴ قمری برابر با هیجدهم خرداد ماه ۱۳۴۳ خورشیدی در خواب دیدم که با چند نفر در صحرای کربلا هستیم و چنین می نمود

که وجود سید شهیدان و سرور آزادگان رحمۃ اللہ علیہ از دنیا رفته و جنازه‌ی شریف ایشان در زمین به جای مانده و من باید ایشان را غسل دهم، و ظاهراً کسانی هم با من همکاری خواهند کرد، من خود را آماده کردم و لنگی پیچیدم و خواستم وضو بگیرم که از خواب بیدار شدم، و تعبیر این خواب را چنین نمودم که من با نوشتن این رساله‌ی شریف و آثار دیگر چهره‌ی حقیقی و نورانی دین مبین اسلام را از گردهای اوهام و خرافات خواهم شست و پیکر مقدس اسلام را آنگونه که هست برای مردم نمایان خواهم کرد، لذا به شکرانه این نعمت به قیام تهجد اقدام کردم. والحمد لله.

پس از آن با استفاده از یادداشتهایی که در این موضوع تهیه کرده بودم بلافاصله صبح همان روز یعنی هجدهم خردادماه ۱۳۴۳ خورشیدی در قریه‌ی دیزجان قم هنگامی که تعطیلات تابستان را می‌گذراندم به کار تألیف این رساله پرداختم).

۱۰- آیا اینان مسلمانند؟ در سال ۱۳۴۴ شمسی.

این کتاب کم حجم، ترجمه‌ی وصیت نامه‌ی علامه خالصی در بیمارستان است که در سال ۱۳۷۷ هجری قمری به منشی خود املا فرمود و بعداً تحت عنوان «هل هم مسلمون» به چاپ رسید، نیز به ضمیمه‌ی آن رساله‌ی کوتاهی است، به نام «ایران در آتش نادانی» که ترجمه‌ی قسمتهایی از کتاب «شر و فتنه الجهل فی ایران» اثر علامه خالصی می‌باشد.

۱۱- مجموعه‌ی پنج قسمتی «راه نجات از شر غلات» که در سالهای پنجاه تا پنجاه و چهار نوشته شد و مباحث ذیل را شامل می‌شود: علم غیب، امامت، بحث در ولایت و حقیقت آن (که تاکنون چاپ نشده) بحث در شفاعت، بحث در غلو و غالیان که به ضمیمه‌ی شفاعت به چاپ رسید، و بحث در حقیقت زیارت و تعمیر مقابر، که به نام زیارت و زیارتنامه منتشر شد.

۱۲- کتاب «زکات» که احتمالاً در سال ۱۳۵۱ شمسی با همکاری مرحوم

مهندس مهدی بازرگان در شرکت سهامی انتشار به چاپ رسید و تا مدتی از انتشار آن جلوگیری به عمل آمد.

۱۳- کتاب «خمس» که تقریباً همگام با کتاب «زکات» یا کمی پس از آن نگارش یافت اما به علت حساسیت روحانیت شیعه نسبت به موضوع خمس کتاب تحویل چاپخانه نگردید، و تعدادی از همفکران استاد در اصفهان آن را تایپ نموده و با هزینه خودشان تکثیر و منتشر کردند. البته ردهایی نیز بر این کتاب به وسیله اشخاصی همچون آیت الله ناصر مکارم شیرازی، و رضا استادی و غیره نوشته که آن مرحوم پاسخ کلیه آن ردود را نوشته و تعدادی را ضمیمه‌ی کتاب خمس نموده است.

۱۴- کتاب «شاهراه اتحاد»، این کتاب هم به سبب حساسیت شدید روحانیت شیعه نسبت به موضوع کتاب به صورت تایپ شده تکثیر و مخفیانه منتشر شد. اما نه توسط استاد بلکه توسط دوستانی در تهران این امر را به عهده داشتند. این کتاب حاوی بررسی حوادث پس از رحلت رسول خدا ﷺ و واقعه‌ی سقیفه‌ی بنی ساعده و موضوع خلافت پیامبر اسلام ﷺ و بحث جنجال بر انگیز امامت بود.

۱۵- شخصی روحانی به نام «ذبیح الله محلاتی» چند سال قبل از پیروزی انقلاب جزوه‌ای نوشت تحت عنوان «ضرب شمشیر بر منکر غدیر» و مطالب خلاف حقیقت در آن خبر درج کرد. استاد قلمداران نیز رساله‌ای در جواب آن نگاشت به نام «پاسخ یک دهاتی به آیت الله محلاتی»!

۱۶- جلد دوم «حکومت در اسلام» که در سال ۱۳۵۸ خورشیدی انتشار یافت و به بررسی وظایف حکومت و حاکم اسلامی پرداخت.

۱۷- سنت رسول از عترت رسول ﷺ.

این بود معرفی کوتاهی از آثار استاد حیدر علی قلمداران.

اما قابل ذکر است که استاد علاوه بر تألیف و تصنیف و ترجمه و نوشتن مقالات دینی، سخنرانی‌ها و جلسات تحقیقی بسیاری نیز در شهرهای تهران (مسجد گذر و زیر دفتر در زمان امامت آیت الله سید ابوالفضل برقی) و تبریز و اصفهان داشتند، همچنین طی یکی از سفرهایشان به کربلا در روز عاشورا سخنرانی مهمی در صحن قبر امام حسین علیه السلام ایراد فرمود که متن آن در کتاب «زیارت و زیارتنامه» آمده است. این دانشمند محقق و چهره‌ی کم نظیر ایران زمین پس از سالها تحمل مشقات و رنجهای زندگی، مجاهدت در راه نشر احکام و حقایق دین مبین اسلام و تحمل هشت سال بیماری طاقت فرسا که توأم با صبری ایوب وار بود در روز جمعه ۶۸/۰۲/۱۵ بعد از سحر روز ۲۹ رمضان المبارک ۱۴۰۹ قمری در سن هفتاد و شش سالگی دار فانی را وداع گفت. و به دیدار معبود یگانه‌اش شتافت، و عصر همان روز با حضور عده‌ای از همفکرانش و طی مراسمی ساده و عاری از هرگونه بدعت و تشریفات خرافی زائد پس از اقامه‌ی نماز به خاک سپرده شد.

خداوند متعال از ایشان و سایر دعوتگران و مصلحان راضی و خشنود گردد.

در پایان این نکته را باید عرض کنم که ما معتقدیم دین الله و شریعت پاک و بی‌آلایش مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم بالاخره غالب خواهد شد، و از میان توده‌ی مردم که عشق و محبت دین در اعماق وجودشان ریشه دارد حتما کسانی بلند خواهند شد و گرد و غبار خرافات از چهره‌ی نازنین اسلام عزیز را خواهند زدود و آئینه حق را با آب زلال ایمان و یقین و اخلاص و تقوا و مجاهدت صیقل خواهند بخشید اگر چه همانند آیت الله برقی بر سر نماز گلوله برسرس شلیک کنند یا همانند استاد قلمداران در آغوش فرزندانش بر گلویش گلوله شلیک کنند یا صدها و هزارها نمونه‌ی دیگر از فداکاری‌ها و مجاهدت‌هایی که در صفحات زرین تاریخ به ثبت رسیده است، اما مطمئنا کسی که طعم شیرین

حقیقت را بچشد از تیر و گلوله و مردن نمی‌ترسد بلکه عاشقانه به آغوش مرگ و شهادت پر افتخار می‌رود اما حاضر نیست تن به ذلت دهد یا دست از حق‌پرستی بردارد. پس مژده باد به همه حق‌جویان و حق‌پرستان و عاشقان و شیفتگان حق و حقیقت و پیروان راستین اسلام خالص و دین بی‌آلایش و شریعت شامل و کامل محمدی صلوات الله وسلامه علیهم.

خدایا، تو را سپاس که ما را با نعمت اسلام خالص و پاک از شرک و خرافات و بدعتها سرافراز کردی و افتخار بخشیدی پس بروح پاک همه رهروان راه حق بویژه صاحب این کتاب استاد حیدر علی قلمداران هزاران رحمت فرست. آمین.

ناشر: تیرماه ۸۴ خورشیدی

برگرفته از کتاب سلسله‌ی راه نجات از شر غلات (قسمت پنجم)

زیارت قبور بین حقیقت و خرافات

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

وبه نستعين

مقدمه

الحمد لله رب العالمين، الرحمن الرحيم، مالك يوم الدين، والصلاة والسلام على محمد وآله وأصحابه أجمعين.

در چند سال قبل که کتاب (راه نجات از شر غلات) تألیف و به یکی از چاپخانه‌های قم برای طبع داده شد متأسفانه بعلت کار شکنی‌ها و موانعی که از چنین محیطی انتظار می‌رود کار چاپ آن بپایان نرسید و بناچار آن را قطعه قطعه کرده هر قسمتی را در یکی دو شهرستان در چاپخانه‌های متعدد بچاپ رسانیدیم اینک این قسمت آن را که مربوط به بحث شفاعت است به یاری خدای متعال بدین صورت و کیفیت تقدیم طالبان حق و حقیقت می‌کنیم و امیدواریم که در جامعه‌ی گمراه ما باعث تنبه و هدایت شود، چه می‌دانیم علت اصلی و مهم نفرت نسل جوان از مسائل دین و ایمان همان نشر خرافات و بسط موهومات است که بنام حقائق دین در میان این مردم در ترویج و گسترش است و از همه‌ی آن موهومات مهم‌تر موضوع شفاعت است که این ملت را بهرگونه فسق و فجور و فساد گستاخی جرأت داده است بطوریکه انسان گاهی آرزو می‌کند که جامعه‌اش بیدین محض باشد لیکن به چنین دین و مذهبی که در نتیجه‌ی غرور شفاعت هیچ حد و سدی در نظام زندگیش نبوده باشد مبتلی نشود.

مسئله‌ی شفاعت با این گسترش و وسعت برای این جامعه دیگر چیزی نه تنها از اسلامیت بلکه از انسانیت باقی نگذاشته است.

فائده‌ی دین و مذهب آن است که افراد جامعه را از حیث جان و مال و ناموس در امان نگاهدارد، و هر کسی در حد و مرز خود بایستد، و بقدری که بجامعه‌اش نفع می‌رساند برخوردار شود. اما بدبختانه اگر موهومات برای کسی عقلی باقی گذشته باشد و بتواند زندگی جامعه خود را با زندگی جوامع مترقی دیگر مقایسه کند آنگاه می‌فهمد که در چه جهنم سوزانی زندگی می‌کند. و بهر صورت حقیقت مسأله‌ی شفاعت در شریعت اسلامی که قرآن کریم ضامن بیان آن است، اینست که بقدر امکان بعرض خوانندگان می‌رسد. وبالله التوفیق.

محرم الحرام ۱۳۹۲ هـ.

موضوع شفاعت و حقیقت آن

مسأله‌ی شفاعت که در ملت ما تا این حد وسعت یافته که علاوه بر اینکه گویندگانی غالباً بی‌اطلاع از حقایق دین و بی‌خبر از حد و مرز شرع مبین و حتی فاقد سواد خواندن و نوشتن که بناحق منبر را که جایگاه انبیای مرسلین و اولیای صدیقین است غصب کرده و با افسانه‌های خود به گمراه نمودن خلق در هر صبح و شام بنام روضه‌خوانی مشغولند و معرکه‌گیری که خود سر تا پا جنایت و گناه بوده در هر گاه و بی‌گاه عوام الناس را دور خود جمع نموده و با بافته‌ها و ساخته‌های خود مردم را به پرتگاه هلاکت و گناه تشویق می‌کنند. و هرگاه دقت شود معلوم می‌گردد که اینان که باب شفاعت بوسعت آسمان و زمین بروی مردم باز می‌کنند غیر از اغوای شیطانی دو محرک نفسانی نیز دارند که یکی از آنها آن است که چون خود سر تا پا آلوده‌ی معاصی و گناه‌اند و چنین کسان گاه باشد که در وجدان خود احساس گناهگاری و حقارت کنند برای آنکه در این وضع و حال شرکائی و رفقائی داشته باشند تا از تنهائی و انفراد وحشت نکنند و رنج نبرند دیگران را نیز بدین وضع و حال می‌خوانند و به این عرصه می‌کشاند بگمان آنکه با رفقا و شرکاء بسیار خدا را ناچار به صرف نظر از عذاب و عفو از کیفر خود خواهند کرد!!

و علت دیگر این دعوت بشفاعت آن است که از این طریق جلب رضایت و خشنودی شنوندگان را کرده در مقابل آنانرا بیدل مال و انجام سؤال خود وادار نموده استفاده‌ی شایان می‌کنند.

آری، علاوه بر اینان متأسفانه مسأله‌ی شفاعت در کتب احادیث و روایات نیز جایی بزرگ برای خود باز کرده و حتی از افراد مشهور و محترمی آثاری در اینگونه کتب باقی مانده است که برای یاران شیطان دستاویزی محکم و مستمسکی مستحکم است چنانکه در یکی از کتب فقهی معروف فقیه مشهوری نوشته است که «زنی زنا می‌داد و فرزندان از زنا می‌آورد و آنها را از ترس رسوائی می‌سوزانید، و کسی جز مادرش از این افعال زشت او خبر نداشت همی‌نکه مُرد و دفنش کردند، خاک جنازه او را قبول نمی‌کرد و بیرون میانداخت او را بهر نقطه‌ای بردند چنین بود عاقبت اهل او نزد امام وقت، رفته واقعه را بحضرتش عرض کردند امام پس از آنکه قضیه را از مادرش پرسید و بما وقع آگاه گردید به اهل آن زن دستور داد که مقداری از تربت حسینی در قبر او بگذارند. بدینصورت بر آن گناه لباس مغفرت پوشیده شد»!!

ملای معروف دیگری در کتاب‌های بسیاری که در این قرن لابد برای ترویج معارف اسلامی و معالم دین مبین می‌نوشت در یکی از کتابهایش داستان زنی را نوشته است که: «پسر خود را مست کرده و وادار می‌نمود که با او زنا کند و آن پسر هموار با مادر خود چنین می‌کرد!! اما بعد از مرگ آن زن را دیدند که در عالیترین درجات بهشت است از موجب آن پرسیدند گفت: روزی هفت مرتبه صلوات می‌فرستادم»!!

و صدها از این قبیل کفریات که هر که با مجالس دینی ما این روزها آشنا باشد از این مطالب زیاد شنیده است! شما هرگاه بقرآن کریم مراجعه کنید می‌بینید که نه تنها چنین شفاعتی در آن نیست بلکه اساساً شفاعت در آن پایه‌ای و مایه‌ای ندارد و جز ذات احدیت کسی را در عرصه‌ی قیامت هیچگونه قدرت و جرأتی نیست، و مسئله‌ی شفاعت بدین کیفیت جز اغوای شیطان که از هواهای نفسانی مدد می‌گیرد حقیقتی ندارد. و ما هر گاه به عقل و وجدان خود نیز مراجعه کنیم هرگز نمی‌توانیم باور کنیم که پیغمبری که از جانب پروردگار جهان برای اصلاح و هدایت بندگان او

مبعوث شده است و شریعتی را بدین بنیان محکم و قواعد حکیمانه بنیاد نهاده است با طرح چنین شفاعتی آن را از بیخ و بن ویران نماید؟!.

بنظر ما علت نکبت و ذلت شرق و بخصوص ما مسلمانان و بالاخص ما ایرانیان که هیچ قانون و مقرراتی در میان ما ثبات و احترامی ندارد و این اندازه ملت ما آلوده و غیر قابل اصلاح شده است که هیچ رژیم و آئینی قادر به اصلاح آن نیست وجود همی‌نگونه مسائل است. زیرا وقتی مغرور بودن بشفاعت انسان را به تجاوز در حریم قوانین شریعت گستاخ کرده و جرأت دهد دیگر هیچ مقررات و قانونی در میان چنین ملتی از حرمت برخوردار نخواهد بود و این زیان و خسرانی بس عظیم است. اینک ما شما را به مطالعه‌ی این مختصر دعوت می‌کنیم تا ببینید مسئله‌ی شفاعت با این همه خسارت و نکبت در نظر شریعت اسلامی چه پایه و مایه‌ای دارد؟! وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ.

علت گسترش و پذیرش مسئله شفاعت بدینصورت که: اولیاء و مقربان درگاه خدا در روز قیامت برای عاصیان که گاه باشد مشفوع له خود را به همه‌ی گناه و عصیان می‌توانند تا عالیترین درجات بهشت ارتقاء دهند و یا در دنیا به منتها آرزوهایشان برسانند چنان که این عقیده را از آنان در متن کتاب آورده‌ایم از شفاعت معموله در درگاه سلاطین جبار و دربار فرمانروایان دیکتاتور و خودخواه قیاس و کپی شده است که گاه باشد مجرمی مفسد و واجب‌القتل را بعلت شفاعت شیعی از اقارب و احباب سلطان جبار از پای دار به کاخ محارم و خزائن اسرار همان سلطان رهبری کند و او را با تمام جنایاتش به عالیترین مقام و درجات ارتقا دهد و فرد نالایق پستی را به شریفترین شغل و بهترین پُست امارت و وزارت رساند، چنانکه ممکن است فرد صالح و لائق بی‌هیچ علت و گناه مورد بی‌اعتنائی و غضب پادشاه قرار گیرد!!.

آری، اینگونه عقائد و افکار از چنین سرزمینهایی که از عدل و انصاف دور و از عقل و شرع مهجورند سرچشمه گرفته و در چنین محیطهایی نشو و نما می‌کند. زیرا ملتی که در آن عقل و عدل حاکم نبوده و صداقت و لیاقت ارزشی ندارد و کارها همه با

پارتی بازی و شفیع تراشی انجام می‌گیرد و پُستها و مقامها با تملق و ثناخوانی و کرنش و ستایش جباران و سوگلیان سلاطین، غالباً به اشخاص پست و نالایق داده می‌شود و علم و هنر و انسانیت و شخصیت و عفت و لیاقت ارزشی ندارد و مردمش همه چیز را با چنین مقیاس و می‌زانی می‌سنجند. درگاه پروردگار خود را نیز چون دربار سلاطین جبار می‌پندارند و بدبختانه به همین صورت و کیفیت پروریده می‌شوند!

لذا در میان چنین ملت فاسدی هرگز صلاح و سداد و تقوی و انضباط و عفت و اخلاق رشد پیدا نمی‌کند و مردمش طریق صحیح مراحل حیات را با چنین خصال و صفات نمی‌پیمایند و جز تملق و شخص پرستی و بی‌اعتنائی باساس و ارگان حقایق زندگی و عدم ارزش فضائل اخلاقی چیزی نخواهند داشت و نسل لایق و صالحی بجای نخواهند گذاشت!

ما امیدواریم مطالعه‌ی این رساله حقیقت شفاعت را چنانکه هست نه چنین که پنداشته می‌شود بر خواننده آشکار کند و در نتیجه کسانی که تصور می‌کنند با تملق و توسل شفیعان پنداری می‌توان بجائی رسید بخود آیند و حقیقت آن را بر نفس خود تلقین نمایند که در پیشگاه خداوند عالم الغیب و الشهاده و مالک یوم الدین جز براستی و حقیقت زندگی تقرب نتوان یافت و بحضرتش بر جعت شتافت شاید در اثر انتشار این حقایق جامعه ما از این ذلت و انحطاط که به علت‌های مذکوره بدان مبتلی گشته است و بدان انس و عادت گرفته است نجات یابد به خود یا لا اقل نسل او بجانب مجد و عظمت مسلمین صدر اول که دچار چنین عقائد سخیفه نبودند بقدم سعی و عمل شتابد و من الله التوفیق و علیه التکلان والمستعان.

حیدر علی قلمداران

علت مهم نشر کتب غلات و عقاید عالیان

در بخش اول قبلاً گفتیم که آنچه باعث شده است که در باره امامان غلو کنند ابتدا از ناحیه‌ی دشمنان اسلام این مطالب در بین مسلمانان ترویج و اشاعه یافت و بعداً از طرف ارباب فسق و فجور از مسلمانان غافل و منهمک در شهوات این مطالب تبلیغ و توزیع شد زیرا آنان که طبعاً مایل به ارتکاب منکرات و علاقمند به انجام محرمات بودند و در ارتکاب آن از تهدید و وعید آیات قرآن احساس ناراحتی می‌کردند اینگونه مطالب را بداعی نفس و وسوسه‌ی شیطان بزودی پذیرفتند تا در مقابل انذار و تهدید آیات الهی پناهگاهی داشته باشد و از این جهت باب شفاعت بدان وسعت در اسلام گشایش یافت و کار را بجائی کشانید که تمام احکام اسلام در مسلخ شفاعت و مذبح غلو ولایت کشته و نابود گردید. و این بابی بود که شیطان هزاران سال قبل از پیدایش اسلام در امم گذشته و ادیان منسوخه و باطله گشوده بود و نتیجه‌اش را دیده بود: مثلاً در مذهب شیخ رحمه الله موضوع دوستی و محبت رحمه الله که خود این موضوع موجب بسته شدن باب تکلیف و آزادی در ارتکاب فسق و فجور شد و نتیجه‌اش آن شد که از شریعتی که از زمان آدم تا آن زمان بوسیله انبیای الهی ابلاغ و آبیاری شده بود چیزی باقی نماند زیرا ولایت و محبت رحمه الله و شفاعت او دیگر مجالی برای احکام و حلال و حرام باقی نگذاشت. و پولس نصرانی با تبلیغات مزورانه یهودانه دوستی رحمه الله را جانشین احکام کرد و

شفاعت شَفَاعَةُ الرَّسُولِ را ذخیره‌ی یوم القیامه نمود^(۱). اسلام با همه‌ی کوششی که در این باب کرد و در حقیقت باب شفاعت را بست اما غرور شیطانی و هوای نفسانی و اغوای دشمنان دین و طمع خام فاسقین و فاجرین مجدداً این راه ضلالت را با عزیزترین وسعت قبل از جاهلیت و مسیحیت به روی مسلمانان باز کرد و شد آنچه شد.

دشمنان اسلام می‌دیدند دین اسلام با قدرتی که از مبانی آن که ایمان بخدا و روز قیامت است می‌گیرد و کتاب آسمانی آن که قرآن مجید است هر نفسی را در گرو کردار آن گذاشته است که ﴿كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ﴾ [المدثر: ۳۸]. «هر شخص درگرو عمل خویش است» ﴿كُلُّ أَمْرٍ بِمَا كَسَبَ رَهِيْنٌ﴾ [الطور: ۲۱]. ﴿وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى﴾ [النجم: ۳۹]. «برای انسان چیزی نیست مگر آنچه را که کوشش کرده باشد».

۱- مسئله شفاعت در ملت نصاری از کتب دینی و باصطلاح از اسفار آسمانی مایه می‌گیرد و چنین تلقین می‌کند که خود انسان قادر نیست که حوائج انسانرا با زبانی که واسطه می‌داند از خدا برای او بخواهد، بخلاف اسلام که تعلیم می‌دهد: ﴿أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ﴾ [غافر: ۶۰]. «مرا [به دعا] بخوانید تا برایتان اجابت کنم». ﴿فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ﴾ [البقرة: ۱۸۶]. «یقیناً من نزدیکم، دعای دعا کننده را زمانی که مرا بخواند اجابت می‌کنم».

چنانکه در نامه پولس به رومیان باب ۸ آیه ۲۶ آمده است:

«و هم چنین روح نیز ما را مدد می‌کند زیرا آنچه دعا کنیم بطوریکه می‌باید نمی‌دانیم لیکن خود روح برای ما شفاعت می‌کند بناله‌هایی که نمی‌شود بیان کرد».

در تعلیمات دین شَفَاعَةُ الرَّسُولِ برای شفاعت باید شفیع و واسطه در درگاه خدا دارای مقام قربانی شدن و قرب خدا را داشته باشد! و فدیة جریمه ایست که شخص مجرم به پیشگاه معنی علیه تقدیم می‌کند و چون حضرت عیسی در راه نجات بشر و اصلاح بین فرزندان آدم و خدا قربانی شده است لذا مقام شفاعت به او تفویض گردیده: زیرا قربانی راه امت روسیاه است!!!

و راه نجات مسلمان را از عذاب آخرت و دخول به بهشت فقط در عرضه داشتن و فروختن مال و جان در راه خدا می‌داند که:

﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقْتُلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ﴾ [التوبة: ۱۱۱].

یعنی: «خدا از مؤمنان جانها و مالهایشان را می‌خرد که در راه خدا جهاد کنند و کشته شوند تا بهشت برای ایشان بوده باشد».

و راه دخول در بهشت را آسان نمی‌گیرد بلکه می‌فرماید: ﴿أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسَّتْهُمُ الْبَأْسَاءُ وَالضَّرَاءُ وَزُلْزَلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصُرَ اللَّهُ أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ﴾ [البقرة: ۲۱۴]. یعنی: «آیا چنان پنداشتید که داخل بهشت می‌شوید

و حال اینکه هنوز برای شما مانند آنچه بر کسانی که قبل از شما بودند نیامده است آنرا سختی‌ها و زیانها می‌رسید و متزلزل می‌شدند تا جایی که رسول خدا و مؤمنین می‌گفتند پس نصرت و یاری خدا چه وقت خواهد رسید؟ بدان که نصرت خدا نزدیک است». و در

سوره‌ی آل عمران آیه‌ی: ۱۴۲ می‌فرماید: ﴿أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَيَعْلَمَ الصَّابِرِينَ﴾ [آل عمران: ۱۴۲]. یعنی: «آیا چنان می‌پندارید که داخل بهشت می‌شوید و هنوز خدا را معلوم نشده است که آنان که

جهاد می‌کند از شما و صابران کیانند» یا در سوره الاعراف آیه‌ی ۴۰ می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا لَا تُفْتَحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُجْرِمِينَ﴾ [الأعراف: ۴۰]. یعنی: «همانا کسانی که به آیات ما تکذیب کرده و از آن گردنکشی نمودند

درهای آسمان برای ایشان باز نمی‌شود و داخل بهشت نمی‌شود تا اینکه شتر (با طناب کلفت) در سوراخ سوزن در آید (یعنی محال است) و ما مجرمان را نیز چنین پاداش

می‌دهیم (یعنی گناهگاران نیز داخل بهشت نمی‌شوند مگر اینکه شتر در سوراخ سوزن در آید) برای ایشان جهنم جایگاه بوده و از بالای سر ایشان پوشش‌هاست که ما ستمکاران را چنین کیفر می‌کنیم».

این‌گونه تهدیدات که اگر کسی آن‌را از صاحبان سلطنت عاریتی که همه چیزشان در اختیار دیگری است بشنود خواب را بر او حرام می‌کند مسلمانان آنها را بوسیله‌ی رسول خدا از خدا می‌شنیدند و می‌دیدند که در پایان جهان و روز قیامت جز یکی از دو محل برای آنان نیست که خدا در قرآن سوره‌ی شوری آیه‌ی ۷ می‌فرماید: ﴿فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ﴾ [الشوری: ۷]. یعنی: «گروهی از مردم در بهشتند و گروهی در جهنم». لذا برای تحصیل رضای او و دخول به بهشت و رضوان الهی و تنعم در نعمتهای لایتناهی باید از جان و مال صرف نظر کرده آن دو را صمیمانه در طبق اخلاص گذاشته با خوف و رجا در بازار خرید و فروش سعادت ابدی در آورند: نتیجه‌ی چنین عقیده‌ای آن بود که در زمان رسول خدا و بعد از آن حضرت در رکاب خلفای او نقد جان را بکف گرفته با آنچه از اموال که در دسترس آنان بود برای بسط و توسعه‌ی اسلام در سرتاسر عالم بتکاپو پردازند و عنداللزوم جان و مال را بی‌دریغ بلکه در نهایت شوق و علاقه در راه وصول بمقصود در بازند. مآل کار آن شد که در ظرف کمتر از نیم قرن با برق شمشیر مسلمین قاف تا قاف جهان را روشن و زمین مرده و تاریک را از حیات دین و نور عدالت زنده و روشن کردند و اساسی از حکومت عدل و نظام احسن ریختند که قبل از آن نه کسی دیده بود و نه گوشی شنیده بود بلکه در خاطر هیچ آفریده‌ای خطور نکرده بود.

اما همینکه مسلمین در نتیجه‌ی توسعه قلمرو اسلام با ارباب ملل و مذاهب قبل از اسلام که آلوده بخرافات و موهومات بودند آمیزش و اختلاط پیدا کردند قهرا عقاید باطله و آرای فاسده‌ای که در دماغ و قلب آنها بود، به اینان نیز سرایت نمود و دشمنان نیز برای جلوگیری از فتوحات نظامی و دینی و علاج این مصیبتی که بر آن وارد شده

بود همان عقاید خرافی و موهومات مذهبی خودشان را که بچنان روز سیاهی کشانیده بود وارد دین اسلام کردند، بتدابیر و خیلی که خود می دانستند! مثلا بظاهر ادعای اسلام می کردند و حتی در ردیف علما و دانشمندان دینی خود را جا می کردند: چون کعب الاحبار و عبدالله بن سباء و شیخ رجب برسی غالی که بمذهب قبلی خود که یهودیت یا نصرانیت یا زردشتیت بود علاقه داشتند آنگاه اخبار غلو آمیزی با نسبت دادن آن به ائمه‌ی اسلام بزبان آنان در بین مسلمین پراکنده شد و بهشت را به بهائی اندک در اختیار آنان گذاشتند که با یک صلوات و خواندن فلان دعا و گرفتن چند روز روزه و زیارت بی مغز و میان تهی و گریه کردن بر فلان حادثه شخص معصیت کار مالک قصور بهشت و همسر حوران و همنشین پیغمبران و امامان می گشت!!

از این راه توانستند اولاً: مسلمانان را از آن جذب و جوش و جانبازی و فداکاری در گسترش اسلام و حفظ حدود و قوانین باز دارند. و ثانیاً: آنان را بگستاخی و جرأت در معصیت و ارتکاب فسق و فجور که خود بزرگترین وسیله برای نابودی یک ملت است جری گردانند. زیرا باعث بدبختی سایر ملل خداپرست نیز همین علت ها بوده است چنانکه خداوند در سوره آل عمران آیه/۲۳- ۲۴ از احوال آنها خبر می دهد: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا مِّنَ الْكِتَابِ يُدْعَوْنَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ يَتَوَلَّوْا فَرِيقًا مِّنْهُمْ وَهُمْ مُّعْرِضُونَ ﴿۲۳﴾ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَنْ نَمَسَّنَا النَّارَ إِلَّا أَيَّامًا مَّعْدُودَاتٍ وَغَرَّهُمْ فِي دِينِهِمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴿۲۴﴾ [آل عمران: ۲۳-۲۴]. «آیا ندیدی کسانی را که بهره‌ای از کتاب (آسمانی) داشتند، به سوی کتاب الهی دعوت شدند تا در میان آنها داوری کند، سپس گروهی از آنان، (با علم و آگاهی)، روی می گردانند، در حالی که (از قبول حق) اعراض دارند؟. این عمل آنها، به خاطر آن است که می گفتند: آتش (دوزخ)، جز چند روزی به ما نمی رسد. (و کیفر ما، به خاطر امتیازی که بر اقوام دیگر داریم، بسیار محدود است). این افترا (و دروغی که به خدا بسته بودند)، آنها را در دینشان مغرور ساخت (و گرفتار انواع گناهان شدند)».

یعنی: مردم دعوت شده‌اند که بکتاب خدا رجوع کنند تا کتاب خدا در اعمال و افعال آنان حکم کند و نظر دهد لکن مجرمان مغرور از کتاب خدا اعراض می‌کنند و مدعی‌اند که اگر خدا ناکرده بجهنم هم بروند جز چند روزی معذب نیستند یا این گفتارهای شیرین را پیش خود می‌بافند و بدان مغرور می‌شوند! مگر یهود جز چنین بودند؟ مگر نصاری دربارهی صَلَّى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جز چنین ادعا می‌کردند که از تمام اعمال و احکامی که از جانب خدا آمده است تنها محبت و ولایت صَلَّى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ کافی است!! اینها نمی‌دانستند اگر ولایت پیغمبر و امامی مفید باشد ولایتی است که در زمان خود آن پیغمبر و امام است، یعنی در زمان حیات او که منشأ عملی شود که نصرت و معاونتی بعمل آید و در رکاب آن پیغمبر و امام جهادی صورت گیرد و بفرموده‌های آن ولی کاری انجام شود. وگرنه دوستی خشک و خالی آن هم بعد از فوت او منشأ چه خیری خواهد بود؟! عشق با مرده که کار عاقلانه‌ای نیست، دوستی با رفته‌گان چه معنائی دارد؟ مثلاً شیعیان صَلَّى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که در این همه مدت اظهار ولایت او کرده‌اند چه کاری انجام داده‌اند؟ آن روزی که آن حضرت زنده و بیاری و نصرت مردم نیاز داشت از ولایت او خبری نبود و از نصرت او تقاعد ورزیدند، امروز ادعای ولایت چه کاری صورت می‌دهد؟! پیغمبر بزرگوار صَلَّى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آن روز که ولایت صَلَّى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را بر مردم عرضه نمود مگر فرمود: «اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ وَأَنْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَآخِذْ مَنْ خَذَلَهُ» آیا مراد پیغمبر همان ولایت قلبی بود بدون عمل؟! مگر در همین عرض ولایت نصرت و یاری علی را نخواسته است؟ مدعیان ولایت چه نصرتی از علی کرده و می‌کنند؟ پس مسأله‌ی ولایت و شفاعتی که اکنون بین مردم هست بی‌شبهت بمسأله‌ی محبت و شفاعت صَلَّى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیست، آنچه مسلم است اگر این مسأله از طرف مسیحیان بر مسلمانان پیشنهاد نشده باشد از طرف آنان تائید و تقویت می‌شود. زیرا با این تائیدات، هم ملت اسلام را از فعالیت دینی باز می‌دارد و هم به معصیت و فسق و فجور که نتیجه‌اش احتیاج و

اسارت است گستاخ و تشویق می‌کند! برای گشودن باب شفاعت ظاهراً زحمت‌های کشیده‌اند و تبلیغات دامنه‌داری صورت گرفته است که امان اهل بیت و شفیعیان روز قیامت تدریجاً بالا رفته تا جایی که والعیاذ بالله تعالی تلو خدا بلکه بالاتر شده‌اند؟! زیرا مسلمانان صدر اول معتقد بودند که آفریننده‌ی جهان در وعد و وعید خود صاحب قدرت و اراده و مشیت است و چنانکه در صدها آیات قرآن آمده بهر کسی جزای عمل او داده خواهد شد: ﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ ۖ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا﴾ [فصلت: ۴۶ و الجاثیه: ۱۵]. یعنی: «هر کس عمل نیکی انجام دهد بنفع خود اوست و کسیکه بدی کند بضرر خود اوست». و چون تهدیدات الهی سخت و وحشت انگیز زهرگداز است باید در مقابل آن بکسی پناه برد که لا اقل همسن او باشد! و گرنه هیچ ضعیفی در مقابل قوی‌تر از خود طاقت مقاومت ندارد. لذا از ذهنیات خود اولیائی برای خدا یا بگونه که آنرا تراشیدند که بقول عوامشان عزیز کرده‌ی خدا باشد تا بتواند در مقابل قوانین و سنت الهیه مقاومت نماید. و بقول آیت الله عظمی ایشان مدبر عالم امکان و متصرف در کون و مکانند که خود صاحب همه چیزند!

به این کیفیت بود که مسأله‌ی شفاعت را تا آن حد وسعت دادند که با عملی سهل و اندک تمام آن تهدیدات الهی را ناچیز کردند، و آن بهشت و نعمت‌های جاوید آنرا بدست آورده مالک و متصرف شدند! یعنی شریعت الهیه را یکسره منسوخ و موقوف کردند. و این همان خواسته‌ی دشمن بود که به آسانترین وجه صورت گرفت! تمام کششها و کوششها و مجاهدت‌ها و جانبازیها برای آن بوده و هست که انسان از عذاب الهی برهد و به بهشت مقصود برسد و این منظور با اعمالی از آن قبیل که گذشت با بدست آوردن دل مخلوقی چون خود بوسیله‌ی مدحها و ثناها و تملقها و امثال آن حاصل می‌شد! دیگر چه لازم که انسان خود را مقید بحلال و حرام و اجرای احکام کند؟ چه احتیاج که جان و مال را در کف دست خود گرفته از حدود و ثغور اسلامی مراقبت نماید و از مال و ناموس مسلمانان دفاع کند؟! چه نیاز که برای بسط و توسعه‌ی

اسلام پای در رکاب جهاد نهد؟ و روی بسر زمینهایی که کفر در آن استقرار دارد بیاورد؟ و خود را دچار هزاران مخاطره‌ها و سختیها کند؟ تا سرانجام با نهایت آرزو و اشتیاق جان عزیز را در راه عزیزتر از جان یعنی دین فدا نماید؟ نه خیر دیگر اینها لازم نیست!!

کاری که با چند قطره اشک صورت می‌گیرد و حاجتی که با ادعای دوستی چند نفر از آفریده‌های خدا که اکنون دوستی آنها هیچگونه تکلیفی برای او ایجاد نمی‌کند زیرا در دنیا نیستند و امر و نهی ندارند و چیزی نمی‌خواهند بر می‌آید، بهشتی را که به بها نمی‌دهند اما به بهانه می‌دهند؟! آری دشمنان اسلام هم بدینوسیله بمقصد رسیدند زیرا آنچه را آرزو می‌کردند به آسانترین وجه یافتند. مگر مقصد دشمنان چه بود که بدینوسیله بدان دست یافتند؟

۱- شمشیر جهاد مسلمانان را می‌خواستند که در غلاف باشد زیرا برق این شمشیر که با نور هدایت قرآن همراه بود چشمها را خیره می‌کرد و فوج فوج مردم را داخل دین خدا می‌نمود. دشمنان در غلاف بودن آن را آرزو می‌کردند. با بازکردن ولایت آن چنانی و باب شفاعت این چنینی بمقصد خود دست یافتند و چه خوب دست یافتند! روح سربازی و سلحشوری در راه دین را از مسلمین گرفتند و بدینوسیله خود را از مصیبت تسلط اسلام و مسلمانان رها کرده و آسوده خاطر ساختند آنگاه در مقام انتقام از اسلام برآمدند و کردند آنچه کردند چنانکه هنوز هم می‌کنند.

۲- مسلمانان را که هرگز جرأت ارتکاب گناه و اشاعه‌ی فسق و فجور نداشتند در نتیجه اعتماد و اطمینان بشفاعت اولیا با انجام پاره‌ای اعمال مبتدعانه به انواع گناهان بزرگ مبتلا کردند بطوریکه امروز کشورهای اسلامی مخصوصاً شیعه در بی‌اعتنائی به نظامات و قوانینی که موجب آسایش جامعه است و در دین اسلام به بهترین صورت موجود و به شدیدترین وجه اجرای آن توصیه شده است. از اکثر ملل عالم حتی بی‌دینان و بت‌پرستان به قوانین موضوعه‌ی خود بی‌اعتنا تراند، و با سرعت بی‌مانندی در مخالفت با احکام بسوی هلاکت و نابودی رهسپارند. در حالیکه در

مذهب شیعه همیشه به تقوی توصیه و تاکید شده است.

در بین مذاهب اسلامی چنانچه گفتیم این تعلیمات مغرضانه‌ی شیطانی و تبلیغات سوء و بی‌اساس ابلیسانه بعلت وجود غلو و غلات در مذهب شیعه شدیدتر است زیرا بواعث و دواعی در آن از سایر مذاهب بیشتر است بجهت ذیل:

۱- از طریق این مذهب آسانتر می‌توان مسلمانان را از اتحاد اسلامی دور نمود و قاعده‌ی مسلمنه (تفرقه بینداز و آقائی کن) را اجرا داشت. بهمین منظور تاکنون دشمنان اسلام و کشورهای استعماری انواع کوششها را برای تفرقه و جدائی مسلمانان بکار برده و می‌برند از پروریده‌ی علمای استعماری و نوشتن کتابهای استعماری و تشکیل مجالس استعماری و خلاصه آنچه برای منظور استعمار مفید است!! و تاکنون هریک از مردان مصلح و دانشمندان روشنفکر اسلامی که درصدد ترمیم و اصلاح این شگاف برآمده و خواسته‌اند مردم را قدمی به وحدت اسلامی نزدیک کنند بوسیله‌ی همان عمال و ایادی استعمار بصورت گوناگون مورد حمله‌ی علمای استعماری و گویندگان استعماری و کتابهای استعماری شده‌اند و این حمله‌ها غالباً مؤثر واقع شده و آن مصلحین و دانشمندان دیر یا زود از بین رفته و از کوشش‌های ایشان نتیجه بعکس گرفته شده است، زیرا حریف چند برابر آن مصلح کوشش بکار برده و شگاف را وسیعتر کرده است. علی‌الخصوص که در اینجا یک داعی بزرگ دیگر وجود دارد بشرح آتی الذکر که نمونه‌ای از غفلت مسلمین است.

سخن در شفاعت بود که منشأ غلو در بین مسلمین مخصوصاً شیعیان است

مسأله‌ی شفاعت در امم گذشته و ادیان باطله سابقه‌ی تاریخی دارد و در مذاهب خاموش که مملو از افساسه‌های عجیب است تا افسانه‌های خدایان یونان و کیش زردشت و مذاهب قدیم مصر و آئین مذاهب و اخیراً بت‌پرستان حجاز و بابل در تمام این مذاهب موضوع شفاعت ریشه‌ی عمیق داشته است و علت آن این بوده است که پس از آنکه بشر معتقد بوجود خدای بزرگ شد و خدایان دیگر که هنوز در صحنه‌ی

عقاید و افکار مردم دارای مقامات عالیه و عرض اندام بودند ناچار هریک پستی از امور خلقت را عهده‌دار بوده و شأنی از شئون آفرینش را تدبیر می‌نمودند!! و خاضع خاشع بود. از خدایی طلب باران می‌کرد و در سالهای قحط و غلا غضب او را بخود متوجه می‌دانست و برای رفع خشم او قربانیها می‌کرد، و از خدای دریا در بیم و هراس بود و از جزر و مد و طغیان و طوفان آن وحشت داشت، و برای جلب رضای او دختران زیبا را بعنوان عروس دریا با تشریفات خاص تقدیم می‌نمود. و همچنین خدایان جنگ و صلح هر یک در مقام خاص خود موجب امید و بیم مردم بودند تا اینکه در مذهب زردشت که قدرت خدایان تعدیل شده و تحفیف یافت و مدبری کون و صانع عالم بدو خدا (یزدان و اهریمن) اختصاص یافت در اینوقت خدایان دیگر از مقام خداوندی خود استعفا داده و جای خود را خالی کرده بفرشتگان و امشاسپندان دادند و بجای خدای باران تشتر فرشته‌ی باران پای بعرصه‌ی عمل نهاد و با آپوش اهریمن به نبرد پرداخت. و همچنین فرشتگان مهر، امرداد، هریک پست مخصوص خود را تحویل گرفته مشغول رتق و فتق امور عالم شدند: افسانه یونانیان درباره‌ی خدایان نیز در نتیجه گسترش آراء فلاسفه‌ی آن سرزمین جای خود را بعقول عشره و افلاک تسعه سپرد و آن خدایان و این فرشتگان و آن عقول و افلاک با اینکه در اثر اعتقاد بشر بخدای بزرگ از مقام استقلال و استبداد خود نازل شده در تحت ریاست خدای بزرگ قرار گرفتند اما همچنان در مقام اختصاصی خود دارای نوعی استقلال بودند زیرا افسانه‌ی یونانیان مصدر اول و صادر نخستین را در درجه‌ای از تجرد و استعلاء قرار داده بود که شأنش اجل از آن بود که به امور پست خلقت و رزق و اماته و احیاء و سایر شئون آفرینش پرداخته جزئیات را درک کند. لذا این امور ناچیز بفرشتگان و امشاسپندان و خدایان کوچک یا واسطه و شفعا و اگذار شد تا بوسیله‌ی اینان از خدای بزرگ خواسته شود لذا انسان نادان همواره از اقبال و اعراض آنان امیدوار و هراسان بود، از موضوع شفاعت فرشتگان در اعراب جاهلیت و در اخبار اسلامی نیز اثری از آن باقی است چنانکه

گفته‌اند حمله‌ی عرش چهار فرشته‌اند که هر یک بصورت یکی از جانداران است «إِنَّ الَّذِي فِي صُورَةِ رَجُلٍ هُوَ الَّذِي يَشْفَعُ لِبَنِي آدَمَ وَأَرْزَاقَهُمُ وَالَّذِي فِي صُورَةِ النَّسْرِ فَهُوَ الَّذِي يَشْفَعُ لِلطَّيْرِ» [بلوغ الارب: الوسى ۲/۲۵۳]. یعنی: «آن فرشته‌ای که بصورت مردی است او فرشته‌ایست که برای فرزندان آدم و روزی آنان شفاعت می‌کند و آن فرشته که بصورت کرگس است فرشته‌ایست که برای پرندگان و روزی آنان شفاعت می‌کند». پس مسأله‌ی شفاعت فرشتگان در ادیان گذشته سابقه دارد پیدایش رژیم پادشاهی در میان بشر و ایجاد دستگاه سلطنت و ریاست و تقرب و تبعد افراد برؤسا و پادشاهان و پاداش و کیفر نیکوکاران و بدکاران کم کم کار را بدانجا کشید که کسانی که مورد غضب سلطان و رئیس طائفه و قبيله قرار می‌گرفتند به نزدیکان و خویشان و عزیزان شخص سلطان و رئیس پناه می‌بردند و از عزت و آبروی آن عزیز استفاده کرده از غضب و خشم شاه و رئیس مصون می‌ماندند. قهراً محبت آن شخص عزیز و شفیع در قلب مشفوع له قرار می‌گرفت و او را اکرام و انعام نموده برای روز مبادای خود ذخیره می‌نمود. پس در حقیقت منشأ اعتقاد شفاعت انس و عادت دربار سلاطین جبار آن روزگار بود که مدبرتر یک سوگلی و مقرب در پیشگاه شاه می‌شد، شخص مجرم سرتاپا گناه را از کیفر پاک و از عزیزان درگاه کند!!.

عین این عقیده در متدینین پیدا شده و خدایان کوچک با امشاسپندان یا بتان یا فرشتگان یا پیغمبران را نیز داری همان عزت و احترام در پیشگاه خدای بزرگ پنداشته و تصور کردند که در هنگام نزول بلا و بروز قحط و غلا باید اینان را در دربار پروردگار بشفاعت وادارند تا آن بلیه و سختی از ایشان برداشته شود.

این شفاعت در وهله‌ی اول برای امور دنیوی و اصلاح کار معاش بود و هنوز مسأله‌ی معاد بمیان نیامده بود خصوصاً در اعراب جاهلیت که مسأله‌ی شفاعت خدا گرفت که آنان بتان خود را فقط شفعی در نزد خدا می‌پنداشتند و می‌گفتند: ﴿هُؤُلَاءِ شُفَعَتُونَا عِنْدَ اللَّهِ﴾ [یونس: ۱۸]. «اینان در نزد خداوند شفیعان ما

هستند». چنانکه در تواریخ معتبر در علت پرستش بت در اعراب جاهلیت چنین آمده است که عمرو بن لحي که از اشراف جاهلیت بود از مکه به سوی شام آمد همینکه از سرزمین بلقاء باراضی مآب آمد عمالیق در آنجا بودند مشاهده کرد که آنان بتانی را می پرستید به ایشان گفت: «ما هذه الأصنام التي أراکم تعبدون» «این اصنامی را که شما می پرستید چه چیز است؟» باو گفتند: «هذه أصنام نعبدها فنستمطرها فتمطرنا ونستنصرها فتنصرنا» گفتند: «اینان بتانی هستند که ما از آنها طلب باران می کنیم برای ما می بارانند و از آنان یاری می خواهیم ما را یاری می کنند». عمرو بن لحي به ایشان گفت: آیا بمن صنم را نمی دهید که به سرزمین عرب ببرم تا او را عبادت کنند لذا به او بتی دادند که نامش هبل بود. پس وی آن را بمکه آورده نصب کرد و مردم را امر کرد که او را عبادت کرده تعظیم نمایند. [سیره ابن هشام: ۸۲/۱، البداية والنهاية: ۱۸۸/۲].

تا جائی که از پیغمبر خدا هم توقع آن را داشتند که شفاعت بتان را تصدیق نماید چنانکه (بتان غرانیق نمونه ای از این توقع بی جاست که «إنهن الغرانیق العلی وإن شفاعتهن لترجی» اما این شفاعت هر چه بود برای امور دنیوی و اصلاح امر معاش بود زیرا اعراب جاهلیت و بت پرستان به آخرت ایمان نداشتند که از بتان شفاعت نجات از عذاب و دخول بهشت را خواستار شوند. و چنانکه الوسی در [بلوغ الارب: ص ۱۹۸] آورده است می نویسد: «شبهات العرب کانت مقصورة علی إنکار البعث و جحد إرسال الرسل». یعنی: «عرب در مسأله دین بدو چیز شبهه اش منحصر بود: اول مسأله ی بعثت و انگیزش روز رستاخیز بود، و دوم انکار ارسال رسل». چنانکه آیات بسیاری در قرآن شاهد این دعوی و مبین این معنی است که آنان اصلاً اعتقاد به حیات بعد از مرگ نداشتند و پیغمبر خدا را که خبر می داد که پس از

زندگانی این جهان بشرحیات دیگری بی‌پایان در پی دارد مسخره کرده می‌گفتند:

﴿هَلْ نَدُلُّكُمْ عَلَىٰ رَجُلٍ يُبَيِّئُكُمْ إِذَا مَرَّقْتُمْ كُلَّ مَرْقٍ إِنَّكُمْ لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ﴾ [سبأ: ۷]. یعنی: «آیا می‌خواهید شما را راهنمایی کنم بمردی که خبر می‌دهد که چون ریزه ریزه شدید باز آفریده می‌شوید». و در حضور پیغمبر ﷺ استخوان‌های مردگان را آورده و می‌گفتند: ﴿مَنْ يُحْيِ الْعِظَمَ وَهِيَ رَمِيمٌ﴾ [یس: ۷۸]. «چه کسی این استخوان‌ها را زنده می‌کند در حالیکه پوسیده است؟».

﴿أَإِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظْمًا أَءِنَّا لَمَبْعُوثُونَ ﴿۱۶﴾ أَوْ ءَابَاؤُنَا الْأَوَّلُونَ﴾ [الصفات: ۱۶-۱۷]. «آیا هنگامی که ما مُردیم و به خاک و استخوان مبدل شدیم، بار دیگر برانگیخته خواهیم شد؟! یا پدران نخستین ما (باز می‌گردند)؟!» و از اشعار معروف آنهاست که می‌گفتند: «حیات ثم موت، ثم نشر، حدیث خرافه یا أم عمرو». و اول کسبیکه از عرب ایمان به بعث داشته است قس بن ساعده است که گفته‌اند: «وهو أول من آمن بالبعث من أهل الجاهلیة». و او معاصر رسول الله ﷺ بوده است چنانکه جاحظ در کتاب «البيان والتبين» گفته است: «لأنَّ رسولَ الله ﷺ هو الذي روى كلامَ قس بن ساعدة ووقفه على جملة بعكاظ وموعظته، وهو الذي رواه لقريش والعرب، وهو الذي عجب من حسنه وأظهر من تصويبه». و او تنها کسی بوده است که چنین عقیده‌ای داشته است و از کس دیگر چنین عقیده‌ای در جاهلیت شهرت ندارد.

پس در میان اعراب کسی اعتقاد بآخرت نداشته که در آن مسأله‌ی شفاعت از گناهان را پیش بیاورد. چون چنین کسانی اعتقاد بآخرت نداشته لذا شفاعت اخروی را هم از معبودان خود نمی‌خواستند بلکه فقط در امور زندگی و شؤون حیات را از آنان خواستار بودند چنانکه زردشتیان از امشاسپندان و فرشتگان باد و باران توقع ترحم و شفاعت در امر باد و باران را می‌خواستند فقط در مذهب تشلیح تشیح که

سخن از حیات بعد از مرگ و دخول در ملکوت آسمان بود مسأله‌ی شفاعت جنبه‌ی دیگری گرفت. و شاید افراد نادری نیز از مذاهب دیگر بودند.

پس آیات شفاعت که در قرآن است و آن را منوط و موقوف به اذن خدا می‌داند بسیاری از آن مرتبط به همین شفاعت در امر معیشت است که در امم گذشته مخصوصاً در جاهلیت محیط نزول قرآن سابقه داشته است مانند آیه‌ی شریفه ۲۵۵ سوره بقره که می‌فرماید: ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ﴾ [البقرة: ۲۵۵].

«چه کسی است که بدون حکم او در پیشگاهش شفاعت کند؟» که ما قبل آن این جمله‌ی شریفه است: ﴿لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ﴾ [البقرة: ۲۵۵]. «آنچه

در آسمانها و آنچه در زمین است، از آن اوست». و ما بعد آن ﴿يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ﴾ [البقرة: ۲۵۵]. «گذشته و [حال و] آینده آنان را می‌داند» که معلوم است

اصلاً سخنی از آخرت نیست تا شفاعت آن منظور باشد. و همچنین آیه‌ی شریفه ۲۳ سوره یس که می‌فرماید: ﴿عَلَّخْنَا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً إِنْ يُرِدْنِ الرَّحْمَنُ بِضُرٍّ لَّا

تُغْنِي عَنِّي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا وَلَا يُنْقِذُونَ﴾ [یس: ۲۳]. یعنی: «آیا من غیر از خدا خدایانی را گیرم که اگر خدای رحمن برای من بدی را بخواهد شفاعت آنان چیزی را از من

کفایت کند و مرا از او نرهاند» و نیز آیه‌ی شریفه ۳ سوره یونس که می‌فرماید: ﴿إِنَّ

رَبَّكُمْ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ ۗ مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ ۗ ذَٰلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ

فَاعْبُدُوهُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ﴾ [یونس: ۳]. یعنی: «همان پروردگار آسمانها و زمین را در

شش روز آفرید پس بر عرش استوی یافت او خود تدبیر امور می‌کند هیچ میانجی و واسطه‌ای نیست مگر به اذن او پروردگارتان خداست پس او را بپرستید...». و آیه شریفه ۴

سوره سجده که می‌فرماید: ﴿اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي

سِتَّةَ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ مَا لَكُمْ مِّنْ دُونِهِ مِن وَلِيٍّ وَلَا شَفِيعٍ أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ ﴿[السجدة: ۴]. «خداوند کسی است که آسمانها و زمین و آنچه را که ما بین آنهاست در شش روز آفرید آن گاه بر عرش استوا نمود. جز او هیچ دوست و شفاعت کننده‌ای ندارد. آیا پند نمی‌پذیرید؟» و آیات دیگر که در این آیات شریفه نفی شفاعت از تدبیر امور آسمان و زمین و ضرر و نفع رسانیدن شفیعان بدون اذن پروردگار جهان می‌کند یعنی همان شفاعت و واسطه‌ای که زردشتیان از امشاسکپندان و تابعین فلاسفه از عقول عشره و مردم جاهلیت از بتان و فرستگان انتظار داشته) قرآن کریم خود تصدیق می‌نماید که پاره‌ای از امر خلقت بتوسط فرشتگان انجام می‌گردد چنانکه امر موت را به ملک الموت نسبت می‌دهد که: ﴿قُلْ يَتَوَفَّكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ﴾ [السجدة: ۱۱]. یعنی: «بگو: (ای محمد) که فرشته‌ی مرگی که بشما گماشته شده است جان شما را می‌گیرد». یا جمله‌ی: ﴿تَوَفَّاتُهُ رُسُلْنَا وَهُمْ لَا يُفْرِطُونَ﴾ [الأنعام: ۶۱]. یعنی: «آنگاه فرستندگان ما او را جان می‌ستانند و کوتاهی نمی‌کنند». و تدبیر پاره‌ای امور را بفرشتگان نسبت می‌دهد: ﴿فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا﴾ [النازعات: ۵]. یعنی: «قسم بفرشتگانی که تدبیرکنندگان امورند». ﴿وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ﴾ [الانفطار: ۱۰]. یعنی: «همانا بر شما هرآینه نگهبانانی است». ﴿إِنَّ كُلَّ نَفْسٍ لَّمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ﴾ [الطارق: ۴]. یعنی: «بر هر نفس البته نگهبانی است». و از این قبیل، اما هیچکدام اینان بدون اذن پروردگار جهان در کون و مکان تصرفاتی ندارند و بسیاری از آنان را هیچگونه تصرفی در امر خلقت و غیر آن نیست، چنانکه در آیه ۲۷ سوره النجم می‌فرماید:

﴿وَكَمْ مِّن مَّلَكٍ فِي السَّمَوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَعَتُهُمْ شَيْئًا إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَرْضَىٰ﴾ [النجم: ۲۶]. یعنی: «و ای بسا فرشتگانی که در آسمان‌ها هستند لیکن شفاعت و واسطه‌ای ایشان سودی ندارد جز اینکه خدا برای هر کس

که بخواهد و بپسندد اجازه دهد». و این آیه ناظر به همان بت پرستان است که در آیات قبل عقیده آنانرا در خصوص پرستش فرشتگان که صورت آنان را به شکل بتان در آورده‌اند مذمت کرده می‌فرماید: ﴿أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ ﴿۱۹﴾ وَمَنْوَةَ الْغَالِيَةَ الْأُخْرَىٰ ﴿۲۰﴾ أَلَكُمُ الذَّكَرُ وَلَهُ الْأُنثَىٰ ﴿۲۱﴾ تِلْكَ إِذًا قِسْمَةٌ ضِيزَىٰ ﴿۲۲﴾﴾ [النجم: ۱۹-۲۲]. «آیا به (لات) و (عزّی) نگریسته‌اید؟ و به «منات» سومین [بت] بی‌ارزش [چه؟] آیا شما پسر دارید و او دختر؟ این [تقسیم] آن گاه تقسیم بیدادگرانه است». و نیز مربوط به شفاعت عامه و استغفاری است که فرشتگان می‌کنند بعد از آنکه نفی شفاعت از فرشتگان می‌کند مگر آن فرشته مأذون یا آن کسی که خدا برای او امری را بخواهد و بپسندد در دنبال آن می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ لَيَسْمُونُ أَلْمَلَكَةَ تَسْمِيَةَ الْأُنثَىٰ﴾ [النجم: ۲۷]. یعنی: «این بت پرستان که ملائکه را بنام دختران خدا می‌نامند اصلاً ایمان به آخرت نداشتند». و بفرمایش آیه‌ی ۲۹ همین سوره ﴿وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا﴾ [النجم: ۲۹]. «ایشان جز زندگی دنیا چیزی نمی‌خواستند»، پس شفاعت اخروی را از آنان انتظار نداشتند و خیال می‌کردند که آنان در زندگی دنیا می‌توانند شفاعت کنند. خدای متعال نیز آنان را از این عقیده مذمت می‌نماید که هیچکس بدون اذن او نمی‌تواند در امر دنیا و آخرت دخالت نماید در آیه‌ی ۴۳ سوره زمر نیز ایشان را مذمت می‌کند که اینان غیر خدا را شفیع گرفته‌اند و می‌فرماید: ﴿أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ شُفَعَاءَ قُلْ أَوْلَوْ كَانُوا لَا يَمْلِكُونَ شَيْئًا وَلَا يَعْقِلُونَ ﴿۴۳﴾ قُلْ لِلَّهِ الشَّفَعَةُ جَمِيعًا لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿۴۴﴾﴾ [الزمر: ۴۳-۴۴]. «آیا آنان غیر از خدا شفیعیان گرفته‌اند؟! به آنان بگو: آیا (از آنها شفاعت می‌طلبید) هر چند مالک چیزی نباشند و درک و شعوری برای آنها نباشد؟! بگو: تمام شفاعت از آن خداست، (زیرا) حاکمیت آسمانها و زمین از آن اوست و سپس همه شما را به سوی او باز می‌گردانند!» یعنی: غیر خدا را نباید

شفیع گرفت زیرا ملک آسمان و زمین از آن اوست و کس دیگر را در آن تصرفی نیست و بلا فاصله می‌فرماید: ﴿وَإِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَإِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ ﴿٤٥﴾ قُلِ اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ عَلِّمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ أَنْتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبَادِكَ فِي مَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ﴿٤٦﴾﴾ [الزمر: ۴۵-۴۶]. یعنی: «هنگامی که خدا به یگانگی‌اش یاد شود دل‌های کسانی که به آخرت ایمان نمی‌آورند می‌گیرد اما هنگامی که معبودانی جز خدا مذکور شوند در این هنگام آنان شادمان گردند، بگو: خداوند، ای پدید آورنده آسمانها و زمین، دانای نهان و آشکارا، تو خود در میان بندگان بر سر آنچه [از عقاید و عبادات] اختلاف می‌کردند، داوری خواهی کرد». در این آیات شریفه بخوبی روشن است که شفاعتی که بت پرستان از برای شفعا خود قائل‌اند در امور دنیوی است و آنان اصلاً اعتقاد به آخرت نداشتند و آن شفاعت را قرآن نفی کرده می‌فرماید: ﴿قُلِ لِلَّهِ الشَّفَعَةُ جَمِيعًا لَّهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ [الزمر: ۴۴]. «بگو: شفاعت - سراسر- از آن خداست. فرمانروایی آسمانها و زمین از آن اوست». که معلوم می‌دارد که ملک و ملکوت آسمان و زمین بدست خدا بوده زیرا او آفریننده آنهاست و کسی را در ملک او حق فضولی نیست و چیزی از او خواستن شرک است و هر که هر چه بخواهد و انتظار داشته باشد باید فقط از خدا بخواهد اگر هم بت پرستان بوجود ارواح بعد از مرگ قائل بودند بحساب و کتاب و ثواب و عقابی قائل نبودند تا نیازمند شفاعت باشند. پس شفاعت در مذهب آنها منحصر بامور دنیوی بوده که خدا آن را نفی و یا موکول و موقوف باذن خود می‌فرماید که اگر ملائکه هم دستی در تدبیر امور دارند باذن پروردگار است که خدای دو جهان آن امور را به ایشان واگذار کرده است و آنان تنها بر امر و اذن و حول و قوه او تدبیر پاره‌ای از امور می‌کنند.

در قرآن معجید هیچ آیه و جمله‌ای یافت نمی‌شود که شفاعت کسی را در باره کسی دیگر در روز قیامت قائل باشد! بلکه آیات قرآن عموماً نفی شفاعت و کفایت

کسی از برای دیگر در عذاب اخروی می‌نماید چنانکه: ۱- در آیه‌ی ۴۱ از سوره دخان می‌فرماید: ﴿يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلَىٰ عَنْ مَوْلَىٰ شَيْئًا وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ﴾ [الدخان: ۴۱]. : یعنی: «روزی که هیچ دوستی از دوستی چیزی را کفایت نکند و نتوانند ایشان را یاری کنند».

۲- در سوره (بقره) ۲۵۴ می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمْ يَوْمٌ لَا بَيْعُ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفْعَةٌ وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾ [البقرة: ۲۵۴]. «ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید، انفاق کنید از آنچه روزی شما داده‌ایم پیش از آنکه روزی که در آن خرید و فروش نیست و دوستی نمی‌باشد و شفاعتی نیست و کافران (باین حقیقت) ستمگارانند». یعنی: در نتیجه مغرور بودن بشفاعت بسا که مرتکب معصیت شوند و به خویشتن ستم کنند، که در این آیه آب پاک بدست آنهائی که تصور می‌کنند نفی شفاعت فقط درباره‌ی کفار و بت پرستان است لیکن مؤمنان را از آن بهره‌ی است ریخته و تو گوئی: می‌فرماید: آنانکه این معنی را باور ندارند و برای خود شفيعی تصور می‌کنند که آنان را از عذاب الهی می‌رهاند به این آیات کافر بوده و بخود ظلم می‌کنند.

در آیه‌ی ۵۱ سوره الانعام می‌فرماید: ﴿وَأَنْذِرْ بِهِ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْ يُجْشَرُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ لَيْسَ لَهُمْ مِنْ دُونِهِ وَاٰلِٔٔ وَلَا شَفِيعٌ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ﴾ [الأنعام: ۵۱]. یعنی: «بوسيله‌ی آیات وحی کسانی را که خوف آن دارند که بجانب پروردگار خود محسور می‌شوند بیم ده و بترسان که برای ایشان جز خدا دوستی و شفيعی نیست تا شاید پرهیزگار شوند». و در همین سوره آیه ۷۰ می‌فرماید: ﴿وَذَكِّرْ بِهِ أَنْ تُبْسَلَ نَفْسٌ بِمَا كَسَبَتْ لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَاٰلِٔٔ وَلَا شَفِيعٌ وَإِنْ تَعَدَلَ كُلَّ عَدَلٍ لَا يُؤَحِّدُ مِنْهَا﴾ [الأنعام: ۷۰]. «و به آن (قرآن) پند ده تا مبادا کسی به [سزای] آنچه (گناهی) که کرده است از پاداش محروم شود. برایش جز خداوند دوست و شفيعی نیست و اگر هر

فدیه‌ای را به جای [رهانیدن] خود دهد، از او گرفته نمی‌شود». که در تمام این آیات نفی شفاعت کرده و جای طمع خام برای کسی باقی نگذاشته است. و مخصوصاً مؤمنین را از مسأله‌ی شفاعت مایوس می‌کند. آری، چیزی که دستاویز مدعیان شفاعت است آیاتی است که پس از آنکه قرآن نفی شفاعت کرده است کلمه‌ی «إلا استثناء» در آن آمده است مانند این آیه شریفه که در سوره مریم است: ﴿وَسَوْفَ الْمُجْرِمِينَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ وَرِدًا ۝۸۶ لَا يَمْلِكُونَ الشَّفْعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا ۝۸۷﴾ [مریم: ۸۶-۸۷]. در حالیکه همین آیه هم نفی شفاعت می‌کند زیرا می‌فرماید: «مجرمین را بسوی جهنم می‌رانیم و مالک شفاعت نمی‌شوند مگر کسیکه در نزد خدا پیمانی گرفته است». و این عهد و پیمان اشاره به عهده و پیمانی است که در آیه ۸۰ سوره بقره می‌فرماید: هنگامی که یهود را مذمت می‌کند: ﴿وَقَالُوا لَن نَّمَسِّنَا النَّارَ إِلَّا آيَاتًا مَّعْدُودَةً قُلْ أَتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا فَلَن يُخْلِفَ اللَّهُ عَهْدَهُ ۗ أَمْ تَقُولُونَ عَلَىٰ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ۝۸۰﴾ [البقره: ۸۰]. یعنی: «یهود گفتند که آتش ما را جز ایامی چند مساس نخواهد کرد بگو (ای محمد) آیا در نزد خدا پیمانی بدان گرفته‌اید؟ اگر چنین باشد خدا پیمان خود را خلاف نخواهد کرد. آیا چیزی که نمی‌دانید بر خدا می‌گوئید؟». یعنی: اگر با خدا چنین پیمانی بسته‌اید که هر قدر شما جرم و گناه کنید باز هم مورد شفاعت و بخشش قرار می‌گیرید البته خدا در آنصورت به پیمان خود وفا خواهد کرد!! در حقیقت استثناء منقطع است. یعنی چنین چیزی نیست و خدا با کسی چنین پیمانی ندارد. و شاید مراد عهدی است که می‌فرماید: ﴿أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ... وَأَنْ أَعْبُدُونِي﴾ [یس: ۶۰-۶۱]. «شیطان را نپرستید ... و مرا پرستید» اساساً مسأله‌ی شفاعت بقدری مورد انکار قرآن است که چنانکه قبلاً هم گفته‌ایم و در سوره یونس آیه‌ی ۱۸ هنگامی که خدای متعال از قول بت‌پرستان نقل کرده مفرماید: ﴿وَيَقُولُونَ هَلْؤَلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ ۗ﴾ [یونس: ۱۸]. بلا فاصله می‌فرماید: ﴿قُلْ

أَتُنَبِّئُونَ اللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ ﴿يونس: ۱۸﴾^(۱). یعنی: «آیا شما خدا را خبر می‌دهید بچیزی که نه در آسمانها و نه در زمین بدان علمی ندارد». یعنی اصلاً خدا در ملک خود چنین چیزی را باور نمی‌کند که شفاعتی هم در دربار او باشد... و این مثل و مانند آن است که کسی بشما خبر دهد که فلان کس یا جامه و خانه شما شریک است یا در خانه شما فلان چیز یا فلان شخص است و شما با علم کامل از آن اظهار بی‌اطلاعی نمائید و گوینده آن را بنادانی فضولانه ملامت کند. آنگاه خدا مسأله شفاعت گرفتن را شرک دانسته اینگونه شفاعت را فضولی مالکانه و گستاخانه در ملک و ملکوت الهی می‌شمارد و طرداً و ردای می‌فرماید: «منزه است و متعالی از آنچه مشرکان برای خدا در ملک او شریک قایل می‌شوند» چنانچه غلات شیعه چنین شفاعتی را در باره‌ی امامان قایل‌اند. و پاره‌ای از ارباب مذهب درباره‌ی روساء دینی خود معتقدند.

۱- چنان‌که قبلاً گفتیم این نفی علم از باب عدم تعلق علم بمعنوم است.

حقیقت شفاعت

پاره‌ای از آیات شریفه قرآن شفاعت را موکول به اذن خدا کرده است البته درباره‌ی کسانیکه خدا از ایشان راضی بوده باشد و این دسته تنها مؤمنینند که شفاعت خاصی را درباره‌ی آنان قائل است:

در آیه‌ی شریفه‌ی ۱۰۹ سوره‌ی طه می‌فرماید: ﴿يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا﴾ ﴿۱۰۹﴾ [طه: ۱۰۹]. یعنی: «در آنروز (روز قیامت) شفاعت هیچ نفعی ندارد مگر برای آن کسیکه خدا بدان دستوری قبلاً داده و گفتاری را درباره‌ی او پسندیده باشد» (کلمه‌ی لا تنفع) مضارع ولی کلمه‌ی اذن ماضی است). و در آیه‌ی شریفه ۲۲ و ۲۳ سوره‌ی سبأ می‌فرماید: ﴿قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ رَزَعْتُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَمَا لَهُمْ فِيهَا مِنْ شَرِكٍ وَمَا لَهُمْ مِنْهُمْ مِّنْ ظَهِيرٍ﴾ ﴿۲۲﴾ ﴿۲۳﴾ وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ حَتَّىٰ إِذَا فُزِعَ عَن قُلُوبِهِمْ قَالُوا مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ قَالُوا الْحَقُّ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ﴾ ﴿۲۴﴾ [سبأ: ۲۲-۲۳]. که در این آیه‌ی نیز نفی شفاعت می‌کند مگر کسیکه خدا برای او دستور شفاعت داده باشد ترجمه‌ی آیه چنین است: «بگو بخوانید کسانی را که می‌پندارید جز خدا را (یعنی معبودان پنداری را) آنان مالک سنگینی ذره‌ای را در آسمانها و نه در زمین نیستند و در آسمان و زمین شرکتی با خدا ندارند و برای خدا از آن معبودان پشتیبانی نیست. و شفاعت به نزد او سود نبخشد مگر برای کسی که برایش اجازه

داده باشد. تا وقتی که نگرانی را از دل‌هایشان دور سازند، گویند: پروردگارتان چه گفت؟ گویند: حق. و او بلند مرتبه بزرگ است». یا در آیات شریفه‌ی ۸۴ تا ۸۶ سوره الزخرف می‌فرماید: ﴿وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌُ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهٌُ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ ﴿٨٤﴾ وَتَبَارَكَ الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَعِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿٨٥﴾ وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفْعَةَ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ ﴿٨٦﴾﴾ [الزخرف: ۸۴-۸۶]. یعنی: «و او خدائی است که در آسمان و در زمین خدای برآورنده حاجات است و حکیمی پس داناست و مبارک است آن، پادشاهی آسمانها و زمین و آنچه در میان آنها است از اوست و در نزد اوست علم قیامت و بسوی او باز برمی‌گردید و مالک شفاعت نمی‌شوند کسانی که غیر او را بخوانند مگر آنانی که گواهی بحق داده و دانا بآن بوده باشند». یا در آیه‌ی شریفه‌ی ۲۶ و ۲۸ سوره الانبیا که می‌فرماید: ﴿وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ ﴿٢٦﴾ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ ﴿٢٧﴾ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ أَرَادَ مِنْهُمْ مِنْ حَشِيَّتِهِ ﴿٢٨﴾﴾ [الانبیاء: ۲۶-۲۸]. یعنی: «بت پرستان گفتند: خدا فرزندی فرا گرفته است. پاک و منزّه است خدا از چنین نسبت، بلکه فرشتگان بندگان گرامی‌اند که پیشی بفرمان خدا نمی‌گیرند (یعنی قبل از دستور خدا کاری انجام نمی‌دهند) و ایشان بفرمان او بکار می‌پردازند و میانجیگری و شفاعت نمی‌کنند جز در باره‌ی کسی که پسندیده باشد و با اینحال از خوف پروردگار ترسانند». آیه‌ی شریفه شرح صفات و اختصاصات فرشتگان است که در این آیات پس از اینکه پروردگار جهان احاطه‌ی ذات اقدس خود را بملکوت زمین و آسمان یادآور می‌شود و کسانی غیر او را که مشرکین می‌خوانند هیچ و پوچ معرفی می‌کند، آنگاه شفاعت را درباره کسانی که پسندیده خدا باشند و شهادت بحق داده باشند و در هنگام شفاعت بحدود وظائف شفاعت دانا باشند که از چه کس و در چه مورد

شفاعت می‌کنند حق شفاعت و استفاده از آن می‌دهد. از این آیات برمی‌آید که شفاعتی در کار است هر چند از آن پسندیدگان و گواهان بحق و آنانکه همواره از خدا خائف‌اند و بدستور او عمل می‌کنند برخوردار خواهند شد. در حالیکه در آیات قبل ثابت شد که اصلاً در روز قیامت شفاعتی نیست.. آیا اختلاف و تناقض در این مطلب نیست؟. اینک ما این مطلب را برهنمائی قرآن کریم که مدد بخش عقل و وجدان سلیم است توضیح می‌دهیم، ان شاء الله.

چنانکه قبلاً هم یادآور شدیم در کتاب مجید آسمانی ما هیچ آیه و اشاره‌ای بشفاعت انسانی برای انسانی اعم از پیغمبر و غیر پیغمبر نیامده و آنرا ثابت نکرده است. و تمام آیاتی که در آن کلمه‌ی شفاعت آمده است اعم از نفی و اثبات درباره‌ی بتان که خدایان مشرکین بودند یا فرشتگان که مدبر و متصرف درباره‌ی از شئون خلقت و امور مأذونه‌ی آسمان وزمین هستند می‌باشد و این دو طائفه (بتان و فرشتگان هیچکدام انسان نیستند که درباره‌ی انسان شفاعت کنند پس با دقت و تأمل و تعمق در آیات شریفه معلوم می‌شود که هیچ انسانی برای انسانی شفیع نخواهد بود. تنها از آیاتی که می‌توان شفاعت انسانی را برای انسانی استنباط نمود آیاتی است که در آن مؤمنی برای مؤمنی استغفار می‌کند خواه آن مؤمن استغفار کننده پیغمبر باشد یا غیر پیغمبر شفاعت انسانی برای انسانی نیز همین است و بس! و حتی شفاعت فرشتگان هم درباره زمینیان جزء استغفار نیست چنانکه می‌آید.

و این معنی علاوه بر آنکه تشخیص عقل و وجدان و صریح آیات شریفه‌ی قرآن است که بعد از این خواهد آمد ان شاء الله، از متون روایت صحیح و دقت در احادیث شریفه هم بروشنی بدست می‌آید. مضمون این معنی در احادیث فریقین است که شفاعت همان استغفار است.

۱- چنانکه در حدیث شریفی که در بحار الانوار ۶۵/۱۹ چاپ کمپانی از امالی صدوق آورده است این معنی بصراحت بدست می‌آید: «عن ابن علوان عن

الصادق عن آبائه عليهم السلام قال: قال رسول الله ﷺ: ما من مؤمن أو مؤمنة من أول الدهر أو هوأت إلى يوم القيامة إلا وهم شفعاء لمن يقول في دعائه اللهم اغفر للمؤمنين والمؤمنات». یعنی: «هیچ مرد مؤمن و زن مؤمنه‌ای نیست از اول روز زندگی بشر یا اینکه بعد از این بیاید تا روز قیامت که آنان همان شفیعیانند که در دعا می‌گویند: اللهم اغفر للمؤمنين والمؤمنات» پس شفاعت مؤمنان در حق یکدیگر همان استغفاری است که در باره‌ی یکدیگر می‌کنند. استغفار برای چهل مؤمن در نماز شب یعنی شفاعت برای چهل مؤمن.

۲- ایضا در [بحار الانوار: ۲۸۵/۱۸ چاپ کمپانی از علل الشرایع و عیون اخبار

الرضا] «عن فضل بن شاذان فيما رواه من العلل عن الرضا عليه السلام قال: إنما أمروا بالصلوة على الميت ليشفعوا له ويدعوا له بالمغفرة لأنه لم يكن في وقت من الأوقات أحوج إلى الشفاعة فيه والطلب والاستغفار من تلك الساعة... وأريد بها الشفاعة لهذا العبد الذي قد تخلى عما خلف واحتاج إلى ما قدم». یعنی: «حضرت عليه السلام فرمود مؤمنین مأمور شده‌اند بنماز خواندن بر میت تا برای او شفاعت کنند و بمغفرت و آموزش دعا نمایند زیرا در هیچ وقتی از اوقات این مؤمن مرده بشفاعت و استغفار و طلب آموزش از این ساعت محتاجتر نیست و مقصود از نماز، شفاعت است برای این بنده‌ای که از آنچه گذاشت دستش خالی مانده و اکنون محتاج است بدانچه از پیش فرستاده است».

آری، چون آخرین روز از عمر دنیا و اولین روز او از عمر آخرت است و روزی است که مؤمنین زنده بخوبی می‌توانند حسن اعمال و اخلاق او را در نظر بیاورند و برای او طلب آموزش نمایند مقصود حضرت هم همین است. یعنی حسن اعمال او انگیزه‌ی استغفار مؤمنین است برای او.

۳- طریحی در مجمع البحرین در ذیل کلمه شفع فرموده است: «المراد

بالشفاعة الحسنة الدعاء للمؤمنين والشفاعة السيئة الدعاء عليهم، وفي حديث الصلوة على الميت وإن كان المستضعف لسبيل منك فاستغفر له على وجه الشفاعة منك لا على وجه الولاية». یعنی: «مراد از شفاعت حسنه دعا کردن در حق مؤمنین است و شفاعت سیئه نفرین کردن بر ایشان است. و در احادیث نماز بر میت آمده است که اگر آن میت مستضعف بود یعنی شیعه‌ی کامل نبود در آنطریقی که تو هستی پس برای او استغفار کن بعنوان شفاعت نه بعنوان ولایت». یعنی اگر شیعه نبود چون مسلمان است پس بعنوان مسلمان بودن از او شفاعت کن.

۴- در تفسیر صافی ذیل آیه‌ی شریفه: ﴿مَنْ يَشْفَعُ شَفَعَةً حَسَنَةً يَكُنْ لَهُ و نَصِيبٌ مِّنْهَا و مَنْ يَشْفَعُ شَفَعَةً سَيِّئَةً يَكُنْ لَهُ و كِفْلٌ مِّنْهَا﴾ [النساء: ۸۵]. حدیثی از کافی از حضرت زین العابدین علی بن الحنفلیه رضی الله عنه آورده است که موید این معنی است که شفاعت همان استغفار است.

۵- در «من لا یحضره الفقیه باب الصلوة علی المیت» از حضرت صادق رضی الله عنه همان حدیث طریحی را آورده است که شفاعت همان دعائی است که مؤمنان برای یک دیگر می‌کنند.

۶- در کتاب «شریف کافی باب الصلوة علی المؤمنین در التکبیر والدعاء» در روایت از اسماعیل بن عبدالحق بن عبدالله از حضرت رضی الله عنه که فرمود: در نماز بر جنائز می‌گوئی: «اللهم أنت خلقت هذه النفس وأنت أمتها تعلم سرها وعلانیتها أتیناک شافعین فیها فشفعنا». یعنی: «خدایا تو این نفس را آفریدی و تو خود آنرا می‌رانیدی و تو اعمال نهان و آشکار او را می‌دانی ما بسوی تو بعنوان شفاعت آمده‌ایم پس شفاعت ما را بپذیر».

۷- و نیز در همین «باب الصلاة علی المستضعف» در روایت از ثابت بن

ابی القدام از حضرت عليه السلام آمده است که آن حضرت بر جنازه‌ای نماز خواند و در آخر دعا این جمله را بخدا عرض کرد: «وقد جئناك شافعين له بعد موته فإن كان مستوجبا فشفعنا فيه واحشر مع من كان يتولاه». یعنی: «خدایا ما بعد از مرگ این شخص بعنوان شفاعت بجانب تو آمده‌ایم پس اگر او مستوجب شفاعت است ما را در باره او شفیع قرار بده و او را با آن کسی که دوست دارد محشور فرما».

۸- در کتاب «الصلوة جواهر الکلام از من لا یحضره الفقیه باب الصلاة علی المیت» از حضرت عليه السلام روایت کرده است که فرمود: «من تبع جنازة إمراء مسلم أعطي يوم القيامة أربع شفاعات... علاوه بر اینکه شفاعت او در دنیا است دلالت بر تجسیم شفاعت او در آخرت است.

۹- علامه حلی رحمته الله در [تذکره الفقها: ص ۴۵] می‌فرماید: «والصلوة علی المیت استغفار وشفاعة». که نماز خواند بر میت همان استغفار است و استغفار همان شفاعت است که در دنیا انجام می‌شود و حدیثی که مرحوم شهید اول در الذکری از حضرت عليه السلام آورده است مؤید این حقیقت است که فرمود: «إمامك شفيعك إلى الله الرحيم، فلا تجعل شفيعك سفیها ولا فاسقا». زیرا امام نماز از زبان تو با خدا مناجات می‌کند.

۱۰- در کتاب مستدرک الوسائل مرحوم حاجی نوری ۱۱۸/۱ از کتاب المغازی محمد بن علی حسین از ابوالملیح بن اسامة «قال: سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول: لا یصلي علی رجل أربعون رجلا فیشفعون له إلا غفر الله له». یعنی: «از رسول الله صلى الله عليه وسلم شنیدم که می‌فرمود: بر جنازه هیچ مردی چهل مرد نخواند که درباره او شفاعت کنند مگر اینکه خدا او را می‌آمرزد». احادیث در این باب که مشعر آن است که شفاعت مؤمنین در حق یکدیگر و شفاعت پیغمبر به درباره امت همان استغفار است که در

همین دنیا صورت می‌گردد، در آخرت مجسم و مشفوع له از آن منتفع می‌شود بسیار است که ما به همین ده مورد اکتفا کردیم و اتفاقاً در کتب عامه هم اینگونه احادیث موجود است و ما برای نمونه چند حدیث می‌آوریم تا یقین شود که شفاعتی که در آخرت نفع می‌بخشد همین شفاعتی است که در دنیا در باره شخصی انجام می‌شود که مستحق آن است چنانکه بیاید.

اینک احادیثی که در این معنی در کتب عامه است

۱- در [صحیح مسلم: ۵۳/۳] از ابن عباس رضی الله عنهما از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم آورده است که آنحضرت فرمود: «ما من رجل مسلم يموت فيقوم على جنازته أربعون رجلا لا يشركون بالله شيئا إلا شفّعهم الله فيه». یعنی: «هیچ مرد مسلمانی نیست که بمیرد و آنگاه بر جنازه‌ی او چهل نفر مردیکه چیزی را با خدا شریک نگرفته‌اند بایستند جز اینکه خدا ایشانرا در باره‌ی آن میت شفیع می‌گرداند».

۲- در [سنن نسائی: ۲۶۲/۴ باب فضل من صلی علیه مائة]. از عائشه ام المؤمنین رضی الله عنها روایت کرده است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «مَا مِنْ مَيِّتٍ يُصَلِّي عَلَيْهِ أُمَّةٌ مِنَ النَّاسِ يَبْلُغُونَ أَنْ يَكُونُوا مِائَةً إِلَّا شَفَّعُوا فِيهِ». یعنی: «هیچ مرده‌ای نیست که بر او در حدود صد نفر نماز گذارند که شفاعت نمایند جز اینکه شفاعت ایشان در باره‌ی او پذیرفته است».

۳- در [صحیح مسلم: ۵۳/۳ و در سنن نسائی: ۶۲/۴]. پیغمبر خدا فرمود: «لَا يَمُوتُ أَحَدٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ فَيُصَلِّي عَلَيْهِ أُمَّةٌ مِنَ النَّاسِ فَيَبْلُغُوا أَنْ يَكُونُوا مِائَةً فَيَشْفَعُوا إِلَّا شَفَّعُوا فِيهِ». معنی همان مضمون حدیث فوق است.

۴- ایضا در سنن نسائی از ابوبکار حکم بن فروخ روایت است که گفت: «صَلَّى بِنَا أَبُو الْمَلِيحِ عَلَى جَنَازَةٍ فَظَنَّنَا أَنَّهُ قَدْ كَبَّرَ فَأَقْبَلَ عَلَيْنَا بِوَجْهِهِ فَقَالَ أَقِيمُوا

صُفُوفَكُمْ وَلْتَحْسُنْ شَفَاعَتَكُمْ قَالَ أَبُو الْمَلِيحِ حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ وَهُوَ ابْنُ سَلِيطٍ عَنْ إِحْدَى أُمَّهَاتِ الْمُؤْمِنِينَ وَهِيَ مَيْمُونَةُ زَوْجٌ عليها السلام قَالَتْ خَبَرَنِي النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله قَالَ مَا مِنْ مَيِّتٍ يُصَلِّي عَلَيْهِ أُمَّةٌ مِنَ النَّاسِ إِلَّا شَفَعُوا فِيهِ فَسَأَلْتُ أَبَا الْمَلِيحِ عَنْ الْأُمَّةِ فَقَالَ أَرْبَعُونَ». [این حدیث در مسند احمد: ص ۳۳۱/۶] نیز آمده است.

۵- در [سنن ابن ماجه] ص ۴۷۷ و در مسند احمد ۲۷۷/۱ و همچنین در صفحات ۲۶۶ و ۳۲ و ۴۰ و ۹۷ و ۲۳۱ جلد ششم] «عَنْ كُرَيْبِ مَوْلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ قَالَ هَلَكَ ابْنُ لِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ قَالَ أَخْرَجُوا بَابِنِي فَأَشْهَدُ لَسَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله يَقُولُ: مَا مِنْ أَرْبَعِينَ مِنْ مُؤْمِنٍ يَشْفَعُونَ لِمُؤْمِنٍ إِلَّا شَفَعَهُمُ اللَّهُ فِيهِ» این احادیث پنجگانه که مضمون آن مورد اتفاق جمیع ائمه‌ی محدثین اهل اسلام است حاکی است که شفاعت عبارت از همان استغفاری است که مؤمنین در همه حال خصوصاً در هنگام نماز میت برای یکدیگر می‌کنند که در دنیا شاهد اعمال یکدیگرند و نیکوکار و بدکار را تا حدی می‌شناسند و آنرا که لایق دیدند برای او طلب مغفرت یعنی شفاعت می‌کنند. شفاعتی که در اسلام آمده که انسانی برای انسانی انجام می‌دهد همان دعا و استغفار است که پیغمبر برای مؤمنین یا مؤمنین برای یکدیگر در دنیا بعنوان اطاعت و عبادت خدا انجام می‌دهند و بر این معنی شرع و عقل و وجدان و لغت گواهی می‌دهند چنانکه از علمای لغت خاصه فخر الدین طریحی چنانکه گذشت در «مجمع البحرین» گفته است: «المراد بالشفاعة الحسنة الدعاء للمؤمنين». و از علامه فخر الدین رازی در [تفسیر کبیر خود ۳۵/۱ چاپ قدیم مصر] باین معنی متفطن است که می‌فرماید: «إن الله لما أمر محمدا ص بالاستغفار.... ولا معنى للشفاعة إلا هذا». که آنجائی که خدا پیغمبر خود محمد صلى الله عليه وآله را امر باستغفار برای امت کرد همان شفاعت است و معنائی برای

شفاعت جز همین استغفار نیست. پس شفاعت پیغمبر هم همان استغفار است که طبق فرمان پروردگار: ﴿وَأَسْتَغْفِرُ لَدُنْكَ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ﴾ [محمد: ۱۹]. یعنی: «برای گناهان خود و برای مؤمنین و مؤمنات استغفار کن» شفاعت می‌کند. و روایات وارده از ائمه‌ی اسلام نیز مبین و مؤید همین حقیقت است:

مرحوم شیخ طوسی در تفسیر گرانقدر خود [التبیان: ۴۴۳/۱، چاپ تهران] در ذیل تفسیر آیه‌ی شریف ۶۴ از سوره النساء که می‌فرماید: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا﴾ [النساء: ۶۴]. یعنی: «اگر آنانکه بعلت گناه بخویشتن ستم کردند بسوی تو آمده از خدا برای خود طلب آمرزش کرده و پیغمبر نیز برای ایشان استغفار کند خدا را توبه پذیر و مهربان می‌یافتند». عبارتی دارد که مضمون آن اینست که دوازده نفر از منافقین که بر امری از نفاق اجتماع و هماهنگی داشتند که آنرا انجام دهند، خدای متعال آنرا برسول خود خیر داد آنان بر رسول الله ﷺ وارد شدند آنحضرت فرمود که دوازده نفر از منافقین بر امری از نفاق هماهنگی و اتفاق نموده‌اند پس این گروه برخیزند و از خدای خود طلب آمرزش و استغفار کرده بگناهان خویش اقرار کنند تا من نیز برای ایشان شفاعت نمایم «حتی اشفع لهم» اما هیچیک از آنان بر نخاستند! رسول خدا چند مرتبه فرمود: آیا بر نمی‌خیزید؟ آنگاه حضرتش هر یک را نام برده فرمود: بر خیز ای فلان و تو ای فلان.. پس آنان عرض کردند ما استغفار کرده و بسوی خدا باز گشت می‌نمائیم تو نیز (ای رسول خدا) برای ما شفاعت کن، حضرت فرمود: آیا اینک؟! حال اینکه من در اول امر شما نفسم برای شفاعت خشنود و آماده‌تر بود و خدا نیز برای اجابت سریعتر «أطيب نفسا بالشفاعة». از نزد من بیرون بروید لذا آنان از نزد آنحضرت خارج شدند.

این قضیه خود بروشنی دلیل است که شفاعت استغفار است و آن هم در دنیاست چنانکه در احادیث شریفه نیز در این باب اشارت بلکه صراحت دارد که شفاعت پیغمبر برای مؤمنین از کسانی که خدا از ایشان راضی و یا آنانرا پسندیده است در دنیاست نه در قیامت هر چند نتیجه‌ی آن در روز قیامت عائد مشفوع له شود. از جمله در تفسیر علی بن ابراهیم قمی استاد کلینی صاحب کافی رحمتهما می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ قَدْ أذنَ لَهُ ﷺ فِي الشَّفَاعَةِ قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ». یعنی: «همانا خدا به پیغمبر ﷺ اذن در شفاعت داده قبل از روز قیامت». و این مطلب با توضیحاتی که بعد از این خواهد آمد ان شاء الله تعالی روشن‌تر خواهد شد که شفاعت برای هر که از طرف هر که فقط در دنیاست در قرآن کریم دو نوع شفاعت وجود دارد که هر دو نوع به اذن پروردگار انجام می‌گیرد.

۱- شفاعت در امور طبیعی و شؤون آفرینش که بوسیله‌ی قوای مدبره‌ی عالم کون چون تولید و فوت و باد و باران و قحطی و فراوانی و مرض و سلامت صورت می‌گیرد و این همان شفاعتی است که بت پرستان و ثنویان اعتقاد داشتند و از بتان و امشاسپندان و فرشتگان و موجودات روحانی و آسمانی می‌خواستند که از خدای خدایان بخواهند تا در امور فوق الذکر ایشانرا یاری دهد و بهر صورت شفاعت شوند و این قبیل تصرف از فرشتگان و قوای روحانی هر چند در امور عالم امکان محقق و محرز است اما بهر صورت تصرف و تدبیر این قوا در شؤون کاینات جز باذن و دستور خالق البریات نیست چنانکه آیات آن قبلا گذشت.

۲- شفاعت در امر آخرت و آمرزش گناهان و رفع درجات در قیامت، قرآن منکر چنین شفاعتی است که در روز محشر که «يَوْمٌ لَا يَبِيعُ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفَعَةٌ». است صورت گیرد و آیات آن نیز قبلا یادآوری شد که اصلاً در روز قیامت شفاعت از جانب هیچکس نیست.

بلی شفاعتی را که قرآن حاکی است که ممکن است در روز قیامت نافع بحال پاره‌ای از مؤمنین گردد که مرضی و پسندیده خدا باشند و خدا اذن بشفاعت ایشان داده باشد و پیغمبر یا فرشتگان یا مؤمنین در دنیا برای ایشان استغفار کرده باشند و آن شفاعت بجا بوده و مشفوع له لائق و مستحق آن باشد شاید چنین شفاعتی در آخرت مفید افتد و مشفوع له را باعث نجات از عذاب یا موجب ترفیع درجات در بهشت گردد. اما اینگونه شفاعت هم مشروط به سه شرط و متصل به سه اصل است:

اصل یا شرط اول: اینکه مشفوع له از جمله مؤمنین باشد پس شفاعت که همان استغفار است برای غیر مؤمنین هیچ فائده‌ای ندارد چنانکه در آیه‌ی ۸۰ سوره التوبه در عدم آموزش منافقین می‌فرماید: ﴿أَسْتَغْفِرُ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرُ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرُ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ﴾ [التوبه: ۸۰]. یعنی: «می‌خواهی برای ایشان استغفار کن و یا می‌خواهی استغفار مکن اگر برای ایشان هفتاد مرتبه هم استغفار کنی خدا هرگز ایشانرا نخواهد آمرزید».

و نیز می‌فرماید: ﴿مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ﴾ [التوبه: ۱۱۳]. «سزاوار پیغمبر و مؤمنین نیست که برای مشرکین استغفار (و شفاعت) کنند». ﴿وَلَا تُصَلِّ عَلَىٰ أَحَدٍ مِّنْهُمْ مَّتَّ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَىٰ قَبْرِهِ﴾ [التوبه: ۸۴]. «و هرگز بر هیچ کس از آنان چون بمیرد نماز مگزار و بر قبرش مایست».

اصل یا شرط دوم: اینکه علاوه بر اینکه مسلمان و مؤمن است مستحق و لائق شفاعت باشد و مرضی خدا و رسول نیز باشد: ﴿وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَىٰ﴾ [الأنبياء: ۲۸]. «و شفاعت نمی‌کنند مگر برای کسی که [خداوند] پسندد».

﴿يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا﴾ [طه: ۱۰۹]. «آن روز شفاعت سود نبخشد مگر کسی را که [خداوند] رحمان برایش اجازه داده است و سخن او را پسندیده است».

اصل یا شرط سوم: شفاعت در هر صورت موکول و موقوف باذن پروردگار عالم است چنانکه تمام آیاتی که در این باره است اذن خدا را اصل اصیل گرفته است: چون آیهی شریفه ۱۰۹ طه: ﴿يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَعَةُ إِلَّا مَنْ أَدِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا﴾ ﴿۱۰۹﴾ [طه: ۱۰۹] یعنی: «آن روزی که شفاعت نفعی نبخشد مگر کسی را که خدا برای شفاعت او اذن داده باشد و گفته‌ای او را پسندیده باشد» و آیهی ۲۳ سورهی سبا که می‌فرماید: ﴿وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَدِنَ لَهُ﴾ [سبا: ۲۳]. «و شفاعت به نزد او سود نبخشد مگر برای کسی که برایش اجازه داده باشد». پس شفاعت در روز قیامت تنها بحال کسانی ممکن است نفع بخشد که شفاعت درباری ایشان جائز به این سه شرط باشد.

گفتیم شفاعتی که پیغمبر برای افراد امت یا مؤمنین برای یکدیگر می‌کنند دارای سه اصل یا سه شرط است: مؤمن و مأذون برای شفاعت و مورد شفاعت.

اصل اول: که مؤمن باشد چنانکه آیهی شریفه ۱۹ سورهی محمد می‌فرماید: ﴿فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ﴾ [محمد: ۹]. و آیهی ۱۵۹ سورهی آل عمران: ﴿فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ﴾ [آل عمران: ۱۵۹]. و آیه ۶۲ سوره نور: ﴿وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ [النور: ۶۲]. و آیهی ۱۲ سورهی ممتحنه: ﴿فَبَايَعَهُنَّ وَأَسْتَغْفِرْ لَهُنَّ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ [الممتحنة: ۱۲]. و آیهی ۱۰۳ سوره توبه: ﴿وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ﴾ [التوبة: ۱۰۳]. که در این آیات به پیغمبر اذن بلکه امر شده که درباره مؤمنین استغفار نماید. و در مقابل از استغفار بر مشرکین و کفار و منافقین نهی شده و چنانکه در آیهی ۱۱۳ سوره توبه می‌فرماید: ﴿مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ﴾ [التوبة: ۱۱۳]. و آیهی ۸۴ همین

سوره که می فرماید: ﴿وَلَا تُصَلِّ عَلَىٰ أَحَدٍ مِّنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَىٰ قَبْرِهِ ۗ إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ۚ وَمَاتُوا وَهُمْ فَاسِقُونَ﴾ ﴿التوبة: ۸۴﴾.

و اصل دوم و سوم را نیز همین آیات شامل است. زیرا اذن پروردگار همان امری است که خدا به پیغمبر خود و مؤمنین دستور استغفار داده و چون مؤمن باشند مرضی و پسندیده خدا و قابل لائق شفاعت اند.

در اینجا اشاره به یک نکته‌ی روشن لازم است و آن اینست که در هر کجا موضوع شفاعت موکول به اذن شده کلمه‌ی اذن ماضی است هر چند کلمه‌ی نفع شفاعت مضارع است چون: ﴿يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَعَةُ إِلَّا مَنْ أذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ﴾ [طه: ۱۰۹]. ﴿وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أذِنَ لَهُ﴾ [سبا: ۲۳]. که مضمون هر دو آیه‌ی شریفه آن است که شفاعت نفع نمی‌بخشد مگر برای کسیکه قبلاً برای شفاعت او خدا اذن داده است و این همان حقیقتی است که شفاعت را خدای متعال در دنیا اذن و دستور داده و پیغمبر و مؤمنین آنرا انجام می‌دهند و در آینده قیامت نفع آن ظاهر می‌شود و گرنه در قیامت شفاعت به آنصورتی که مغروران ضال آورده‌اند وجود ندارد و بسا باشد که چنین شفاعتی در دنیا برای کسانیکه استحقاق و لیاقت را ندارند از جانب پیغمبر یا مؤمنین و حتی فرشتگان صورت گرفته باشد لیکن در قیامت نفعی نبخشد.

چنانکه آیت شریفه‌ی: ﴿فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَعَةُ الشَّفَاعِينَ﴾ ﴿المدثر: ۴۸﴾. ﴿وَلَا تَنْفَعُهَا شَفَعَةٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ﴾ [البقرة: ۱۲۳]. حاکی است بموجب آیاتی که فرمود: ﴿أَسْتَغْفِرُ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرُ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرُ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ﴾ [التوبة: ۸۰]. ﴿سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ﴾ [المنافقين: ۶]. پس ممکن است که پیغمبر و یا مؤمنین، کفار و منافقین را شناخته و بتصور اینکه از مؤمنینند در باره‌ی آنها استغفار و شفاعت کرده

باشند اما آن استغفار و شفاعت در باره‌ی آنان نفعی نبخشد. چنانکه شفاعت نوح در باره پسرش، و شفاعت ابراهیم برای پدرش و برای قوم او، و شفاعت رسول خدا برای خویشاوندانش نفعی نبخشید. نکته‌ی دیگر. چنانکه قبلا هم آوردیم شفاعت انسانی برای انسانی با این کلمه هرگز در کتاب خدا نیامده است اما این کلمه در باره‌ی فرشتگان بسیار است و هر جا که کلمه‌ی شفاعت است ناظر بهمان ملائکه و فرشتگان است حال یا در امور دنیوی و شئون خلقت است و یا در موضوع شفاعت در قیامت است و توضیح این مطلب بدینصورت بیان می‌شود ان شاء الله.

در قرآن کریم آیاتی که در آن اثبات شفاعت و میانجیگری در امور خلقت برای فرشتگان شده است قبلا آوردیم اما شفاعت آنان را در امور معادی و آخرت نیز قرآن تصدیق نموده خود خبر می‌دهد چنانکه در آیات ۲۶-۲۸ سوره‌ی انبیا می‌فرماید:

﴿وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحٰنَهُۥٓ ۗ بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ ﴿۲۶﴾ لَا يَسْبِقُونَهُۥٓ بِالْقَوْلِ ۗ وَهُمْ بِأَمْرِهِۦ يَعْمَلُونَ ﴿۲۷﴾ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَىٰ وَهُمْ مِنْ خَشِيَّتِهِۦ مُشْفِقُونَ ﴿۲۸﴾﴾ [الانبیاء: ۲۶-۲۸]. یعنی: «(بت پرستان و مشرکان گفتند): که خدای رحمن فرزندی فراگرفته است منزّه است خدا از چنین نسبت بلکه آن فرشتگان بندگان گرامیاند که پیشی بگفته‌ی خدا نمی‌گیرند و آنان بفرمان او عمل می‌کنند خدا می‌داند آنچه در جلوی آنها است و آنچه در پشت سر آنان است و ایشان شفاعت نمی‌کنند مگر برای کسیکه پسندیده خدا باشد در حالیکه آن فرشتگان از خوف خدا بیمناکند».

و در سوره‌ی نجم آیه‌ی ۲۶ می‌فرماید: ﴿وَكَم مِّن مَّلَكٍ فِي السَّمٰوٰتِ لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا إِلَّا مِنْۢ بَعْدِ اَنْ يَّأْذَنَ اللّٰهُ لِمَنْ يَّشَآءُ وَيَرْضٰى ﴿۲۶﴾﴾ [النجم: ۲۶]. یعنی: «چه بسیارند از فرشتگان در آسمان که شفاعت ایشان کفایت نکند چیزی را (فایده نداشته باشد) مگر پس از اینکه اذن دهد خدا برای کسیکه بخواهد و راضی باشد».

پس چنانکه قبلا هم گفتیم کلمه‌ی شفاعت در قرآن کریم جز برای فرشتگان نیامده است چه در امور خلقت و چه در امر قیامت هر چند هر دوی آن با اذن و

اجازه‌ی پروردگار عالم است. اما شفاعت فرشتگان در امر آخرت هم جز استغفار نیست و آن همان که مشرکان یا غالیان می‌پندارند نمی‌باشد، چنانکه در آیه‌ی ۷ سوره‌ی غافر می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا﴾ [غافر: ۷]. یعنی: «آن فرشتگانی که عرش خدا را حمل می‌کنند و فرشتگانی که در پیرامون و اطراف عرشند (یعنی ملائکه‌ی مقربین) بحمد پروردگارشان تسبیح کرده و به او ایمان می‌آورند و برای کسانی که ایمان آورده‌اند استغفار و طلب آمرزش می‌کنند».

و در سوره شوری آیه‌ی ۵ می‌فرماید: ﴿وَالْمَلَائِكَةُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ﴾ [الشوری: ۵]. یعنی: «و فرشتگان بحمد پروردگارشان تسبیح می‌کنند و برای کسانی که در زمینند استغفار می‌نمایند». پس معلوم شد که فرشتگان نیز بعنوان شفاعت استغفار می‌کنند هر چند آن هم باذن پروردگا است یعنی نافع بودن شفاعت در اینجا نیز دو نکته بنظر می‌رسد:

نکته‌ی ۱- اینکه شفاعت فرشتگان برای مردم روی زمین روی فطرت خیر است از آنکه وجود آنان خیر محض است و برای جهانیان جز خیر و خوبی نمی‌خواهند چنانکه پاره‌ای از روایات این معنی را تأیید می‌کند.

نکته‌ی ۲- اینکه فرشتگان مقرب الهی چون حاملین عرش و فرشتگانی که در پیرامون عرشند فقط برای مؤمنین استغفار می‌کنند اما فرشتگان دیگر برای عموم مردم روی زمین استغفار می‌کنند هر چند آن استغفار و شفاعت مفید فائده‌ای نشود جز برای کسانی که خدا از ایشان راضی باشد و این همان معنایی است که از آیه‌ی ۲۶ سوره نجم استنباط می‌شود که چه بسیار فرشتگانی در آسمانند که شفاعت ایشان چیزی را کفایت نکند و فائده نبخشد جز برای کسانی که خدا بخواهد و راضی باشد و همین حقیقت است که در آیه‌ی ۴۸ سوره مدثر می‌فرماید: ﴿فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ

الشَّفَاعِينَ ﴿۸۸﴾ [المدرثر: ۴۸]. با این توضیح چند مطلب بدست می‌آید:

۱- شفاعت بآن معنایی که مشرکان و غالیان معتقدند که در روز قیامت پیغمبر یا امامی دامن همت بکمر زند یا بعبارت واضحتر پای گستاخی در صحرای محشر نهد و از مجرمان و گناهگاران شفاعت نماید و مستحقان عذاب جهنم را از کیفر الهی نجات بخشد هرگز وجود ندارد و حتی شفاعت نیکان هم در چنین روزی واقع نمی‌شود اگر قبلاً نشده باشد! و آنچه در این باره یافته‌اند و در کتب و رسائل باقی مانده است جز اغوای شیاطین جن و انس نیست تا مجرمان و مترفان را بمعصیت خدا و تجاوز از مقررات شریعت گستاخی و جرأت دهد و ملت اسلام را بذلت و زبونی سوق نماید چنانکه این منظور شیاطین بنحو کامل حاصل شده است!

۲- کلمه شفاعت در قرآن چه معادی و چه معاشی جز در باره فرشتگان استعمال نشده است اما در باره‌ی معاش همان است که فرشتگان بفرمان و اذن پروردگار جهان متصدی و مدبر پاره‌ای از امور خلقت و طبیعتند. و آن بدون اجازه و اذن و حول و قوت الهی بکاری که بدانها محول است نمی‌توانند بپردازند و در هیچ امری از امور استقلال ندارند که بمیل و اراده‌ی خویش آنرا انجام دهند.

و اما شفاعت آنها در امر آخرت و قمات هان استغفار است که برای مؤمنین یا برای عموم اهل زمین می‌کنند حال پذیرفته و قبول دربار پروردگار بشود یا نشود! و این عمل استغفار هم در همین حیات دنیا واقع می‌شود.

۳- در خصوص شفاعت انسانی برای انسانی اعم از اینکه شفیع پیغمبری یا امامی و یا مؤمنی باشد هیچ آیه‌ای در قرآن وجود ندارد علی‌الخصوص در روز قیامت که تمام آیات کتاب آسمانی منکر و مخالف آن است که در آن روز کسی برای کسی نافع و مفید و شفیع باشد و بلکه هر نفسی در گرو عمل خویش می‌باشد، و اگر بخواهیم خیرخواهی و شفاعت انسانی را برای انسانی از قرآن استنباط و استخراج نمائیم فقط همان استغفار است که پیغمبر برای پاره‌ای از افراد امت

بدستور و امر پرودگار انجام می‌دهد یا مؤمنین برای یکدیگر از خدا طلب آموزش می‌کنند و این هم در دنیا است که در عمل و محل عبادت و طاعت است، و گرنه در آخرت هیچ کسی را جرأت و همت آن نیست که کوچکترین نفعی و شفاعتی برای احدی بکند و هر که بخود مشغول است.

۴- شفاعت و استغفاری که فرشتگان یا پیغمبر و مؤمنان برای افراد می‌کنند پذیرفتند از طرف خدا حتم و مسلم نیست جز برای مؤمنین و آنانکه مرضی خدا باشد، چه نه فرشتگان جز حاملین عرش و نه پیغمبر و مؤمنین بطور حتم و یقین نمی‌دانند که برای کسانی که استغفار می‌کنند مؤمنین مرضی و مرتضی خدایند و فرشتگان بر حسب فطرت که الهام بخیرند برای اهل زمین خیر و خوبی را می‌خواهند چنانکه شیاطین که الهام بشرند برای مردم بدیها را خواهند. پس استغفار این فرشتگان چون باران رحمتی است که در محل لایق و قابل اثر خود را خواهد بخشید و گرنه در باغ لاله روید و در شوره زار خس. و پیغمبر هم بنص قرآن علم بغیب ندارد و حتی منافقین اهل مدینه را نمی‌شناسد چنانکه آیه‌ی ۱۰۱ توبه می‌فرماید: ﴿وَمَنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَىٰ الْإِنْفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ حَتَّىٰ نَعْلَمَهُمُ﴾ [التوبة: ۱۰۱]. بنابراین ممکن است برای پاره‌ای از منافقین ناشناخته و امثالهم استغفار نماید لیکن مرضی خدا نباشد لذا شفاعت آنحضرت و همچنین مؤمنین برای چنین افرادی هرگز نافع نشود. پس بهر صورت شفاعتی انجام شده حال یا نفع بخشد یا نبخشد؟!.

۵- شفاعت باین کیفیت مستلزم آن است که هر مؤمنی که به نجات خود علاقمند است در دنیا آنچنان به اعمال صالحه پردازد و اخلاق فاضله را پیشه کند تا فرشتگان مؤمنین او را مستحق و لایق استغفار و بعبارت دیگر لایق شفاعت خود تشخیص دهند و در حق او دعا و طلب آموزش کنند تا خدا استغفار و شفاعت ایشانرا در حق او بپذیرد و وی را مورد رحمت و مغفرت خویش قرار دهد!.

۶- اینگونه شفاعت در حقیقت نتیجه‌ی عمل خود شخص است که با انجام و تکرار عمل صالح و مداومت به اخلاق فاضله خود را مستحق چنین فیضی کرده است که ملائکه و مؤمنین در حق او دعای خیر کنند، خلاف آن شفاعت غرور انگیز شیطانی که مغروران می‌پندارند که اعمال صالحه و تقرب فوق‌العاده پیغمبر یا امامی موجب آن می‌شود که آن پیغمبر یا امام بجزای اعمال صالحه‌ی خود شفاعت گناهگاران و مجرمان و گستاخان در معصیت الهی را که خود هیزم جهنمند از خدا بخواهد! اینگونه پندار جز اغوای شیطان و هوس دیوانه‌گان نیست.

۷- همین استغفار و شفاعت دنیائی فرشتگان یا پیغمبر و مؤمنین است که در روز قیامت که تجسم اعمال است مجسم شده و شفیعان شفاعت‌شدگان در عرصه قیامت نمایان می‌شوند چه آنانکه شفاعت ایشان قبول شده و چه آنانیکه پذیرفته نشده‌اند و در همین حال که منافقان و مجرمانی که شفاعت پیغمبر و مؤمنین درباره آن مقبول نیفتاده است از شفاعتی که درباره‌ی آنان قبول نشده است متحسر و معذب می‌شوند که آیه‌ی شریفه‌ی ۴۸- سوره مدثر می‌فرماید: ﴿فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ﴾ [المدثر: ۴۸]. یعنی: شفاعت شافعان در حق ایشان نفعی نمی‌بخشد.

با این تبیین و توضیح معلوم شد که شفاعتی که در السنه و افواه رایج است هیچ مایه‌ای از حقیقت ندارد و همان غرور شیطانی است که قبل از اسلام در مذاهب باطله و منسوخه چون یهودیت و مسیحیت و غیره رایج بوده، و شیطان برای گمراهی آن ملت‌ها آنرا ترویج و تبلیغ نموده است، و سرایت آن باین معنی در اسلام از همان منابع آب می‌خورد و نتیجه‌ی آن هم چنانکه معلوم و مشهود است جز ذلت و زبون که از اجرای شهوات و گستاخی و تجاوز از حدود و مقررات الهی عائد مسلمین نمی‌شود، مخصوصاً ملت شیعه که از این قبیل مطالب غرور انگیز فراوان دارند!!

شفاعتی که در اسلام است و قرآن حاوی آن است نه تنها کسی را بغرور آن بمعصیت جرأت نمی‌دهد بلکه خود بهترین محرک و مؤثرترین وسیله و انگیزه برای

نیکوکاری و اعمال صالحه است چه مؤمن را تشویق و ترغیب می نماید که با انجام اعمال نیک و تخلق باخلاق فاضله جلب نیت حسنه‌ی مؤمنین را نموده خود را بستر طلب مغفرت و دعای خیر برادران مؤمن خود قرار دهد تا اگر اعمال صالحه‌ی خودش کافی به نجات از عذاب نباشد و دعای خیر برادران مؤمنش او را در این منظور کمک دهد و یا موجب ترفیع درجات او در بهشت گردد.

نکته دیگر که فوق العاده قابل دقت است و باید مطالعه کنندگان را پیش از پیش به آن توجه دهد آن است که معروض شد: که در آیات شفاعت در روز قیامت هر جا که هست کلمه «اذن» ماضی است یعنی باید اذن بشفاعت قبلاً داده شده باشد و کلمه «تتفع» بصیغه‌ی مضارع است، یعنی شفاعت انجام شده بعد از اذن نفع می بخشد و شرط اذن هم بصیغه ماضی است ﴿وَرَضِيَ لَهُ وَقَوْلًا﴾ یعنی: آنگاه اذن شفاعت درباره کسی داده شده است که در باره استحقاق گفته‌ای مقبول و پسندیده باشد.

بدیهی است نفع شفاعت در روز قیامت مورد انتظار است نه وقوع شفاعت و آیات شریفه هم ملهم بلکه مفهوم همین معنی است، و هیچ آیه و حتی اشاره‌ای در قرآن نیست که در قیامت شفاعتی واقع خواهد شد بلکه صراحت آیات است که در آن روز اصلاً شفاعتی نیست و بر فرض محال شفاعتی باشد قبول نخواهد شد، اینکه می‌گوئیم بر فرض محال برای آنست که آیات قرآن حتی وقوع محالات را هم غیر نافع و نامقبول شمرده است، چون دادن فدیة و قربانی و فداکاری دوستانه و نفع بخشیدن اولاد و مال در آیات شریفه مانند: ﴿وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ﴾ [البقرة: ۴۸]. ﴿وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا تَنْفَعُهَا شَفَعَةٌ وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ﴾ [البقرة: ۱۲۳]. و ﴿وَإِنْ تَعَدِلْ كُلَّ عَدْلٍ لَّا يُؤْخَذُ مِنْهَا﴾ [الأنعام: ۷۰].

بدیهی است در قیامت فدیة و عدلی نیست که قبول بشود یا نشود و همچنین آیه ۸۸ سوره‌ی شعراء که می‌فرماید: ﴿يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ﴾ [الشعراء: ۸۸]. در

آن روز مالی نیست که نفعی بخشد یا نبخشد، پس همچنانکه بر فرض محال عدلی باشد یا مالی باشد یا بیعی باشد نفعی نخواهد بخشید همچنان بر فرض محال شفاعتی باشد نفعی نخواهد بخشید و یا قبول نخواهد شد،

تنها آن شفاعتی نافع و مقبول است که خدا در دنیا از بنده اش اعمالی دیده باشد که مرضی و پسندیده او باشد و بفرشتگان و پیغمبران و مؤمنین اجازه داده باشد که برای او استغفار که همان شفاعت است کرده باشند آنگاه چنین شفاعتی که در حقیقت یک نوع مزد عمل خود این شخص است نافع بوده در قیامت موجب آمرزش سیئات یا رفع درجات او خواهد شد، سخن در این است که ماضی بودن کلمه اذن خود بهترین دلیل است که اذن شفاعت در دنیا بشفیعیان داده شده بلکه امر شده است که در باره پسندیدگان شفاعت یعنی استغفار و نفع آن هم در روز قیامت خواهد بود،

در اینجا این سوال به پیش می‌آید که در آیات قرآنی کلماتی در اذن شفاعت است که بصیغه مضارع آمده است. چون آیه‌ی ۲۶ سوره‌ی نجم: ﴿وَكَمْ مِّن مَّلَكٍ فِي السَّمَوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا إِلَّا مِّن بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَن يَشَاءُ وَيَرْضَىٰ﴾ [النجم: ۲۶]. و یا چون آیه‌ی ۲۸ سوره‌ی انبیا که می‌فرماید: ﴿وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَن أَرَضَىٰ﴾ [الانبیاء: ۲۸]. که در این آیات اذن و وقوع شفاعت مضارع است؟ در اینجا می‌گوئیم:

چنانکه قبلاً بعرض رسید و بعداً هم خواهد آمد، این شفاعتها مخصوص فرشتگان است که در همین دنیا با استمرار توالد و تناسل آدمیان علی‌الدوام انجام می‌گیرد چنانکه استغفار فرشتگان که همان شفاعت است بصیغه مضارع است زیرا همواره تا انسانی در روی زمین است در جریان است و هیچ مربوط بشفاعت در روز قیامت نیست با دقت در آیات حقیقت واضح است. و خلاف و تناقضی در قرآن

نیست که از یکطرف می‌گوید در قیامت شفاعتی نیست و از طرفی دیگر وقوع آنرا موکول باذن نماید.

با دقت در مراتب معروضه می‌بینیم که در قرآن کریم هیچ خلاف و تناقضی نه تنها وجود ندارد بلکه تمام مطالب و مضامین آن معاضد و مؤید یکدیگرند و چون بنای رفیع و منیعی است که با هندسه‌ی کارگاه آفرینش از قدرت و مشیت مهندس آفریدگاری بنیان یافته است، و تماشای دستگاه هوش ربای عقل افزایش هر دم مؤمن آگاه را بفریاد «تبارک الله رب العالمین» وا می‌دارد. شفاعت او نیز چون رسالتش همه انذار و تبشیر است. ﴿إِنَّ اللَّهَ بِعِبَادِهِ لَخَبِيرٌ بَصِيرٌ﴾ [فاطر: ۳۱].

پاره‌ای از کسانیکه خواسته‌اند شفاعت شفیعان روز قیامت را ثابت نمایند متمسک به آیاتی شده‌اند که در آن کفار و مجرمین در روز قیامت از نداشتن شفیع متحسرنند مانند آیات ۱۰۰ و ۱۰۱ سوره شعراء که در آن بت پرستان می‌گویند: ﴿فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ﴾ ﴿وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ﴾ [الشعراء: ۱۰۰-۱۰۱]. یعنی: «برای ما از شفیعان کسی نیست و دوستان مهربانی نداریم». یا آیه‌ی ۴۸ سوره‌ی مدثر که در آن مجرمان در جواب خزنه‌ی جهنم چیزهای می‌گویند سرانجام در سرنوشت آنها می‌فرماید: ﴿فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ﴾ [المدثر: ۴۸]. یعنی «شفاعت شفیعان بحال مجرمان نفعی نمی‌بخشد». یا در آیه ۱۸ سوره غافر بعد از آنکه سختی روز قیامت شرحی می‌دهد آنگاه می‌فرماید: ﴿لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعٍ يُطَاعُ﴾ [غافر: ۱۸]. یعنی: «برای ستمگاران خویشاوندی و شفاعتگری که اطاعت کرده شود نخواهد بود». یا در سوره اعراف آیه ۵۳ می‌فرماید: ﴿هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلَهُ يَقُولُ الَّذِينَ نَسُوهُ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَاءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ فَهَلْ لَنَا مِنْ شُفَعَاءَ فَيَشْفَعُوا لَنَا أَوْ نُرَدُّ فَنَعْمَلْ غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ قَدْ خَسِرُوا

أَنْفُسَهُمْ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴿۵۳﴾ [الأعراف: ۵۳]. یعنی: «آیا انتظار می‌برند جز تأویل آنرا روزی که تأویل قیامت بیاید آنانکه آنرا از پیش فراموش کرده‌اند خواهند گفت: فرستادگان خدا بحق و راستی آمدند پس آیا برای ما شفیعی است تا در باره‌ی ما شفاعت کنند یا اینکه برگردانیده شویم، پس عمل کنیم غیر از آنچه در دنیا عمل می‌کردیم اینان خود را زیان‌کار کرده‌اند و آنچه را که بدورغ بافته‌اند از آنها گم شده است». مثبتین شفاعت می‌خواهند از مفهوم مخالف این آیات استناد باثبات شفاعت کنند در حالیکه هرگز این آیات چنین مفهومی ندارند که بتوان از مخالف آن اثبات شفاعت نمود. اینکه کفار آرزو می‌کنند که کاش آنرا شفیعی بود یا دوست مهربانی بود، این آرزو مانند سایر آرزوها است که اصلاً در روز قیامت مصداق آن یافت نمی‌شود چون آرزوی برگشت بدنیا چنانکه گفتیم آرزوهای محالی است که تحقیق آن برای هیچکس ممکن نیست.

چنانکه گفتند: ﴿أَوْ نُرَدُّ فَنَعْمَلْ﴾ یعنی: «برگردیم و تلافی اعمال فوت شده را کنیم» یا اینکه می‌گویند: ﴿رَبِّ أَرْجِعُونِ ﴿۹۹﴾ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ﴾ [المؤمنون: ۹۹-۱۰۰]. یعنی: «پروردگار من مرا برگردان تا شاید عمل صالح کنم» مگر صدیق حمیم که در ردیف شفیع است برای دیگران هست که برای اینان نیست؟ مگر نه می‌بینی خدای متعال در سوره معارج پس از آنکه شرح روز قیامت را می‌دهد که: ﴿يَوْمَ تَكُونُ السَّمَاءُ كَالْمُهْلِ ﴿۸﴾ وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ ﴿۹﴾ وَلَا يَسْأَلُ حَمِيمٌ حَمِيمًا ﴿۱۰﴾﴾ [المعارج: ۸-۱۰]. یعنی: «همان روز که آسمان همچون فلز گداخته می‌شود. و کوه‌ها مانند پشم رنگین متلاشی خواهد بود. و هیچ دوست صمیمی سراغ دوستش را نمی‌گیرد!».

مگر در دنبال همین آیه شریفه نمی‌فرماید: ﴿يَبْصُرُونَهُمْ يَوْمَ الْمَجْرِمِ لَوْ يَفْتَدِي مِنْ عَذَابِ يَوْمِئِذٍ بَنِيهِ ﴿۱۱﴾ وَصَلْبَتَهُ وَأَخِيهِ ﴿۱۲﴾ وَفَصِيلَتِهِ الَّتِي تُؤْوِيهِ ﴿۱۳﴾ وَمَنْ

فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ يُنْجِيهِ ﴿١٤﴾ [المعارج: ۱۱-۱۴]. «آنها را نشانشان می دهند (ولی هر کس گرفتار کار خویشتن است)، چنان است که گنهکار دوست می دارد فرزندان خود را در برابر عذاب آن روز فدا کند. و همسر و برادرش را. و قبیله اش را که همیشه از او حمایت می کرد. و همه مردم روی زمین را تا مایه نجاتش گردن». آیا این حالت مخصوص مجرم است؟ این همان آرزوهای محال نیست؟ مگر خدای متعال در سوره عبس آیه ۳۳ نمی فرماید:

﴿فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاعَةُ ﴿٣٣﴾ يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ ﴿٣٤﴾ وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ ﴿٣٥﴾ وَصَحْبَتِهِ ﴿٣٦﴾ وَبَنِيهِ ﴿٣٧﴾ لِكُلِّ أُمْرٍ مِّنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ ﴿٣٧﴾﴾ [عبس: ۳۳-۳۷].

که این حالت برای همه است پس اینگونه آرزوها آرزوهای محال است که در آن روز هریک از گناهگاران دارند خصوصا کسانی که بامید شفاعت شافعان مرتکب گناهان شده اند بیش از دیگران بدنال شفیعان می گردند اما از آنها خبری نیست!! زیرا در روز قیامت شفیعی نیست چنانکه حمیمی نیست. چنانکه برگشتی نیست. چنانکه فدیة ای نیست. ووو...و..

با بیانی که شد در مسأله ی شفاعت بروشنی واضح شد حکه مطلب آن چنان نیست که غالبان و دشمنان دین به دست و دهان جاهلان و فاسقان انداخته اند و کار دین را ساخته بلکه حقیقت این مطلب را باید از قرآن کریم خواست نه از هوی و هوس این و آن چنانکه گفتیم در قرآن کریم بکرات نفی شفاعت را در روز قیامت کرده است که: ﴿وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ ﴿٤٨﴾﴾ [البقرة: ۴۸]. یعنی: «و از آن روز بترسید که کسی مجازات دیگری را نمی پذیرد و نه از او شفاعت پذیرفته می شود و نه غرامت از او قبول خواهد شد و نه یاری می شوند». و باز در همین سوره می فرماید:

﴿وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا تَنْفَعُهَا شَفَعَةٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ ﴿١٢٣﴾﴾ [البقرة: ۱۲۳]. یعنی: «بپرهیزید روزی را که

هیچ شخصی از شخص دیگر چیزی را کفایت نکند و از او قربانی قبول نگردد و شفاعتی نفع ندهد». در این دو آیه‌ی شریفه تصریح می‌کند که در روز قیامت شفاعتی قبول نمی‌شود یا شفاعتی نفع نمی‌دهد، ممکن است طمع‌کاران بهانه‌جو و جاهلان لجوج از قبول این حقیقت دست و پا زده بگویند: پس شفاعتی هست غایت امر اینکه پذیرفته نمی‌شود یا فائده ندارد به اینان باید گفت که در این آیات هم چنانکه تصریح بنا قبولی و بی‌فائدگی شفاعت شده است همچنان بنا قبولی و بی‌فائدگی عدل (فدیه) تصریح شده است و حال اینکه هر دوی اینها در روز قیامت نخواهند بود. مگر در روز قیامت فدیه و قربانی هست که شفاعت هم باشد هر چند پذیرفته نشوند؟ بلکه آیات شریفه از آرزوهای مجرمان در روز قیامت خبر می‌دهد که آنان آرزو می‌کنند که کاش کسی دیگر بجای آنها فدیه می‌شد و بجهنم می‌رفت تا آنها آزاد باشند چنانکه در آیه ۱۱ سوره معارج آورده: ﴿يَوَدُّ الْمُجْرِمُ لَوْ يَفْتَدِي مِنْ عَذَابِ يَوْمِهِمْ بِبَنِيهِ﴾ [المعارج: ۱۱]. یعنی: «مجرم دوست دارد که از عذاب آنروز پسرانش را فدیه دهد» و در سوره حدید آیه ۱۵ می‌فرماید: ﴿فَالْيَوْمَ لَا يُؤَخِّدُ مِنْكُمْ فِدْيَةٌ وَلَا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾ [الحدید: ۱۵]. یعنی: «امروز نه از شما منافقان و نه از کسانی که کافر شدند فدیه گرفته نمی‌شود جای بود باش شما جهنم است» آیا در آن روز فدیه‌ای هست که خدا از منافقین و کافران نمی‌گیرد و مثلاً از مؤمنان می‌گیرد یا آن روز مجرم دسترسی بفدیه دادن فرزندان و همسران و برادران خود دارد لکن از او پذیرفته نمی‌شود؟ هرگز نه، بلکه این فقط آرزویی است چنانکه در آیات شریفه این آرزو را به کرات از کفار و مجرمان آورده است که آنان آرزومند فدیه دادن هستند لکن بدان دسترسی نداشته و اگر هم داشتند از ایشان پذیرفته نمی‌شد. چنانکه در آیه ۵۴ سوره یونس می‌فرماید: ﴿وَلَوْ أَنَّ لِكُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ مَا فِي الْأَرْضِ لَافْتَدَتْ بِهِ ۗ وَأَسْرُوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ﴾ [یونس: ۵۴]. یعنی: «اگر برای هر نفسی که

بخود ظلم کرده است آنچه که در روی زمین است از او بود هر آینه آنرا فدیهِ می داد...».

و در آیه ۱۸ سوره رعد می فرماید: ﴿لِّلَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمُ الْحُسْنَىٰ وَالَّذِينَ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُ لَوْ أَنَّ لَهُم مَّا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدَوْا بِهِ ۗ أُولَٰئِكَ لَهُمْ سُوءُ الْحِسَابِ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهَادُ ﴿۱۸﴾ [الرعد: ۱۸]. یعنی: «کسانیکه اجابت فرمان الهی نکرده اند و از اطاعت سر باز زده اند اگر همه آنچه در روی زمین است از ایشان بوده و مثل آن با او بود هر آینه فدیهِ می دادند تا از عذاب نجات یابند...».

و در سوره زمر آیه ۴۷ نیز می فرماید: ﴿وَلَوْ أَنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدَوْا بِهِ ۗ مِن سُوءِ الْعَذَابِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَبَدَا لَهُم مِّنَ اللَّهِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ ﴿۴۷﴾ [الزمر: ۴۷]. «یعنی کسانیکه ظلم کرده اند اگر همه مال جهان را داشته باشند و مانند آنرا نیز مالک باشند آنگاه همه را از برای رهای از شدت عذاب روز قیامت می دهند (نجات ببند) و از جانب خدا چیزهای برایشان آشکار شود که آنها را بحساب نمی آوردند». و در سوره‌ی مائده آیه ۳۶ می فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ أَنَّ لَهُم مَّا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَيَفْتَدُوا بِهِ ۗ مِن عَذَابِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَا تُقْبَلُ مِنْهُمْ ۗ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿۳۶﴾ [المائدة: ۳۶]. یعنی:

«کسانیکه کافر شدند اگر همه اموال روی زمین و مانند آن را بعلاوه ما فی الارض برای رهای از عذاب روز قیامت فدیهِ دهند از آنان قبول نشود...». در تمام این آیات از آرزوهای محال مجرمان و کفار بیان می کند که اگر فرضاً همه اموال روی زمین از آنان بود بلکه زمینی دیگر مانند آن نیز از ایشان بود آن را بفدیهِ می دادند لکن بهر صورت از ایشان پذیرفته نمی شد و بهره‌ی ایشان همان عذاب دردناک خواهد بود پس کلمه شفاعت هم که در آیات است همانند کلمه فدیهِ است، همانند کلمه صدیق و حمیم است، چنانکه فدیهِ وجود ندارد و صدیق و حمیم وجود ندارد، شفاعت هم وجود ندارد: خصوصاً که این حقیقت را قرآن کریم در آیه ۲۵۴ بقره

خطاب بمؤمنین تصریح کرده است که: ﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَنفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِّن قَبْلِ أَن يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعُ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفْعَةٌ﴾ [البقرة: ۲۵۴]. یعنی: «ای مؤمنان، از آنچه روزی شما کرده‌ایم انفاق کنید پیش از آنکه روزی بیاید که در آن بیع و دوستی و شفاعتی نیست». که آب پاک بدست همه ریخته است که اصلاً در روز قیامت شفاعتی نیست. چنانکه خلتی نیست چنانکه بیعی نیست. و در تمام آیات قرآن کوچکترین اشاره‌ای بوجود شفاعت در روز قیامت نیست بلکه تماماً نفی است. بلی شفاعتی که در قرآن هست شفاعتی است که مؤمنین یا فرشتگان یا پیغمبر در دنیا بوسیله استغفار از یکدیگر می‌کنند و از خدا طلب رحمت و آمرزش بوسیله عبادت می‌نمایند زیرا دنیا دار عمل و عبادت است که: «الیوم عمل ولا حساب و غدا الحساب ولا عمل». آن هم به اذن پروردگار که فقط درباره مؤمنین است که ﴿وَاسْتَغْفِرْ لِذَنبِكَ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ﴾ [محمد: ۱۹]. ﴿فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ﴾ [آل عمران: ۱۵۹]. چنانکه شرح آن گذشت.

با این بیان است که هیچگونه تناقضی در آیات قرآن دیده نمی‌شود و مسأله شفاعت بر طبق عقل و نقل صحیح و درست می‌آید. زیرا با بیانی که شفاعت جویان کرده‌اند از یکطرف قرآن صریحاً اظهار می‌دارد که در قیامت شفاعتی نیست و از طرف دیگر آن را موکول به اذن خدا کرده است و از طرف دیگر مجرمان آرزوی شفیع می‌کنند از طرف دیگر بازار شفاعت بآن وسعت گشایش می‌یابد؟! آری مجرمان طمع‌کار این آیات و تناقض با یکدیگر می‌بینند و چون روح طمع در انسان قوی است و غرور و فریب شیطان و دسیسه‌گالیان و دشمنان دین مطلب را بصورتی در آورده است که گوئی خدا و پیغمبر العیاذ بالله هذیان می‌گویند! از یکطرف گناهگاران و مجرمان را از عذاب شدید جهنم بعثت ارتکاب معصیت و نافرمانی از خدا می‌ترسانند، و از طرف دیگر باب شفاعت را با آن وسعت بروی آنان باز می‌کند!

یعنی بنای محکمی که از دین و قوانین آن پی می‌افکنند و آنرا با بهترین هندسه بنیاد می‌کنند، یا مسأله شفاعت از بیخ و بن ویران می‌کنند! چنانکه ویران شده است و اثری از آن باقی نیست! در حالیکه اصلاً قرآن از موهومات و مزخرفات آنان چیزی را تصدیق نمی‌کند بلکه بهمان حکمت کامله خود شفاعت را در دنیا باذن پروردگار برای مؤمنین که همان استغفار است می‌پذیرد و در روز قیامت نفع آن که آمرزش سیئات یا رفع درجات باشد عاید مؤمنین می‌شود و از این شفاعت ساختگی خبری در روز قیامت نیست و فقط آرزوی است که به غرور شیطانی در گمراهان است و چون فردای قیامت از آن اثری نبیند فریاد: «فما لنا من شافعين» برآورند و به ایشان گفته خواهد شد: ﴿وَمَا نَرَىٰ مَعَكُمْ شُفَعَاءَكُمُ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فِيكُمْ شُرَكَاءُ﴾ [الأنعام: ۹۴]. یعنی شفیعانی که خیال می‌کردند، کجایند که دیده نمی‌شود؟ ﴿وَوَضَّلْنَا عَنْكُمْ مَا كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ﴾ [الأنعام: ۹۴]. یعنی: «آنچه در خیال خود می‌پنداشتید از شما گم شد». و جز حسرت باقی نماند!

ائمه معصومين عليهم السلام نفی شفاعت از خود نموده‌اند و نجات را بتقوی و بعمل و ورع منوط داشته‌اند بر طبق قرآن مجید

تمام استناد و اتکای شفاعت طلبان و شفیع تراشان به احادیث ضعیفه و مجهوله و دروغی است که نسبت آنرا به پیغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم یا ائمه معصومین عليهم السلام داده‌اند و چون آن اخبار که ما ان شاء الله بزودی صحت و سقم اسناد آن را از کتب رجال و درایه معلوم خواهیم کرد که همه‌ی آن مخالف کتب الهی است باید قبل از همه آنها را بسینه دیوار کوبید. لذا نباید مورد اعتماد و اتکاء عاقلان صاحب ایمان گردد. اینکه ما احادیثی که در آن ائمه اطهار سلام الله عليهم از خود نفی شفاعت کرده‌اند چون از همه بهتر بجهت آنکه موافق آیات قرآن است در این اوراق بنظر حقیقت طلبان می‌رسانیم

۱- در [امالی شیخ طوسی علیه الرحمه: ۳۸۱/۱]. «عن أبي جعفر عليه السلام أنه قال لخيثة: أبلغ شيعتنا إنا لا نغني عنهم من الله شيئاً، وأبلغ شيعتنا أنه لا ينال ما عند الله إلا بالعمل، وأبلغ شيعتنا أن أعظم الناس يوم القيامة حسرة من وصف عدلاً ثم خالفه إلى غيره، وأبلغ شيعتنا أنهم إذا قاموا بما أمروا بإنهم هم الفائزون يوم القيامة». یعنی: «حضرت امام محمد عليه السلام به خيثمه یکی از اصحاب بزرگوار خود فرمود: بشیعیان ما ابلاغ کن که ما از جانب خدا هیچ چیزی را از

آنان کفایت نکرده و کاری از ما بر نمی‌آید و نیز بشیعیان ما ابلاغ کن که در نزد خدا بهیچ مقامی نتوان رسید جز بعمل و نیز بشیعیان ما ابلاغ کن که همانا بزرگترین مردم از حیث حسرت در روز قیامت آن کسی است که خود عدالت و انصاف را وصف کند آنگاه در مورد عمل با دیگران خود او آن را مخالفت نماید و نیز بشیعیان ما ابلاغ کن هر گاه بدانچه مأمور شده‌اند آن را بر پاداشته عمل نمایند آنان در روز قیامت بطور حتم رستگار خواهند بود». دقت در حدیث شریف و مطابقت آن با کتاب مجید آسمانی ما بخوبی گواه صحت مطلب است.

۲- در [مشکوٰۃ الانوار طبرسی] ۳۲/۱۸ بحار الانوار از دعائم اسلام] از فضیل روایت کرده است که گفت: حضرت امام جعفر صلوات الله علیه بمن فرمود: «یا فضیل، أبلغ من لقیتم من شیعتنا السلام وقل لهم: إني أقول: إنا لا نغني عنهم من الله شيئاً إلا بورع فاحفظوا ألسنتكم وكفوا أيديكم وعليكم بالصبر والصلوة إن الله مع الصابرين». یعنی: «حضرت صادق بمن فرمود: ای فضیل هر کسی که از شیعیان ما را ملاقات کردی سلام برسان و بگو من که جعفر صادقم می‌گویم: ما از جانب خدا هیچ چیزی را از ایشان کفایت نموده باز نمی‌داریم جز به ورع و پرهیزگاری خود ایشان. پس شما زبان خود را نگاهدارید (از بد گوی مردم و سخنان بیهوده) و دست خود را باز دارید (از ظلم و مال حرام) و بر شما باد بشکیبائی و نماز همانا خدا باصبران است».

۳- [در] روضه کافی: ص ۳۴۲ چاپ اسلامیه... [«قال الصادق صلوات الله علیه: إنه لن يغني عنكم من الله أحد من خلقه شيئاً، لا ملك مقرب ولا نبي مرسل ولا من دون ذلك، فمن سره أن تنفعه شفاعة الشافعين فليطلب إلى الله أن يرضى عنه»]. یعنی: «حضرت صلوات الله علیه فرمود: هیچکس از عذاب خدا شما را کفایت نکرده و باز نمی‌دارد نه فرشته مقرب و نه پیغمبر مرسل و نه غیر اینها پس کسیکه مسرور می‌شود و

دوست دارد که شفاعت شفیعان بحال او نفعی داشته باشد باید از خدا بخواهد از او راضی شود (یعنی بعمل پرداز و خود را اصلاح کند) شفاعت شافعین همان دعا و استغفاری است که فرشتگان و مؤمنین می‌کنند».

می‌بیند حدیث شریف چگونه مضمون آیه شریفه است که ﴿يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا﴾ [طه: ۱۰۹]. «در آن روز، شفاعت هیچ کس سودی نمی‌بخشد، جز کسی که خداوند رحمان به او اجازه داده، و به گفتار او راضی است».

۴- این حدیث از فریقین به صحت پیوسته است که رسول خدا ﷺ بارها به خویشان خود می‌فرمود: «یا فاطمة بنت محمد ویا صفیة عمه رسول الله ویا... اعملا لما عند الله فإني لا أغني عنكما من الله شيئا». یعنی: «ای فاطمه دختر محمد، و ای صفیه عمه رسول خدا، عمل کنید برای آنچه از ثوابت که در نزد خداست زیرا من از شما چیزی را کفایت نمی‌کنم» و این فرمایش آنحضرت در آخرین سال عمر شریف آن بزرگوار ﷺ بود. مضمون آیه شریفه است که درباره زنان پیغمبران (نوح و لوط علیهما السلام) آمده است که می‌فرماید: ﴿فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا﴾ [التحریم: ۱۰]. یعنی: «چون آن دو زن با آن دو پیغمبر خیانت کردند آن دو پیغمبر چیزی را از عذاب خدا از ایشان نتوانستند جلوگیری کنند». و درباره فرزندان ﷺ می‌فرماید از زبان یعقوب علیهما السلام: ﴿وَمَا أَغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِنَّ أَلْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ﴾ [یوسف: ۶۷] یعنی: «من از جانب خدا نمی‌توانم چیزی را از شما کفایت و جلوگیری کنم همانا حکم جز خدای را نیست». و باریتعالی همین سخن یعقوب را تصدیق فرموده گفت: ﴿مَا كَانَ يُغْنِي عَنْهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ﴾ [یوسف: ۶۸] یعنی: «آری چنین است که یعقوب نمی‌توانست از آنان از جانب خدا چیزی را کفایت و جلوگیری کند».

۵- در [امالی طوسی] ص ۳۰۲... آمده: «عن جابر بن یزید الجعفی قال: خدمت سیدنا الإمام أبا جعفر محمد بن علی إثنان عشرة سنة فلما أردت الخروج ودعته وقلت أفدني فقال: أبعث ثمانية عشرة سنة يا جابر؟ قلت نعم إنکم بحر لا ینزف ولا یربعه فقال: یا جابر بلغ شیعتی عني السلام وأعلمهم أنه لا قرابة بیننا وبين الله عز وجل ولا یتقرب إلى الله إلا بالطاعة، یا جابر من أطاع الله وأحبنا فهو ولینا، من عصی الله لم ینفعه حبنا، یا جابر من هذا الذي یسأل الله فلم یطعه أو توکل علیه فلم یکفه أو وثق به فلم ینجیه؟». یعنی: «از جابر بن یزید جعفی که از اصحاب بزرگوار و عالیقدر حضرت امام محمد باقر است: روایت شده است که گفت: من مدت هیجده سال آقای ما حضرت ابوجعفر امام محمدباقر خدمت کردم همینکه خواستم از خدمت آنحضرت خارج شوم آن حضرت را وداع کرده و عرضه داشتم که بمن فائده برسان (موعظه کن و چیزی تعلیم فرما) حضرت فرمود: ای جابر آیا بعد از هیجده سال باز هم فائده؟ (یعنی آیا از علم لازم بی‌نیاز نشده‌ای؟) گفتم: آری همانا که شما دریائی هستید که بقعر آن نتوان رسید حضرت فرمود: ای جابر شیعیان ما را از جانب من سلام برسان و به ایشان اعلام کن که بین ما و خدا هیچ قرابت و خویشاوندی نیست و بحضرت احدیت تقرب نتوان یافت مگر بطاعت و فرمانبرداری وی. ای جابر هر که خدا را فرمان برد و ما را دوست دارد او ولی ماست، و کسیکه خدا را معصیت کند دوستی ما به حال او نفعی نخواهد داشت! ای جابر چه کسی از خدا خواست که خدا به او نداد یا بر او کفایت نکرد؟ یا به او وثوق و اطمینان نمود و خدا او را نجات نداد؟».

۶- در [مشکوٰة الانوار طبرسی: ص ۵۶ چاپ نجف....] «عن عمرو بن سعید بن هلال قال: دخلت علی أبي جعفر علیه السلام ونحن جماعة فقال علیه السلام کونوا النمرقة الوسطی یرجع إليکم العالی ویلحق بکم التالی واعملوا یا شیعة آل

محمد والله ما بیننا و بین الله قرابة ولا لنا على الله حجة ولا يتقرب إلى الله إلا بالطاعة، من كان مطيعا لله نفعته ولايتنا ومن كان عاصيا لم تنفعه ولايتنا قال: ثم التفت إلينا وقال: لا تغتروا ولا تقتروا و ما النمرقة الوسطی قال: ألا ترون أفلا تأملون أن تجعلوا للنمط الأوسط فضله؟». ترجمه: «عمر بن سعید بن هلال که از اصحاب حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السلام است گفت وارد شدم بر حضرت ابو جعفر علیه السلام و ما جماعتی بودیم آنحضرت فرمود: فرش و فرد میانگین باشید تا عالی بسوی شما برگردد و عقب مانده بشما ملحق شود و عمل کنید ای شیعیان آل محمد علیهم السلام که بخدا تقرب نمی توان یافت مگر بوسیله طاعت و فرمانبرداری او هر که مطیع خدا باشد دوستی ما بحال او نفع می دهد و هر که عاصی باشد دوستی ما بحال او نفعی نخواهد داشت! آنگاه حضرت بما توجه و التفات فرمود گفت: مغرور نباشید و مأیوس هم نباشید و خود را کوچک نگیرید، عرض کردم فرش میانگین یعنی چه؟ فرمود مگر نمی بینید مگر آرزو نمی دارید که برای شخصی معتدل و میانه رو فضل او را قائل باشید؟».

۷- در [روضه کافی: ص ۲۶] از صحیفه حضرت علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام که فرمود: «واعلموا أنکم عیید الله ونحن معکم یحکم علینا وعلیکم سید حاکم غدا وهو یوقفکم ویسألکم فأعدوا للجواب قبل الوقوف والمسائلة والعرض علی رب العالمین یومئذ لا تکلم نفس إلا بإذنه واعلموا إن الله لا یرصدق یومئذ کاذبا ولا یکذب صادقا ولا یزر عذر مستحق ولا یعذر غیر معذور له الحجة علی خلقه بالرسل الاوصیاء بعد الرسل فاتقوا الله عباد الله واستقبلوا فی اصلاح أنفسکم وطاعة من تولونه فیها». یعنی: «و بدانید که شما بندگان خدائید و ما نیز چون شما با شماستیم و بر ما و بر شما آقای حاکم، فردا حکومت خواهد کرد و همو شما را باز داشته و پرسش خواهد نمود پس آماده جواب دادن باشید قبل

از آنکه بازدارند و پرسش کنند و بر پروردگار عالمیان عرضه شوید، در آن روز هیچ نفسی سخن نگوید مگر به اذن او جل جلاله و بدانید که خدا در آن روز هیچ دروغگوئی را تصدیق نخواهد نمود و هیچ راستگوئی را تکذیب نخواهد کرد و عذر مستحقی را بر نمی‌دارد و عذر نامعذوری را نمی‌پذیرد. او را بر خلق خود بسبب ارسال رسل و اوصیای بعد از رسل حجت است، پس ای بندگان خدا از خدا بترسید و در اصلاح نفوس خود روی آورید و طاعت کسی را که در این باره او را دوست دارید پیش گیرید».

۸- در [مشکوٰۃ الانوار طبرسی: ص ۶۳..] «عن عمر یزید، ثم أقبل علينا (أبو جعفر) فقال: والله ما معنا من الله براءة وما بیننا وبين الله قرابة ولا لنا على الله حجة ولا يتقرب إلى الله إلا بالطاعة فمن كان منكم مطيعا نفعته ولايتنا ومن كان منكم عاصيا لم تنفعه ولايتنا». ترجمه این حدیث نیز مضمون احادیثی است که گذشت.

۹- در کتاب صفات الشیعة صدوق از جمله فرمایشات رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آمده: «إني رسول الله إليكم إني شفيق عليكم لا تقولوا إن محمدا منا فوالله ما أوليائي منكم ولا من غيركم إلا المتقون فلا أعرفكم تأتوني يوم القيامة تحملون الدنيا على رقابكم ويأتون الناس يحملون الآخرة، ألا وإني قد اعذرت فيما بيني وبينكم وأن لي عملي ولكم عملكم». یعنی: «رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به اصحاب خود و خویشان خود فرمود: من فرستاده خدا هستم بجانب شما همانا من خیلی دلسوز و غمخوار نسبت بشما هستم مگوئید (مغرور نشوید) که محمد صلی الله علیه و آله و سلم از ماست زیرا بخدا سوگند که دوستان من از شما و غیر شما نیستند مگر پرهیزگاران پس نه بینم شما را در روز قیامت که بیائید در حالیکه وبال دنیا در گردنهای شماست و مردم دیگر بیایند در حالیکه توشه‌ی آخرت را حمل می‌کنند. آگاه باشید من عذر خود را در آنچه بین من و شما بود و بین خدا و بین شماست آوردم، عمل کردار من فقط برای خود من است و عمل شما برای خود شماست».

در اینجا مناسب است که فرمایش آنحضرت را که ابن ابی الحدید در [شرح نهج البلاغه: ۸۶۳/۲ چاپ بیروت] در این مورد آورده است نقل کنیم: «قال ﷺ: أيها الناس! ليس بين الله وبين أحد نسب ولا أمر يؤتیه به خیرا ویصرف عنه شرا إلا العمل ألا لا یدعیین مدع ولا یتمنین متمن والذی بعثنی بالحق لا ینجی إلا عمل مع رحمة ولو عصیت لهویت». یعنی: «ایها الناس! میان خدا و احدی نسبت و قرابتی و هیچ امری نیست که بتوان بدان خیری را جذب و شری را بدان دفع نمود مگر عمل. آگاه باشید هیچ مدعی نباید ادعا کند و هیچ آرزومندی چیزی را آرزو کند (مگر از طریق عمل) بآن خدائی که مرا بحق برانگیخته است که هیچ چیز انسان را نجات نمی دهد مگر عمل که رحمت خدا ضمیمه‌ی آن شود و اگر من که پیغمبرم معصیت کنم هر آینه هلاک خواهم شد». این حدیث چون موافق قرآن است که فرموده: ﴿إِنِّي أَخَافُ إِنَّ عَصِيَّتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ﴾ [الأنعام: ۱۵ و یونس: ۱۵ و الزمر: ۱۳]. لذا ضمیمه احادیث شیعه کردیم.

۱۰- در کتاب [صفات الشیعة مرحوم صدوق رحمته ص ۵۳ و مشکوة الانوار طبرسی: ص ۵۶] با اندک اختلاف... «عن جابر الجعفی قال قال أبو جعفر رحمته یا جابر: أیکتفی من اتخذ التشیع أن یقول یحبنا أهل البیت؟ فوالله ما شیعتنا إلا من اتقی الله وأطاعه وما کانوا یعرفون إلا بالتواضع والتخشع وأداء الأمانة وكثرة ذکر الله والصوم والصلوة والبر بالوالدین والتعهد للجیران من الفقراء وأهل المسکنة والغارمین والأیتام، وصدق الحدیث وتلاة القرآن وكف الأذى عن الناس إلا من خیر وکانوا أماناء عشائهم فی الأشياء، قال جابر: یابن رسول الله ما نعرف أحدا بهذه الصفة فقال لی جابر: لا تذهبن بك المذاهب حسبة الرجل أن یقول أحب علیا صلوات الله علیه وأتولاه، فلو قال إني أحب رسول الله صلوات الله

ورسول الله خیر من علی ثم لا یتبع سیرته ولا یعمل بستته ما نفعه حبه ِ یاه شیئا، فاتقوا الله واعملوا لما عند الله، لیس بین الله و بین أحد قرابة، أحب العباد إلى الله وأکرمهم علیه أتقاهم وأعملهم بطاعته، والله ما یتقرب إلى الله عز وجل إلا بالطاعة، ما معنا برائة من النار، ولا علی الله لأحد حجة، فمن کان الله مطیعا فهو لنا ولی، و من کان عاصیا فهو لنا عدو ولا تنال ولا یتنا إلا بالعمل والورع».

یعنی: «جابر جعفی روایت کرده است که حضرت ابو جعفر امام محمد صلی الله علیه و آله فرمود: ای جابر آیا کسیکه تشیع را مذهب فرا گفته است او را همین کفایت می کند که بگوید او که ما اهل بیت را دوست می دارد؟ بخدا سوگند که شیعه ای ما نیست مگر آن کسیکه از خدا بترسد و او را اطاعت کند. شیعیان ما شناخته نمی شده و نمی شوند جز بتواضع و خشوع و ادا کردن امانت و کثرت ذکر خدا و روزه و نماز و نیکی کردن با پدر و مادر و رسیدگی کردن بحال همسایگان از فقیران و نیازمندان و تاوان زدگان (مقروضان) و یتیمان، و راست گفتاری و تلاوت قرآن و بازداشتن اذیت خود از مردم مگر اقدام بخیر و شیعیان ما همواره امینان قبیله ها و عشیره های خود بودند در تمام امور و اشیاء^(۱). جابر عرض کرد: یابن رسول الله ما در میان شیعیان کسی را بچنین صفت نمی شناسیم حضرت بمن فرمود: ای جابر مذاهب و راههای مختلف تو را براه خطا نبرد آیا بس است شخص را که بگوید: من علی بن ابی طالب را دوست می دارم و او را ولی خود می دانیم؟ پس اگر بگوید من رسول خدا را دوست می دارم در حالیکه رسول خدا از علی بهتر است آنگاه سیرت آنحضرت را پیروی نکرده و بسنت او عمل ننماید، آیا چنین دوستی هیچ نفعی بحال او خواهد بخشید؟. پس از خدا بترسید و برای آن ثوابهایی که نزد خدا است عمل کنید زیرا بین خدا و احدی خویشاوندی نیست و دوست ترین بندگان

۱- مراد از قبیله و عشیره افراد شیعه است که سنی بوده اند عرض حضرت اینکه رفتار شما با خویشان خود با نهایت رأفت و امانت و احسان و عدالت توأم باشد نه اینکه سخنی بگوئید یا عملی انجام دهید که موجب نفرت یا جدا شدن آنها از شما یا دوری آنها گردد پس یک فرد شیعه که در میان یک قبیله سنی باشد باید رفتارش طوری باشد که امین همه باشد.

و گرامی‌ترین آنها بر خدا با تقوی‌ترین آنها نسبت به اوست، و عاملترین آنان بطاعت خداست. ای جابر بخدایتعالی تقرب نمی‌توان یافت مگر بطاعت و فرمانبرداری، و برای ما (امامان) هیچ برائت آزادی از آتش نیست و هیچ یک از شما بر خدا حجتی نیست. کسیکه مطیع خدا بود او دوست و شیعه هست و کسی که به خدا عاصی بود او برای ما دشمن است و بولایت ما دست نتوانی یافت مگر بعمل و پرهیزگاری».

این ده حدیث شریفه است که مضمون آنها منطبق با آیات شریفه قرآن و حکومت عقل و وجدان است و بهمین جهت ما از آوردن رجال و اسناد آن خودداری کردیم که «ما یوافق القرآن فحده». و اگر می‌خواستیم خیلی بیش از این احادیث در این معنی و موضوع داشتیم لکن برای ارباب عقول انصاف همین اندازه کافی است و برای جاهل عنود تورات موسی و انجیل عیسی و زبور داود عليه السلام هم فائده ندارد! پس چقدر خوب است که ملت اسلام مخصوصاً طائفه‌ی شیعه هر چه زودتر بخود آید و از شر دجالان و شیاطین غالین که موجب این همه خسران و زیان دنیا و آخرت مسلمانان شده‌اند خود را نجات دهد، و گرنه همچنان که معلوم و مشهود است «خسر الدنيا والآخرة» است. مسئله شفاعت با وسعت و کیفیتی که بین مردم شایع است بزرگترین علت و آفت عدم اجرای احکام شریعت و قوی‌ترین محرک جرم و معصیت و شدیدترین مشوق کذب و بدعت است در حالیکه چنان که عقل و وجدان گواهی می‌دهد و آیات قرآن صریحاً بیان می‌کند و اهل بیت قرآن بروشنی اذعان دارند هیچ مایه‌ای از عقل و پایه‌ای از شرع ندارد. ﴿وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ [البقرة: ۲۱۳]. «و هر که را خدا بخواهد براه راست هدایت می‌کند».

احادیث شفاعت از حیث سند عموماً ضعیفند

کسانی که از دسیسه‌ی جعلان بلکه دجالان بی‌خبرند خواهند گفت که پس شفاعت بدان بی‌بام و دری که روضه‌خوانان و خطیبان و مداحان و تعزیه‌خوانان و معرکه‌گیران

در هر محفل و مجلس بلکه در هر قصیده و شعری از آن دم می‌زنند تا جائی که شمشیر و سنان را هم قابل آمرزش و غفران در نتیجه شفاعت امامان می‌دانند چیست؟ اینک ما اخبار شفاعت را از مفصلترین و مهمترین کتاب شیعه یعنی بحار الانوار مجلسی را از جلد سوم آن که مخصوص معاد است و باب خاصی برای شفاعت دارد در این اوراق از نظر خوانندگان عاقل و با انصاف می‌گذرانیم تا به بینند محرفین کتاب و مخربین دین سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم تا چه حد در این میدان تاخت و تاز کرده و چه بر سر حقایق اسلام آورده‌اند باب شفاعت در جلد سوم بحار الانوار چاپ تبریز از صفحه ۲۶۲ شروع و بصفحه ۲۷۲ خاتمه می‌یابد. احادیثی که در این باب است اکثراً از کتاب تفسیر عیاشی است که علماء رجال عموماً درباره او گفته‌اند: «یروي عن الضعفاء كثيراً». او از اصحاب علی بن الحسن بن فضال است که ما هویت او را در کتاب زکات آورده‌ایم که وی از بدنامترین رجال حدیث است. او قبلاً فطحی مذهب بوده اخیراً قائل به امامت جعفر کذاب شده است و در تخریب شریعت سهمی وافر دارد کسیکه بخواهد ترجمه حال نکبت بار او را بداند باید بکتاب زکات ما مراجعه نماید. در اینجا همینقدر اشاره می‌کنیم که محمد بن ادريس صاحب السرائر که از بزرگان علمای شیعه است در کتاب (السرائر) درباره او می‌گوید: که علی بن فضال و پدرش از رؤساء ضلال بوده و کذاب و ملعونند. با صرف نظر از آن اصلاً در تفسیر عیاشی مطالبی است که هرگز مسلمان معتقد بقرآن و شیعه‌ی امیرمؤمنان آنها را باور نمی‌کند مثلاً در ۲۶۷/۳ بحار از خیشمه یعنی از همان کسیکه در ص ۳۸ همین کتاب حضرت صلی الله علیه و آله و سلم به او فرمود:

«أبلغ شيعتنا إنا لا نغني عنهم من الله شيئاً». و روایتی آورده است که خیشمه

گفته است: من و مفضل بن عمر شبی خدمت صلی الله علیه و آله و سلم بودم و کسی جز ما در نزد آنحضرت نبود (یعنی حدیث محرمانه است!) مفضل عرض کرد: فدایت شوم

حدیث برای ما بگو که بدان مسرور شویم. حضرت داستان روز قیامت و گرفتاری مردم و رفتن شان را خدمت حضرت صلی الله علیه و آله و طلب شفاعت از او و مایوسی از وی و رفتن خدمت صلی الله علیه و آله و مایوسی از آن حضرت. و هم چنین انبیاء دیگر صلی الله علیه و آله تا خدمت حضرت صلی الله علیه و آله را گفت: تا اینکه پیغمبر می آید به درب خانه خدا «و یأتی باب الرحمن... فیحرك حلقة من الحلق». حلقه های در خانه خدا را حرکت می دهد! صلی الله علیه و آله می گوید: این شخص کیست؟ در حالیکه خودش بدان دانایتر است «فیقال من هذا؟ وهو أعلم به». رسول خدا خود را معرفی می کند و می گوید من محمدم! آنگاه گفته می شود: در را بروی او باز کنید. پس در را بروی من (پیغمبر) باز می کنند. همینکه نظر می کنم بخدای خودم «فإذا نظرت إلى ربی». اورا چنان تمجید می کنم که نه احدی قبل و نه بعد از من چنان نکرده است! پس بسجده می افتم و این کار سه مرتبه انجام می شود و در هر سه مرتبه خدا می فرماید: هر چه می خواهی بگو و بخواه. که قول تو مسموع و شفاعت تو مقبول است... آنگاه ناگاه ای می آورند از یاقوت سرخ که افسار آن از زمرد است!.. تا آنجا که می گوید: «فیجلس علی العرش ربنا و یؤتی بها کتب» یعنی: آنگاه پروردگار ما روی عرش (تخت) می نشیند و نامه ها و دفترها را بحضور او می آورند.. این حدیث تا آخر از این موهومات است و آخر شفاعت بی حساب و کتاب....

راوی گفته است: آنگاه خوشبختانه یا بدبختانه کنیزی خدمت حضرت صادق آمده و گفت: فلان قرشی بر در خانه است. حضرت فرمود به او اجازه دهید بیاید و بما فرمود: ساکت باشید! می بینید که در این حدیث عیاشی چه چیزهایی است که مخالف مذهب شیعه بلکه ضروریات اسلام است بافته است. خانه ای که خدا در آن نشسته است و در دارد که دارای چند حلقه است پیغمبر وقتی وارد می شود خدا را می بیند و آنگونه گفتگوها بین آن دورد و بدل می شود! خدا روی عرش می نشیند و

دفترها را می‌خواند! و این قبیل موهومات، عیاشی چون در اول عمر از عامه بوده و بعدا شیعه شده است در احادیث او آثاری از عامی بودن او بسیار است.

پاره‌ای از احادیث شفاعت از تفسیر امام معروف بتفسیر امام حسن عسکری نقل شده است و چنانکه مطلعین می‌دانند و قبلا هم گفته‌ایم کتابی بی‌اعتبارتر از این کتاب و مطالبی چرنقدر از آنچه که در این کتاب آمده است در بین مؤلفات شیعه نیست!

پاره‌ای از این احادیث از کتبی دیگر مانند کنز کراچکی نقل شده است مانند حدیث سؤال از: ﴿إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ ﴿٢٥﴾ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ ﴿٢٦﴾﴾ [الغاشية: ۲۵-۲۶]. که مهمترین تکیه‌گاه غالیان این حدیث است چنانکه آیت الله العظمی نیز در کتاب [امراء هستی: ص ۴۸۰]. در حساب قیامت و نظارت امام آورده است که امام فرمود: «إلینا ایاب هذا الخلق وعلینا حسابهم...». تا آخر که شفاعت همه مردم را متضمن است. زیرا امام فرموده است: بازگشت این مردم بجانب ما و حساب‌شان بر ماست پس آن گناهانی را که از نظر حق الله مرتکب شده‌اند از خدا می‌خواهیم که آن را بما واگذار نماید و خدا خواسته ما را اجابت می‌کند و هرگناهی را که از نظر حق الناس ارتکاب کرده‌اند از مردم خواهش می‌کنیم که بما ببخشند و مردم نیز می‌پذیرند و خدا به آنان عوض خواهد داد.

این حدیث که مضمون آن بر خلاف کتاب خدا و دین اسلام و مخالف عقل و وجدان است و یکباره ریشه دین و احکام آن را از بیخ می‌کند و مردم را به هرج و مرج و وحشت تشویق می‌کند و سوق می‌دهد و در بار پاپ و گناه بخشی او صد بار بر آن فضیلت دارد؟ زیرا لا اقل کشیش در مقابل آن بخشش جرائمی از مرتکبان گناه دریافت می‌کند اما در اینجا بدون هیچ زحمت جرم و جریمه درب بهشت بروی همه باز است!! بدترین حدیثی است که در این باب است. این حدیث اگر حدیث صحیح هم بود یعنی از حیث سند و رجال درست بود بازهم می‌بایست آنرا بسینه دیوار کوبید. اما خوشبختانه یا بدبختانه از حیث سند و رجال نیز مخدوش است زیرا این حدیث را آیت الله العظمی

در بحار از کافی نقل کرده است: بدین عبارت است «العدة عن سهل عن ابن سنان عن سعدان عن سماعة قال كنت قاعدا مع أبي الحسن عليه السلام والناس في الطواف في جوف الليل فقال يا سماعة: إن إلينا إياب هذا الخلق وعلينا حسابهم فما كان لهم من ذنب بينهم وبين الله عز وجل حتمنا على الله في تركه لنا فأجابنا إلى ذلك وما كان بينهم وبين الناس استوهبناه منهم وأجابوا إلى ذلك وعوضوا بالحسن الله عنهم». ترجمه حدیث همان است که آیت الله العظمی در ص ۴۸۰ (امراء هستی) آورده است و ما در صفحه قبل ج ۱. آن را عیناً نقل کردیم جز اینکه در کلمه «حتمنا على الله في تركه لنا» یک نوع تهکمی است که گستاخی بر خدا در آن بر اهل ادب مخفی نیست. «حتمنا على الله» یعنی ما این واگذاریدن حقوق خدا را بر ما بر خدا حتم و واجب کرده و خواه و ناخواه او را وادار می‌کنیم که آن حقوق را بما واگذار کند (حتم در لغت یعنی واجبی است که اسقاط آن ممکن نیست. امر محتموم. مجمع البحرين).

پس هر گونه حقوقی که از خدا تزییع شده چون نماز روزه و حج و جهاد و عبادات دیگر و ارتکاب هر گونه معصیت از شرب خمر و زنا و لواط و آنگونه معاصی که در آن حق الناس نباشد خدا را وادار می‌کنیم که خواه ناخواه آن را بما واگذار کند و حقوق مردم را از مردم خواهش می‌کنیم که آنها را بما ببخشند آنها هم همه آنها را بما می‌بخشند. آنگاه هر که را خواستیم به بهشت می‌بریم یا همه را. این حساب روز قیامت.. اگر کسی مرگ هم می‌خواهد برود گیلان!! بسی جای حیرت و تعجب است! آیا ممکن است کسانی که بمنظور هدایت و اصلاح مردم قیام کرده مروج دین پیغمبر اسلام باشند چنین سخنانی بگویند که تمام زحمات پیغمبر را نقش بر آب نمایند؟ آیا هیچ عاقلی باور می‌کند؟ با کجای کتاب خدا وفق می‌دهد؟ آیا عرض حدیث بر کتاب چه معنی دارد؟ کدام کتاب و کدام عقل و چه وجدانی آن را باور می‌کند؟

آیا این حدیث و نظائرش با کتاب خدا بالصراحه مضاد و مخالف نیست؟ این مضمون آن حدیث خیلی شریف!! است و احادیث دیگر از این قبیل! ما اینک بسند این حدیث رسیدگی می‌کنیم تا ارزش آن از این جهت هم معلوم باشد.

این حدیث از کتاب کافی یعنی اولین محاج شیعیه است یعنی همان کتابی که از شانزده هزار حدیث آن به تشخیص علامه مجلسی در کتاب مرآة العقول بیش از نه دهم آن از درجه‌ی صحت ساقط است. بهر صورت سند این حدیث از کتاب رجال بشرح زیر است: اولین راوی این حدیث سهل است. و آن سهل بن زیاد الادمی الرازی ابو سعید است ارباب رجال او را از اصحاب حضرت جواد شمرده‌اند نجاشی او را در رجال خود ص ۱۴۰ چاپ تهران چنین معرفی می‌کند: «سهل بن زیاد ابو علی الادمی کان ضعیفا فی الحدیث غیر معتمد فیه وکان أحمد بن محمد بن عیسی یشهد علیه بالغلو والکذب وأخرجه من قم إلى الري». او در حدیث ضعیف بوده و بدان اعتمادی نبوده است و احمد بن محمد بن عیسی که از دانشمندان بزرگ شیعیه در قم بوده او را از قم بیرون کرده زیرا او را غالی و دروغگو می‌دانسته است.

شیخ طوسی علیه الرحمه او را در استبصار چنین معرفی می‌کند: «إن أبا سعید الادمی ضعیف جدا عند نقاد الأخبار». ابو سعید کنیه‌ی سهل است او در نزد ناقدان اخبار خیلی ضعیف است).

جناب ابن الفضائری رحمت الله علیه او را چنین وصف می‌کند بنقل [تنقیح المقال در ۷۵/۲]. «سهل بن زیاد الادمی الرازی کان ضعیفا جدا فاسد الروایة والدين وکان أحمد بن محمد بن عیسی الأشعري أخرجہ من قم وأظهر البرائة منه والروایة عنه و یروي المراسل ويعتمد المجاهیل». که او را هم

خیلی ضعیف دانسته و هم فاسد الروایة و الدین می‌شمارد که احمد بن عیسی از او اظهار برائت کرده و از روایت او جلوگیری می‌نموده است. زیرا او مراسیل را روایت و به مجاهیل اعتماد داشته است. (مراسیل احادیث بدون سند و مجاهیل احادیث مجهول است).

فضل بن شاذان نیز او را احمق می‌شمرده است: که «إنه أحمق». در شان او گفته است. ابن داود در رجال خود ص ۶۱۰ او را ضعیف و فاسد الروایه دانسته است و غلو و کذب او را نقل کرده است. در رجال میر مصطفی [نقد الرجال، نیز در ص ۱۶۳] او را بهمین اوصاف زشت نکوهیده است. این اولین راوی این حدیث خیلی شریف است! سهل آن را از محمد بن سنان روایت کرده است. اینک محمد بن سنان را بشناسیم نجاشی در رجال خود ص ۲۵۲ فرموده است: «هو رجل ضعیف جدا لا یعول علیه ولا یلتفت إلی ما تفرد به». و گفته است که فضل بن شاذان می‌فرمود: من جایز نمی‌دانم که احادیث محمد بن سنان را روایت کنید. او خیلی ضعیف است که نمی‌توان بدو اعتماد و التفات نمود.

و ابن الفضائری در باری او فرموده است: «محمد بن سنان غال لا یلتفت إلیه». او یک شخص غالی است و نباید بگفتارش اعتنائی نمود.

شیخ ابو عمرکشی در رجال خود ص ۳۳۲ از ایوب بن نوح آورده است که او می‌فرمود: «لا أستحل أن أروي أحادیث محمد بن سنان». حلال نمی‌دانم که احادیث محمد بن سنان را روایت کنم.

و در ص ۴۲۷ نوشته است حمدویه بن نصیر از ایوب بن نوح نقل کرده است که محمد بن سنان در هنگام مرگ گفته است: هر چه حدیث که برای شما گفتم هیچگدام را از کسی نشنیده‌ام و سماعی نبوده است و روایت نیست بلکه چنین یافتیم.

ابن داود در رجال خود ص ۵۰۵ او را در قسم ضعفاء آورده و نوشته است که محمد بن سنان می‌گفت: «لا ترووا عني مما حدثت شيئا فإنها هي كتب اشتريتها من السوق».

از من حدیثی روایت نکنید آن حدیثها که گفتم فقط کتابهایی بود که از بازار می‌خریدم و هر چه در آنها بود گفتم. آنگاه گفته است: «والغالب علی حدیثه الفساد». و علمای رجال متفق‌اند وی از کذابین است. و فساد بر احادیث او غالب است.

محمد بن سنان این حدیث بسیار شریف!! را از سعدان روایت کرده است. شرح حال سعدان در تنقیح المقال ص ۲۳ می‌نویسد: «أهمله في الخلاصة والذخيرة والبلغة وغيرها ولم يتعرضوا له أصلا وفي موضع من الذخيرة إنه ضعيف وفي موضع آخر منه غير موثق في كتب الرجال». سعدان که مهمل و مجهول و ضعیف و غیر وثوق است این حدیث را از سماعه بن مروان روایت کرده است و سماعه در [«من لا یحضره الفقیه» باب ما یجب علی من افطر او جامع فی شهر رمضان]. واقفی دانسته است و فرموده است: من خبری که از سماعه روایت شده فتوای نمی‌دهم زیرا او واقفی است و پاره‌ای از علمای رجال او را فطحی فاسد المذاهب دانسته‌اند. ابن داود نیز او را در رجال خود ص ۴۶۰ ضمن ضعفاء و مجروحین آورده است و ابن الغضائری و نجاشی معتقدند که او در زمان حیات حضرت صلوات الله علیهم در سال ۱۴۵ در گذشته است. پس روایت او از حضرت امام موسی کاظم که این حدیث چرند را بآن حضرت نسبت می‌دهند به کلی بی‌اساس و دروغ است. یعنی دروغ اندر دروغ است!!

آری با چنین احادیثی این آیت الله العظمی و نظر وی بچنگ قرآن آمده‌اند و بابی به آن معنای کذائی: تصرف در کون و مکان و تدبیر عالم امکان در ولایت امامان و

بابی به این وسعت برای شفاعت در گستاخی فساق و فجار در معصیت پروردگار عالمیان گشوده‌اند. و امامان شیعه را که خالصترین و متواضعترین عباد الله صالحین بوده‌اند خدایانی (والعیاذ بالله) حاکم و مسلط بر خدای جهان معرفی کرده و مذهب شیعه را یک مذهب مملو از شرک بجهانیان معرفی کرده و می‌کنند، و از این که این موهومات و خرافات جهانگیر نشده گله و شکایت دارند، شاید شما خواننده عزیز تصور کنید که تنها این حدیث یا حدیث ما قبل آن (ورود رسول خدا بر خدا) آنقدر چرند و بی‌اعتبار است و شاید سایر احادیث شفاعت دارای صحت و اعتباری باشد لذا ما ناچاریم که یک یک آن احادیث را از همان جلد سوم (بحار الانوار) که مخصوص موضوع معاد است آورده و از حیث سند بررسی کنیم تا معلوم شود که تمام آن احادیث از حیث سند مخدوش بوده قابل اعتنای نیست. هر چند اگر در صحت سند تا آن حد بود که فی المثل مستقیماً از معصوم شنیده شده بود چون مخالف با آیات صریحه قرآن است بر طبق دستور و فرموده خود ایشان سلام الله علیهم باید آنها را بدیوار کوبید. علاوه بر آیات قرآن، عقل و وجدان هم خود بهترین مصدق این معنی است: اینک ما تمام آن احادیث را با کثرت آن که در باب شفاعت است و در حدود شصت حدیث است یکایک از لحاظ سند نظر خوانندگان محترم می‌گذاریم تا خود انصاف داده به بینید گمراهان بچه دستاویزی متمسک‌اند؟ در شمارش احادیث اهتمام تامی شده است زیرا پاره‌ای حدیث نبوده و پاره‌ای مکرر.

حدیث اول: از کتاب خصال صدوق از روایت عامه آورده است چون ابو الحسن طاهر بن محمد بن یونس از محمد بن عثمان هروی تا انس بن مالک که در کتاب رجال شیعه نامی از هیچکدام نیست.

حدیث دوم: اصلاً مربوط بشفاعت نیست لذا از آوردن سند آن بی‌نیازیم.

حدیث سوم: مضمونش آن است که امیر المؤمنین فرموده است: ما را برای شفاعت خود بزرگوارید لیکن چون در روایت آن سندی نیاروده است لذا

نمی‌دانیم از چه کس و از کجا نقل کرده است. این حدیث از شما صدوق و راویان آن محمد بن عیسی یقطینی و قاسم بن یحیی، و هر دو ضعیف و غلط‌اند.

حدیث چهارم: از ابراهیم هاشم است که در کتب رجال از او توثیق نشده است و این حدیث را از علی بن معبد روایت کرده است در [تنقیح المقال: ۳۰۹/۲] درباره‌اش گفته‌اند: «لم ینص فیه بالتوثیق ولا مدح». «از او مدح و توثیقی نشده است» و در ص ۱۱۰ او را امامی مجهول دانسته است. پس حدیث مجهول است. حدیث پنجم: نظریه صدوق است و حدیث نیست.

حدیث ششم: از امالی صدوق از ابی قلابه عبد الملک بن محمد روایت شده است چنین شخصی در کتب رجال نام و نشانی ندارد و از غانم بن الحسین السعدی روایت کرده است او نیز اسمی بی‌مسمی است. وی از مسلم بن خالد المکی روایت کرده است در ص ۲۱۴ و ص ۱۴۹ تنقیح المقال او نیز از مجاهیل است. مضمون حدیث آنستکه حضرت فاطمه علیها السلام به پیغمبر خدا گفت: در روز قیامت من تو را در کجا ملاقات کنم پیغمبر مقامات و مواقف روز قیامت را گفت: تا اینکه فرمود: مرا در شفیر جهنم ملاقات کن که مانع شراره‌های آن از امت خود می‌شوم.

حدیث هفتم: از تفسیر قمی از ابن محبوب از زرعه و او از سماعه روایت کرده است. زرعه طبق تصریح در رجال خود ص ۳۵۰ واقفی مذهب است و ابن داود نیز او را در رجال خود ص ۴۵۳ جزو مجروحین و ضعفاء آورده است. علامه حلی نیز او را در خلاصه خود در قسم ثانی ۲۲۴ جزو ضعفاء آورده است زرعه از سماعه روایت کرده است و ما هویت سماعه را در حدیث منتخب آیت الله العظمی در صفحات قبل آوردیم که او نیز واقفی بوده است و بهر حال این حدیث از درجه صحت ساقط است، مضمون این حدیث مضمون همان حدیث عیاشی است که در همین کتاب گذشت خلاصه حدیث آمدن پیغمبر در قیامت به در خانه خدا و حرکت دادن حلقه....).

حدیث هشتم: مربوط بشفاعت پیغمبر نسبت به پدر و مادر و عمو و برادرش در جاهلیت است و آرزویی است که بآن حضرت نسبت داده‌اند که فرمود: اگر در مقام محمود ایستادم در حق ایشان شفاعت خواهم نمود و چون با مطلب ما مناسبتی ندارد لذا بسند او نمی‌پردازیم.

حدیث نهم: از ابن البطائی روایت شده است: چون ابن البطائی در کتب رجال علی بن حمزه بطائی است و یا پسرش حسن بن علی بن حمزه است. اگر علی بن حمزه است ابن الغضائری در باره او فرمود است: «علي بن أبي حمزة لعنه الله أصل الوقف وأشد الخلق عدوا للمولي». (یعنی عنه) و ده‌ها حدیث از مذمت در [تنقیح المقال: ۲/۲۶۱] و سایر کتب رجال آمده است. و ظن مقرون یقین است که پسر علی بن حمزه حسن بن علی است و اگر پسرش حسن بن علی بن ابی حمزه است ابن الغضائری درباره او نیز فرموده است: «الحسن بن علي ابن أبي حمزة البطائني مولى الأنصار أبو محمد واقفي بن واقفي ضعيف في نفسه». و شیخ کشی درباره او فرموده است: «الحسن بن علي بن أبي حمزة كذاب». و شرح حال نکبت مآل او در [تنقیح المقال: ۱/۲۹۰] و سایر کتب رجال مذکور است. پس حدیث چنین ملعونی قابل استماع نیست.

مضمون حدیث نهم تفسیر آیه شریفه: ﴿لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا﴾ [مریم: ۸۷]. می‌باشد که مراد از اخذ عهد اذن دادن بولایت امیر المؤمنین علیه السلام و امامان بعد از اوست.

حدیث دهم: از امالی صدوق و بشارت المصطفی از سلمه بن الخطاب از حسین بن سعید از ابو اسحق بن ابراهیم از عبد الصباح از ابو بصیر از حضرت صلوات الله علیهم است سلمه بن الخطاب را نجاشی در رجال خود ص ۱۴۲ فرموده است: «كان

ضعیفاً فی حدیثه». و ابن الغضائری در باره او فرموده است: «سلمة بن الخطاب أبو محمد من سواد الرق، ضعيف». علامه حلی نیز او را در خلاصه خود در قسم دوم جزو ضعفاء آورده است: ص ۱۰۴ و ابن داود نیز او را در رجال خود ص ۴۵۸ در قسم ضعفاء و مجروحین آورده و نوشته است: «كان ضعيفاً في حديثه». و در نقد الرجال ص ۱۵۷ نیز او را ضعیف شمرده است. و در تحریر طاووسی نیز او را واقعی مذهب دانسته است. بقیه روایات او از مجاهیل اند لذا بچنین حدیثی نباید اعتنا داشت. مضمون حدیث آن است که در روز قیامت که ظلمت مردم را گرفته است گروهی که نور آنان زمینی قیامت را روشن کرده است بر می خیزند، مردم می گویند که اینان پیغمبران یا فرشتگانند یا شهیدانند آنان می گویند ما علوی و ذریه رسول الله صلی الله علیه و آله ایم پس به آنها گفته می شود که در باره محبان خود شفاعت کنید.

حدیث یازدهم: از محمد عطار از جعفر بن محمد بن مالک از احمد بن مدین از محمد بن عمار روایت شده است:

اما جعفر بن محمد بن مالک نجاشی رحمت الله علیه در باره او فرموده است: «كان ضعيفاً في الحديث». و گفته است: که احمد بن الحسین در باره او می فرمود: «كان يضع الحديث وضعاً و يروي عن المجاهيل و سمعت من قال كان أيضاً فاسد المذهب والرواية». او هم وضع حدیث می کرده است و هم از مجهولان روایت می نموده و هم فاسد المذهب والرواية بوده است. ص ۹۴ رجال نجاشی و از احمد بن مدین روایت می کند و از او نامی در رجال نیست و محمد بن عمار نیز از مجهولات است [تنقیح المقال: ۱۶۲/۳].

مضمون حدیث آن است که حضرت صادق فرموده است: شیعیان ما از نور خدا آفریده شده اند و در روز قیامت بما ملحق می شوند و ما شفاعت می کنیم و شما هم

شفاعت می‌کنید و هیچکس از شما نیست مگر اینکه دوستان خود را ببهشت و دشمنان خود را بجهنم می‌برد.

حدیث دوازدهم: از ابن ابی الخطاب از نضر بن شعیب از قلاسی روایت شده است نضر بن شعیب طبق ص ۲۷۲/۳ تنفیح المقال مجهول است و شهید ثانی نیز او را مجهول دانسته است و بالاخره تمام راویان این حدیث مجهولند و روایت بی اعتبار. مضمون حدیث آن است که پیغمبر خدا فرمود: اگر در مقام شفاعت ایستادم درباره اصحاب کبایر شفاعت خواهم کرد. اما در باره آزارکننده ذریه خود شفاعت نخواهم کرد.

حدیث سیزدهم: قطان از سکری و او از جوهری و او از محمد بن عطار و او از پدرش روایت کرده است: احمد بن القطان را در [تنفیح المقال: ۵۶/۱] از قول سید صدر الدین صاحب وافی و حواشی او در منتهی المقال عامی شمرده است. از سکری اسمی در کتب رجال نیست و محمد بن عماره در ۱۶۴/۳ پدرش عماره در ۳۲۲/۲ حالشان مجهول است و چنین حدیث مجهول و از درجه اعتبار ساقط است. مضمون حدیث: هر کس سه چیز را منکر شود از شیعیان ما نیست معراج و سؤال قبر و قیامت را. (مضمون حدیث ربطی بشفاعت ندارد و کسی منکر این سه چیز نیست). بعد از این حدیث بی‌سندی از ابوذر و سلمان است.

حدیث چهاردهم: از ابی اسامه روایت شده است و باقی راویان نامشان نیامده است، ابی اسامه نامش زید الشحام است: ابن الغضائری و اسحق بن علی بن عمان و غیر او وی را ضعیف شمرده‌اند. و ابن داود در ص ۱۶۴ رجال خود اشاره بواقفی بودن وی کرده است. چون نام تمام رجال حدیث نیامده است، فرضاً که ابی اسامه ثقه باشد حدیث مرسل است و از درجه صحت ساقط. مضمون حدیث آنست که حضرت صادق و حضرت باقر علیهما السلام فرموده‌اند: بخدا قسم آنقدر از شیعیان خود

شفاعت می‌کنیم که دشمنان ما بگویند: «فما لنا من شافعين ولا صديقٍ حميمٍ»
«برای ما شفیعی و دوست مهربانی نیست».

حدیث پانزدهم: از تفسیر قمی از معاویه بن عمار از ابی العباس مکتبر روایت شده است معاویه بن عمار در [تنقیح المقال: ۳/۳۲۴] مختل العقل شمرده شده است. و علی بن احمد المقیفی از علمای بزرگ رجال درباره او فرموده است: «لم یکن معاویه بن عمار عند أصحابنا مستقیماً کان ضعیف العقل متهماً فی حدیثه». یعنی: «معاویه بن عمار در نزد علمای شیعه مرد درستی نبوده، بیهوده عقلش ضعیف و در حدیث‌اش متهم است بدروغ». [قاموس الرجال: ۹/۴۲] و چون او یکصد و هفتاد و پنجسال بر طبق تصریح ابن داود در رجال خود ص ۳۵۰ عمر کرده است و در سال ۱۷۵ فوت نموده است و او از ابی العباس مکتبر که معلوم نیست چه کس است و بهر صورت وی در سنین پیری این حدیث را روایت کرده است شکی نیست که او در حال اختلاف حواس بوده است. مضمون حدیث: حضرت عنه السلام به ابویمن فرموده است: که همه کس بشفاعت پیغمبر محتاج است و ما درباره شیعیان خود شفاعت می‌کنیم.

حدیث شانزدهم: از محمد بن سنان غالی و کذاب مشهور است که ما احوال او را قبلاً آوردیم. خلاصه مضمون حدیث آنست که پیغمبر خدا فرمود: خدا بمن پنج چیز عطا کرده است که از آن جمله شفاعت است و از جمله حلیت غنائم که ما کذب مضمون آن را در کتاب خمس آورده‌ایم.

حدیث هفدهم: از علی بن حکم و او از ابان از محمد بن الفضیل الرزقی روایت کرده است. علی بن حکم در کتب رجال حالش مجهول هم چنین ابان.

اما محمد بن الفضیل الازرق: شیخ طوسی در رجال خود ص ۳۶۰ او را ضعیف شمرده است و در ص ۳۸۹ او را بغلو متهم کرده و در خلاصه علامه ص ۲۵۰ او را ضعیف شمرده است. در نقد الرجال ۳۲۷ نیز او را ضعیف و غالی دانسته

است. مضمون حدیث آنست که امیر المومنین فرمود: بهشت هشت در دارد از یک در پیغمبران و محبان وارد می‌شوند و من در کنار صراط ایستاده به شیعیان دعا می‌کنم و، و، و.

حدیث هجدهم: از فحام از منصوری روایت شده است و از هیچ کدام نامی در کتب رجال بعنوان وثاقت یا ضعیف نیامده است. بنابر این حدیث مجهول است. به تفنیح المقال ۳۱۰/۱ مراجعه شود. خلاصه مضمون حدیث آنست که در روز قیامت بر رسول خدا گفته می‌شود: که تو را در پاداش محبان اهل بیت قدرت است.

حدیث نوزدهم: از اسمعیل بن علی الدعبل از محمد ابراهیم بن کثیر روایت شده است که از هیچ کدام نامی در کتب رجال نیست که اینان بر ابونواس شاعر هرزه سرای هزار و یکشب که در شعر خود سرود: «صلی الله علی لوط و شیعته».

در مرض موت او وارد شدند و عیسی بن موسی الهاشمی به او گفته است: یا ابا علی تو در آخرین روز عمر خود در دنیا و اولین روز خود در آخرت هستی و بین تو و خدا گناहانی است پس توبه کن بسوی خدا (ابونواس در شرب خمر و لواط معروف زمان خود بوده است). ابونواس گفت: مرا تکیه دهید پس همینکه نشست گفت: مرا از خدا

می‌ترسانید همانا حماد بن سلمه از ثابت بنانی از انس رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است که آن حضرت فرمود: برای هر پیغمبر شفاعتی است و من شفاعت خود را برای مرتکبین کبایر از امت پنهان کرده‌ام آیا شما خیال می‌کنید من از آنها نیستم؟ (پس چرا از خدا بترسم). آری باید چنین حدیثی را راویانی چون ابونواس روایت کنند! راویان این روایت هیچکدام امامی نیستند هر چند حماد بن سلمه ممدوح میزان الاعتدال است، و ثابت بنانی نیز مشترک است در بین چند شخصیت. اما اولین راوی آن خود ابونواس است که شرب خمر و لواط معروف است و همین روایت نیز حاوی این معنی است. و مضمون روایت نیز بر خلاف قرآن مجید و روح اسلام و تعلیم جمیع انبیاء و اولیا است. اگر بنا باشد که مرتکبین کبایر

هر گونه گناهی را مرتکب شدند، شفاعت پیغمبر برای آنها ذخیره شده باشد پس دین و شریعت یعنی چه؟ در خباثت ابونواس که حتی بقیامت هم عقیده نداشته است ما ان شاء الله در جای دیگر از این کتاب سخن خواهیم گفت. در مذمت او همین بس که حضرت صلوات الله علیه او را ابونواس باطل می خواند (الکنی واللقاب)

حدیث بیستم: از عیون اخبار الرضا از احمد بن ابی جعفر البیهقی از علی بن جعفر البیهقی از علی بن جعفر المدنی از علی بن محمد بن مهرویه القزوینی از داود بن سلیمان از حضرت رضا علیه السلام از پدرانش روایت شده است که رسول خدا صلوات الله علیه فرموده است: چون روز قیامت شود ما متولی حساب شیعیان خود می شویم و مظلومه‌ای که بین آنها و مردم است از آنها خواهش می کنیم بما بخشیده می شود و حقوقی که بین ما و شیعیان ماست ما بعفو و بخشش سزاوارتریم. یعنی دستگاه آفرینش مسخر، و مسخره اراده‌ی رفیق‌بازان مخصوصی است!!

مضمون این حدیث مضمون همان حدیث آیت الله العظمی است. با این تفاوت که این از رسول خدا است و آن از حضرت کاظم و راویان این حدیث از حضرت رضا تا امیر المؤمنین از معصومین‌اند واقعاً چه حدیث خوبی است برای مغرورین و مخربین دین اسلام زیرا باب هر گونه جرأت و معصیت را باز می کند و برای خرابی دین از صد هزار سپاه مؤثرتر است.

اما از رجال سند این حدیث از احمد بن ابی جعفر البیهقی و علی بن جعفر البیهقی. و علی بن جعفر المدنی اصلاً نامی در کتب رجال نیست و فقط نام علی بن مهرویه القزوینی در [۱۳۰/۲] تنقیح المقال آمده است حال او مجهول است و داود بن سلیمان را نیز در ۴۱۰/۱ وحید بهبهانی عامی دانسته است. وی یکی از عامیان است و علی بن مهرویه القزوینی نیز از روای عامه است شاید آنها نیز از عامه باشند در میزان الاعتدال ۸/۲ گفته است: داود بن سلیمان الجرجانی الغازی از حضرت علی بن موسی علیه السلام و غیر او روایت می کند. یحیی بن معین او را تکذیب کرده و ابو

حاتم او را نمی‌شناسد، و بهر حال او شیخی بسیار دروغگو است. کتابی دارد که آن را بر حضرت رضی الله عنه بدروغ وضع کرده است. از این نسخه علی بن محمد بن مهرویه قزوینی روایت می‌کند و صدوق از او نقل و روایت می‌کند. معلوم می‌شود این هم از احادیثی است که صدوق و کذابین برای شیعیان هدیه آورده است و چون داود بن سلیمان مسلماً از مخالفان است چنین رساله‌ای مشحون به کذب و کفر ساخته و آن را به حضرت رضی الله عنه نسبت داده است. و گرنه هر گاه چنین حدیثی راست باشد. پس دیگر بعث رسل و انزال کتب یعنی چه؟ آنگه چه قرابت و نسبتی بین خدا و شیعیان است که با بندگان دیگر خدا نیست آیا ضلالت از این واضحتر؟ و چه بسا که مذهب نصرانیت را در جعل این حدیث دستی پنهان یا آشکارا باشد.

حدیث بیست و یکم: اصلاً سند ندارد و مضمون آن مضمون حدیث چهارم است که گذشت.

حدیث بیست و دوم: از ابی ولاد (حفص بن یونس) روایت شده است و او از میسر نقل کرده است و هر دوی آنها حالشان مجهول است. به [تنقیح المقال: ۳۵۶/۱ و ۲۶۲/۳] مراجعه شود. مضمون آن هم مربوط بشفاعت نیست بلکه بحقوقی است که مردی بمومنی دارد و آن حقوق موجب نجات او می‌شود. این حدیث در چاپ جدید بحار الانوار بشماره ۲۶ می‌باشد.

حدیث بیست و سوم: از محمد بن خالد و او از نصر و او از یحیی خلبی و او از ابی المعزا از ابی بصیر از علی صانع روایت کرده است. و ابن الغضائری درباره او فرموده است: «محمد بن خالد البرقی حدیثه يعرف وینکر و یرون من الضعفاء و یعتمد علی المراسیل». [تنقیح المقال: ۱۱۳/۳ و در رجال ابن داود ص ۵۰۳] او را در

ردیف مجروحین و مجهولین آورده است و وی را از ضعفا در قسم دوم شمرده است. مضمون حدیث آن است که مؤمن برای دوست خود شفیع می‌شود مگر اینکه ناصبی باشد که شفاعت پیغمبر هم درباره او فائده ندارد. اگر این شفاعت در دنیا

باشد صحیح است اما در آخرت شفاعت نیست.

حدیث بیست و چهارم: از سعدان بن مسلم است که ما هویت او را در حدیث منتخب آیت الله آوردیم که او را مهمل شمرده‌اند و گفته‌اند او ضعیف است و موثق نیست و سعدان آن را از معاویه بن وهب روایت کرده است و معاویه حالش مجهول است [تنقیح المقال: ۲۲۶/۳]. مضمون حدیث: آن است که حضرت صادق فرمود: شفاعت ما در حق شیعیان ما رد نمی‌شود.

حدیث بیست و پنجم: نیز از سعدان است و مضمون حدیث نیز همان حدیث بیست و چهارم است چنانکه بارها گفته‌ایم شفاعت یعنی استغفار برای مؤمن از طرف فرشتگان و پیغمبران و اولیاء در دنیا صحیح است.

حدیث بیست و ششم: نیز همان حدیث بیست و چهارم است اما روایت آن از محمد بن الفضیل است محمد بن الفضیل همان است که ضعف و غلو او در ذیل حدیث هفدهم گذشت.

حدیث بیست و هفتم: نیز از همین محمد بن الفضیل است و مضمون حدیث تفسیر ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ﴾ است که حضرت صلوات الله عليه وآله فرموده است: ما آن شفیعیانیم.

حدیث بیست و هشتم: از قاسم بن محمد و از علی بن ابی حمزه روایت کرده است مضمون حدیث مضمون حدیث یازدهم است. قاسم بن محمد طبق تصریح ارباب رجال واقفی بوده است و هیچیک او را توثیق نکرده‌اند و جمیع فقهاء روایت او را رد کرده‌اند و بر او طعن زده‌اند. [تنقیح المقال: ۲۴/۳] قسم دوم قاسم بن محمد از علی بن ابی حمزه روایت می‌کند.

و علی بن ابی حمزه همان ملعونی است که ما در ذیل حدیث هشتم شرح حال نکبت مآل او را آوردیم.

حدیث بیست و نهم: از حمزه بن عبدالله روایت شده که شرحی از آن در کتب رجال نیست او از ابو عمیره روایت کرده است ابو عمیره کنیه رشید بن مالک السعدی است و وی از اصحاب رسول خدا ﷺ است و چنین کسی از حضرت باقر روایت نمی‌کند. فصل الکنی ص ۲۸ می‌نویسد: «لم أعرف اسمه ولا حاله». پس حدیث مجهول است و مضمون آن هم چیزی نیست. «قال أبو جعفر: إن لرسول الله شفاعة». یعنی برای رسول خدا یک نوع شفاعتی هست، نه تنها رسول الله بلکه بسیاری چنین است.

حدیث سی ام: از ابان از اسد بن اسمعیل از جابر بن یزید جعفی روایتی است که حضرت ابوالقاسم رحمته الله بجابر فرموده است از دشمنان ما کمک نخواه. اسد بن اسمعیل طبق ۷/۱ تنقیح المقال مجهول است. و مضمون حدیث چندان ربطی شفاعت کذائی ندارد.

حدیث سی و یکم: از ابو فضاله از حسین بن عثمان از ابو حمزه روایت شده است. ابو فضاله کنیه ثابت بن اسلم بنانی است که از اصحاب رسول الله ﷺ بوده و در رکاب امیر المؤمنین رحمته الله در صفین کشته شده است و روایت چنین کسی بواسطه حسین بن عثمان از ابو فضاله دیگری در اصحاب ائمه وجود ندارد اما بر طبق تصریح تنقیح المقال ۱۸۸/۱ صاحب المطاوی ثابت را جزو ضعفاء شمرده است و صاحب ذخیره در ذکر او اهمال کرده است و روایت بمعصوم نمی‌رسد و قول ابو حمزه است، مضمون حدیث ابو حمزه گفت است: رسول خدا را در امتش شفاعت است. البته رسول خدا ﷺ مأمور بشفاعت امت است که «استغفرهم واستغفر لذنوبک وللمؤمنین».

حدیث سی و سوم و سی و چهارم: از عامه است و مضمون آنهم چیز قابل ذکری نیست.

حدیث سی و پنجم: از تفسیر امام است که ما بی اعتباری و ضعف و کذب و جعل آنرا در این کتاب قبلاً آورده‌ایم.

حدیث سی و ششم: همان حدیث چرند تفسیر عیاشی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز قیامت می‌شاید بدرب خانه خدا و حلقه در راه می‌زند و خدا می‌گوید کیست که در را می‌زند؟ تا آخر. و ضعف این تفسیر بر عقلا و مطلعین پوشیده نیست.

حدیث سی و هفتم و سی و هشتم و سی و نهم: نیز از تفسیر عیاشی که سند مسلسل ندارد و قابل اعتناء نیست. این حدیث در چاپ جدید حدیث ۴۶ است (الدهستانی).

حدیث چهلم: از یحیی بن محمد بن الحسن الجوابی از جامع بن احمد از علی بن الحسین بن عباس الصدلی از احمد بن محمد بن ابراهیم الثعالبی از یعقوب بن احمد السری است که از هیچکدام نامی در کتب رجال شیعه نیست و یعقوب از محمد بن عبدالله بن محمد روایت می‌کند و این شخص اگر مجهول نباشد محمد بن عبدالله بن محمد بن عبدالله است که نجاشی او را ضعیف شمرده است او از احمد بن عامر بتوسط عبدالله روایت کرده است و احمد بن عامر در [تنقیح المقال: ۱/۶۳] مجهول الحال است و احمد از پدرش عامر بن سلیمان بن صالح روایت کرده است و از این شخص نامی در کتب رجال نیست. پس این حدیث از هر جهت مجهول و بی اعتبار است.

مضمون حدیث آنست که حضرت صلی الله علیه و آله فرموده است: پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود:

چهار نفرند که من شفیع ایشانم گرامی دارندگان ذریه‌ی من...

حدیث چهل و یکم: از محمد بن العباس از احمد بن هوزه از ابراهیم بن اسحاق از عبدالله بن حماد از عبدالله بن سنان. محمد بن العباس در کتب رجال مجهول الحال است ۱۳۵/۳ تنقیح المقال. احمد بن هوزه نیز مانند اوست. [تنقیح المقال: ص ۹۹/۱. ابراهیم بن اسحاق را شیخ طوسی در رجال خود ص ۴۵۱ ضعیف شمرده

است و در الفهرست: ص ۲۹] نوشته است: «إبراهيم بن إسحاق أبو الإسحاق النهاوندي كان ضعيفا في حديثه متها في دينه». علامه در خلاصه ص ۱۹۸ دوم نوشته است: «ابراهيم بن اسحق.. كان ضعيفاً في دينه وفي مذهبه ارتفاع وأمره مختلط لا أعمل على شيء مما يرويه..». او هم در حدیث ضعیف و هم در دین متهم و هم در مذهبش ارتفاع و غلو است و امر او در هم و برهم است و من بدان چه او روایت می‌کند عمل نمی‌کنم.

ابراهیم از عبدالله بن حماد روایت می‌کند: ابن الغضائری درباره او می‌فرماید: «عبد الله بن حماد أبو محمد الأنصاري نزل قم لم يرو عن أحد من الأئمة وحديثه يعرف تارة وينكر أخرى». یعنی: ابو محمد انصاری بقم نزول کرد از هیچ یک از امامان روایت نمی‌کند و حدیث او گاهی خوب و گاهی زشت است، عبدالله بن حماد از عبدالله بن سنان خزانه‌دار روایت می‌کند وی خزانه‌دار منصور در امتعه است.

مضمون آن حدیث آیت الله العظمی است که روز قیامت حساب شیعیان با ماست در چاپ حدیث ۵۴ است.

حدیث چهل دوم: با همین سند تا عبدالله بن حماد از محمد بن جعفر از حضرت شناختیم و ناشناخته محمد بن جعفر است محمد بن جعفر فرزند حضرت عليه السلام است شیخ معبد در ارشاد فرموده است: که او نقل به مذهب زیدیه بوده و عقیده داشته است امام زمان کسی است که با شمشیر خروج کند و خود او در زمان مأمون در سنه ۱۹۹ خروج کرد و زیدیه او را متابعت کردند او مردم با بخود خواند و ادعای خلافت کرد و در کشف الغمه گفته است: از کسانی که درباره حضرت موسی بن جعفر شکایت در نزد هارون کرد از خویشان او بود که برادر آنجناب بود. و در عیون اخبار الرضا آمده است که هر گاه در نزد حضرت عليه السلام

نام محمد بن جعفر برده می‌شد حضرت می‌فرمود: من عهد کردم بر خود که در زیر سقفی که بر من و او سایه افکند ننشینم. محمد بن جعفر بر هارون وارد شده و بر او بخلافت سلام داد و گفت: من خیال نمی‌کردم که در زمین دو خلیفه باشد تا اینکه دیدم برادرم موسی بن جعفر را که بر او هم بخلافت سلام می‌دادند.. در کتاب عیون اخبار الرضا آمده است که او خروج کرد و خود را امی المؤمنین خواند حضرت رضا به او فرمود با این عمل تکذیب پدر و برادر خود را مکن، و زشتی داستان خلافت او در تاریخ مسطور است.

حدیث چهل و سوم: از محمد بن سنان و او از ابن مسکان روایت کرده است: چون محمد بن سنان را در ذیل حدیث منتخب آیت الله العظمی معرفی شد که او ضعیف و غالی است بهمان اکتفاء کردیم. مضمون حدیث او آن است که حضرت فاطمه علیها السلام در کنار جهنم می‌ایستد و محبان و دوستان خود را نجات می‌دهد. حدیث ۵۸ چاپ جدید.

حدیث چهل و چهارم: از سهل بن احمد روایت شده است و سهل بن احمد همان است که ابن الغضائری درباره او فرموده است: که «کان یضع الأحادیث و یروی عن المجاهیل». [تنقیح المقال: ۷۴/۲] و عقیقی نیز او را چنین معرفی کرده است: «کان واقفياً غالیاً». او واقفی بوده است یعنی ائمه بعد از او حضرت کاظم را قبول نداشته است و هم غالی بوده است. مضمون حدیث آنست که در روز قیامت چگونه منبرهای نور برای رسول الله و امیر المؤمنین و اولاد پیغمبران و حسنین نصب می‌شود و فاطمه زهرا علیها السلام چگونه وارد محشر می‌شود و درب بهشت خدا به او چگونه خطاب می‌کند که چرا معطلی داخل بهشت شو و او می‌خواهد که محبان خود را داخل بهشت کند و سر انجام خود را داخل بهشت می‌کند. در این روایت در بحار نامی جز از سهل نیست و سهل را در تمام کتب رجال ضعیف و غالی شمرده‌اند.

[رجال ابن داود: ص ۴۶۰ در قسم ضعفا. نقد الرجال: ص ۱۶۴ او کسی است که تفسیر امامرا نیز وضع کرده است. قاموس الرجال: ۳۲/۵].

حدیث چهل و پنجم: از تفلیسی از ابو العباس بن الفضل بن عبدالمکمل روایت شده است. تفلیسی لقب بشر بن بیان است و او در [تنقیح المقال: ۱۷۲/۱ مجهول و در ص ۲۰] (لا وجود له) است و اگر مراد از تفلیسی بیان بن حموان باشد حال او مجهول است [۱۸۵/۱ تنقیح المقال]. و اگر مراد شریف بن سابق باشد وی بقول غضائری ضعیف و مضطرب الامر است و بقول صاحب [تنقیح المقال: ۸۴/۲] «کلهم یتسالمون علی ضعف الرجل». یعنی: «همه آنها می‌رجال در ضعیف بودن این مرد موافق هستند». مضمون حدیث آنست که دشمن وقتی به بینند یکی از شما شفاعت می‌کند از دوست خود و می‌گویند: ﴿فَمَا لَنَا مِنْ شَلْفِيعِينَ ﴿۱۳۰﴾ وَلَا صَدِيقٍ حَمِيٍّ ﴿۱۳۱﴾».

حدیث چهل و ششم: دارای مضمون صحیح است که موافق قرآن است. و او آن است که حضرت ﷺ می‌فرماید: «واعلموا لیس یغنی عنکم من الله أحد من خلقه شیئا لا ملک مقرب ولا نبی مرسل ولا من دون ذلك». چنانکه قبلاً گذشت یعنی: «بدانید که هیچکس از مخلوقات الهی شما را از خدا کفایت نمی‌کند نه فرشته مقرب و نه پیغمبر مرسل و نه کس دیگر».

حدیث چهل و هفتم: بدون سند از ابن عباس روایت شده است و چون سابقاً ابن عباس را شناخته‌ایم و این حدیث نیز بدون سند است لذا متروک است.

حدیث چهل و هشتم: از احمد بن ادریس از حنان روایت شده است حنان بن سدیر بر طبق معرفی کتب رجال واقفی مذهب بوده است [رجال کشی: ص ۴۶۵]

رجال ابن داود در ردیف مجهولین و مجرحین و ضعفاء ص ۴۵۰. «إنه واقفي»). در [رجال علامه ص ۲۱۸] او را واقفی شمرده است و از قول شیخ طوسی آورده است که شیخ گفته است: «إنه ثقة وعندي في روايته توقف..». که معلوم نیست این عقیده شیخ است. یا عقیده خود علامه که در روایت او توقف دارد هر چند ظاهر آن است که این عقیده شیخ طوسی است، نجاشی علیه الرحمه در رجال خود ص ۱۱۳ او را غیر ثبت خوانده است و بقول [تنقیح المقال: ۳۸۱/۱] صاحب تنقیح گفته است: «حنان ضعيف لأنه كيسانى». و تمام علمای رجال نوشته‌اند که او حضرت عبدالله بن عمر بن الخطاب را درک نکرده است مع هذا و این حدیث را از آن حضرت روایت کرده است که می‌گوید: (سمعت أبا جهمراً) که معلوم می‌شود حدیث از بیخ دروغ است.

مضمون حدیث اینست که حضرت عبدالله بن عمر بن الخطاب فرمود: از مخالفین حاجت نخواهید تا وسیله‌ای شود برای آنها در روز قیامت تا برسول خدا متوسل شوند، یا بما متوسل شوند و ما را بزحمت اندازند.

حدیث چهل و نهم: نیز با همین سند و نزد یک بهمین مضمون است و اعتبار ندارد.

حدیث پنجاهم: از ابن عبدون (احمد بن عبدالواحد است) درباره او در [تنقیح المقال: ۶۶/۱] گفته است: «لم يرد في الرجل توثيق صريح». یعنی: «از هیچ یک از علمای رجال در باره او توثیق صریحی صادر نشده است». او از ابن زبیر روایت کرده است که او را وحید بهبهانی غالی خوانده است. او از علی بن فضال روایت کرده است. علی بن فضال از بدنامترین رجال حدیث است که ما قبلاً او را معرفی کرده‌ایم و سایر رجال این حدیث که نامی از آنها در کتب رجال نیست. پس حدیث از حیث سند از بی اعتبارترین احادیث است.

مضمون حدیث آنست که شیعیان علی را سبک شمارید که یکی از آنها شفاعت می‌کند بعدد قبیله معد و مضر. و این معنی ممکن است با تأویلی درست آید.

حدیث پنجاه و یکم: از تفسیر قمی است و آن از تفسیر فرات روایت کرده است بدون سند ولی ظاهراً این اشتباه است و در تفسیر قمی این حدیث سند دارد و در تفسیر فرات بی سند است. در تفسیر قمی ص ۴۷۳ چاپ قدیم این حدیث از ابراهیم بن هاشم از حسن بن محبوب از ابی اسامه از امام جعفر عَلَيْهِ السَّلَامُ روایت شده است. در این روایت ابی اسامه زید الشحام است که هر چند در نزد اکثر ارباب رجال ممدوح است لکن غضائری او را در حدیثی که ممدوح شمرده اند ضعیف دانسته است و چون این حدیث را علی بن ابراهیم بن هاشم روایت کرده است که در نزد بسیاری از علمای رجال توثیق نشده است.

و مضمون حدیث نیز آن است ابراهیم در نزد بسیاری از علمای رجال توثیق نشده است. و مضمون حدیث نیز آن است که در روز قیامت چون ما و شیعیان ما شفاعت می‌کنند دیگران نیز آرزو می‌کنند: ﴿فَمَا لَنَا مِنْ شَفِيعِينَ﴾ (۱۱۱) وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ (۱۱۲). یعنی چرا برای ما کسی از شفاعت کنندگان نیست؟

حدیث پنجاه و دوم: یکی از روایتش علی بن فضال است که ما او را قبلاً معرفی کرده ایم و باقی روایتش نیز مجهول و مهمل اند.

مضمون حدیث آنست که محبان ما به بهشت می‌روند و ناصبین بر ما می‌گویند: ﴿فَمَا لَنَا مِنْ شَفِيعِينَ﴾ (۱۱۳) وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ (۱۱۴). که با شرحی که در خصوص شفاعت خواهد آمد صحیح است.

حدیث پنجاه سوم: همان حدیث رسوائی است که آیت الله العظمی آنرا انتخاب کرده است و ما در صفحات قبلی سند ضعیف آنرا آوردیم.

حدیث پنجاه و چهارم: از محمد بن القاسم و او معنعناً از بشر بن شریح البصری روایت کرده است. اگر محمد بن القاسم الاسترابادی باشد محمد بن القاسم را بنا بر نقل

تتقیح المقال غضائری در رجال خود چنین تعریف کرده است: «ضعیف کذاب». و او همان است که تفسیر امام را وضع و جعل کرده است، اگر نه محمد بن القاسم بن عبید و بشر بن شریح هیچکدام را در کتب رجال نامی نیست و حدیث مجهول و نامقبول است. در تفسیر فرات نام بشر نشر است. و بهر صورت مجهول است.

مضمون حدیث تفسیر آیه شریفه: ﴿وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ﴾ [الضحی: ۵]. که مراد از آن شفاعت است.

حدیث پنجاه و پنجم: از تفسیر امام نقل شده است و ما در صفحات قبل بی‌اعتباری این تفسیر ننگین را آوردیم.

حدیث پنجاه و ششم: عمار ساباطی روایت شده است عمار ساباطی فطحی مذهب است. کاشف الرموز فرمود است: «عمار فطحی لا أعمل علی روایت». یعنی: «عمار فطحی مذهب که من بر روایت او عمل نمی‌کنم». و شیخ طوسی در روایت سهو در نماز مغرب فرموده است: «هُوَ فَطْحِي مَلْعُونٌ مِنَ الْكِلَابِ الْمَمْطُورَةِ». یعنی: «او از سگان باران خورده است».

مضمون حدیث یکی از شیعیان شفاعت می‌کنند. مثل ربیع و مصر (دوقبیله عرب). حدیث پنجاه و هفتم: از دعوت رواندی از سماعه بن مهران روایت شده است و شیخ صدوق گفته است من بروایت سماعه فتوا نمی‌دهم و با اینکه او در زمان حضرت صادق فوت نموده در سال ۱۴۵ ولی وی این روایت را از حضرت کاظم آورده است.

مضمون حدیث آن است که در روز قیامت هیچ ملک مقرب و نبی مرسل و مومن ممتحنی نیست مگر اینکه محتاج شفاعت محمد صلی الله علیه و آله و علیهم السلام است.

حدیث پنجاه هشتم: از تفسیر امام است که ما بی‌اعتباری آن را کراراً یادآور شدیم. مضمون حدیث نیز چرند است زیرا می‌گویند شیعه علی در روز قیامت

می‌آید در حالیکه کفه سیئات او از کوه‌های بلند و دریا‌های سیار بزرگتر است آنگاه گناهان او بخشیده می‌شود به ثواب نفسی از نفس‌های عَلَى رَأْسِهِ که در فراش رسول الله ﷺ خوابیده است او چیزهای دیگر که از چنین تفسیر مجعول و دروغی باید انتظار داشت.

حدیث پنجاه و نهم: از تفسیر عیاشی است که ضعف آن قبلاً مذکور شد. مضمون آن نیز مربوط به موضوع نیست و سخن از صرف و عدل و نافله و فریضه است که قبول نمی‌شود.

حدیث شصتم: نیز از تفسیر عیاشی است و سندی ندارد. مضمون آنهم اینست که ابان بن تغلب گفته است از حضرت عَلَى رَأْسِهِ شنیدم که مؤمن شفاعت می‌کند در اهل بیت خود حتی در خادم خود. و در بحث حقیقت و شفاعت این معنی روشن خواهد شد که اگر مؤمن در حیات خود درباره کسی استغفار نمود همین استغفار در قیامت شفاعت مجسم خواهد شد.

این شصت حدیث است که علامه مجلسی آن را در بحار الانوار در باب شفاعت جمع آوری کرده است. و چنانکه ملاحظه فرمودید حتی یک حدیث صحیح هم در میان تمام این شصت حدیث نبود هر چند اگر شصت حدیث آن هم صحیح بود چون مضامین اکثر آنها مخالف قرآن است اصلاً قابل اعتبار نبود مع هذا ببینید که مضلین و دجالان به اغوای شیطان در این موضوع چه کرده‌اند؟ و چه حدیثها و بچه حدیثها و داستان‌ها و خواب‌ها و خیال‌ها از آن ساخته‌اند و کتاب خدا و دین خدا را چگونه متروک و مهجور کرده و بیم و انذار رسول الله ﷺ را چگونه بی‌اثر کرده و از کار انداخته‌اند؟ توضیح اینکه در باب شفاعت در چاپ جدید بحار پیش از رقم شصت ردیف کرده‌اند لیکن بعضی از آن رقمها حدیث نیست و بعضی حدیث بی‌سند است لذا ما بدین شصت حدیث پرداختیم.

شفاعت و حقیقت آن

قبلاً از نظر مطالعه کننده محترم گذشت که شفاعت به این معنی که شخص مقربی در در بزرگی از شخص مجرمی شفاعت کند که در کیفر او تخفیف داده شود یا از گناه او صرف نظر کنند یک عادتی بوده که از دوران سلاطین جبار و متکبرین روزگار بیادگار مانده است و هرگز با نظام جهان هستی که در تحت اراده و مشیت پروردگار علیم اداره می‌شود مناسب و سازگار نیست. بلکه نسبت بساحت اقدس ربوبی یک نوع جسارت و جهالت و بعبارت ساده‌تر خدانشناسی است، زیرا قیاس آن مع الفارق و نامربوط است. در شفاعت خواستن از پیغمبر و امام به پروردگار علامه یک نوع جسارت و گستاخی است که شریعت مطهره اسلام از آن منع فرمود است چنانکه در کتاب [البدایة والنهاية أبو الفداء ۱۰/۱] چنین آمده است... «عن جبير بن محمد بن جبير بن مطعم عن أبيه عن جده قال: أتى رسول الله أعرابي فقال: يا رسول الله! جهدت الأنفس وجاعت العيال ونهكت الأموال وهلكت الأنعام فاستق الله بنا فإننا نستشفع بك على الله ونستشفع بالله عليك، قال رسول الله صلى الله عليه وآله: ويحك أتدري ما تقول؟ وسبح رسول الله فما زال يسبح حتى عرف ذلك في وجوه أصحابه ثم قال: ويحك أنه لا يستشفع بالله على أحد من خلقه شأن الله أعظم من ذلك». یعنی: «جبير بن محمد بن جبير بن مطعم از پدرش از جدش روایت می‌کند که اعرابی خدمت رسول الله آمد و عرض کرد: یا رسول الله صلى الله عليه وآله جانها بجان آمد و خانواده‌ها گرسنه ماندند و اموال نابود شد و چهارپایان هلاک شدند پس تو از خدا برای ما باران بخواه زیرا ما تو را شفیع بر خدا گرفته و خدا را بتو شفیع می‌کنیم، رسول خدا فرمود: وای بر تو آیا می‌فهمی چه می‌گویی؟ و رسول خدا به بتسبیح پرداخت و همواره خدا را تسبیح می‌گفت تا جائیکه این معنی در چهره‌های اصحاب شناخته می‌شد آنگاه فرمود: وای بر تو خدا را در نزد هیچیک از آفریده‌های او شفیع نتوان آورد شأن خدا خیلی بزرگ‌تر

است از این چیزها». شفاعتی که در زمان سلاطین جبار متکبرین روزگار در دربارشان انجام می‌گرفت چند جهت داشت:

۱- مجرم عملی که انجام داده بود در عیب آن سلطان علم نداشت و از وقوع آن جرم اطلاعی نداشت.

۲- جرم مجرم هرگاه فاش می‌شد و بمحضر سلطان می‌کشید کیفر آن از طرف سلطان بر طبق نظر و دلخواه او تعیین می‌شد و قاعده‌ی صحیحی نداشت و قانون معلومی نبود!

۳- مجرم هیچگونه وسیله‌ای برای تبرئه‌ی خود نمی‌یافت زیرا نمی‌توانست خود از خویشتن دفاع کند برای آنکه قدرت و حشمت و غضب سلطان به او اجازه هیچگونه دفاعی نمی‌داد و بسا که بی‌گناهی بجرم متهم می‌شد و چون وسیله‌ی دفاع نداشت محبوس و یا مقتول می‌شد.

۴- اگر مجرم بصاحب جاهی که در نزد سلطان مقرب بود دست می‌یافت و آن صاحب جاه در شفاعت او برای خود نفعی تصور می‌کرد که ارزش آن بیش از سنگینی خواهش از سلطان بود در نزد سلطان از مجرم شفاعت می‌کرد و اگر چنین ارزشی نداشت (ارزش مادی یا معنوی) شفاعت نمی‌کرد.

۵- شفیع در نزد سلطان متعذر بعذرهایی می‌شد از قبیل اینکه این شخص چنین جرمی را مرتکب نشده و قضیه بر خلاف واقع بعرض سلطان رسیده است یا اینکه مجرم شخص مغرضی نبوده و از روی جهل و نادانی یا بدون اراده این جرم از او صادر شده، یا این که از این مجرم برای شخص سلطان یا مملکت در آینده منافعی انتظار می‌رود، سلطان را قانع و راضی بشفاعت خود می‌نمود.

۶- سلطان اگر از شفیع این شفاعت را قبول می‌کرد از جهت آن بود که اطلاع کامل بر قضیه نداشت و احتمال یا یقین داشت که آنچه شفیع در بی‌گناهی مجرم می‌گوید صحیح است و مجرم واقعاً گناهی ندارد یا اینکه تصور

می‌کرد که اگر شفاعت شفیع را قبول نکنند او را از خود دلخور و ناراضی کرده است و ممکن است نارضایتی او بر سلطان گران تمام شود و در آینده نفعی که از شفیع انتظار دارد بدست نیاید یا ضرری از طرف او متوجه سلطان شود لذا ناچار شفاعت او را می‌پذیرفت.

۷- نتیجه این شفاعت آن می‌شد که مجرم از کیفر نجات میافت و در نتیجه این شفاعت مقوله آن شخص مقرب که شفیع شده بود احترامش در نزد مردم زیادتر می‌شد و به او کرنش بیشتر می‌کردند اما بهمان اندازه عظمت و قدرت سلطان در نزد مردم کاهش می‌یافت زیرا معلوم می‌شد که سلطان در کشور خود مبسوط الید بتمام معنی نیست و قدرت نهائی هم هست که مانع قدرت مستقله او می‌شود...

با این کیفیت مجرمین هم از شفیع بیشتر راضی می‌شدند تا از سلطان و محبت شفیع در قلبشان بیش از محبت سلطان جای می‌گرفت. زیرا آنچه مانع کیفر ایشان شد قدرت شفیع بود به قدرت سلطان. شما پیش خود این هفت جهت را در شفاعت با اراده و مشیت و قدرت خالق عالم بسنجید و ببینید آیا ممکن است یکی از آن جهت در دربار خداوندی راه داشته باشد؟!.

آیا خدا از وقوع جرم بی‌خبر است؟ یا دستگاه خلقت بدون حساب و کتاب است یا مجرم و گناهگار خود بدربار پروردگار راه ندارد؟ در حالیکه می‌فرماید: ﴿فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ﴾ [البقرة: ۱۸۶]. یعنی: «همینکه خواننده‌ای مرا بخواند او را بزودی اجابت می‌کنم».

یا شفاعتی که غالبان و جاهلان برای روز قیامت ساخته‌اند احتیاجی بمجرمین دارند یا آنان نسبت به خلق خدا از خدا مهر بان تراند؟! در صورتیکه حتی محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام که بعقیده اینان بمردم با شیعیان خود علاقه زیادی دارند آن علاقه و محبت نسبت بعلاقه‌ای که خدا به بندگان خود دارد هر چه باشد کمتر از قطره‌ای در

مقابل دریائی است یا شفیعی می‌توانند قضیه را بخدا بر خلاف آنچه خدا می‌داند حالی کنند؟ یا خدا از شفیعان حسابی می‌برد و به آنان احتیاجی دارد؟! یا از ملولی آنها بخود ضرری متوجه می‌بیند؟ و از آن بیم‌ناک است و ناچار بشفاعت آنها تن در می‌دهد؟ یا در آن حکمتی است؟! هر چه در این باره بخدا نسبت داده شود کفر است «تعالی الله عما یقول الجاهلون».

یک اشتباه دیگر در مسأله‌ی شفاعت آن است که تصور کرده‌اند نتیجه شفاعت نجات از عذاب جهنم و دخول در بهشت است مثلاً مانند دنیا است که گاهی مجرمی را که مستحق کیفر گناهی می‌دانند همینکه شفیع صاحب منزلتی او را در نزد صاحب قدرتی که در صدد اجرای مجازات اوست شفاعت کرد نه تنها از کیفر نجات می‌یابد بلکه گاهی فوق آنچه تصور می‌رود آنقدر عزیز و مقرب می‌شود که بسا باشد که از پای دار داخل قصر سلطنتی شده با مقربان آن صاحب قدرت قرین و همنشین می‌شود. وقوع چنین پیش آمدی هر چند در دنیا کم است ولی ممکن است. گاهی مجرمی بدین کیفیت بقصر سلطنتی راه یابد و از نزدیکان و مقربان سلطان گردد و حتی بصدرات و وزارت هم برسد و این بدان جهت است که اگر فرضاً آن مجرم گناهی را مرتکب شده است که بنظر سلطان جرم بوده است لکن بهر صورت آن مجرم دارای لیاقت و شخصیت دیگر بوده است که همینکه بدستگاه سلطنت راه یافت و برای ابراز لیاقت و شخصیت خود محل مناسبی پیدا کرد شخصیت خود را بظهور رسانید و لیاقت خود را به سلطان فهمانید ارزش آن را پیدا کرد که تا قصر سلطنتی بلکه تا حرمسرای سلطان راه یابد و خود را تا منصب وزارت و صدرات ارتقاء دهد. اما این تصور در شفاعت شافعان روز محشر هیچگونه راه ندارد زیرا آنجا عذاب و ثواب بر حسب لیاقت و شخصیت محصله هر کس است، یعنی ترقی کمال روحی اگر کسی معذب است برای ملکات خبیثه‌ایست که در نفس او حاصل شده است. فرضاً که او را بیاغ بهشت برند از آن هیچگونه لذتی نخواهد

یافت و مانند مریضی است که تمام جهاز هاضمه و دستگاه گوارش و مذاق خود را از دست داده باشد، چنین کسی از دیدن غذاهای لذیذ و مطبوخ که برای تندرستان سالم لذت بخش است چه لذتی خواهد برد؟! و مرد غمگین و پیری که تمام قوای جنسی خود را از دست داده، حتی لمس و بصری هم برای او باقی نمانده است چه لذتی از دیدن چیزهای قشنگ به حاصل می‌شود؟ در قیامت سنت خداوند هیچ کمالی آنی و خلق الساعه بکسی نمی‌بخشد که مجرمی را که گناه تمام مذاق معنوی او را از بین برده است و بجای آن ملکاتی زشت جانشین شده است فوراً او را تبدیل به یک شخص متقی دارای کمالات معنوی کند که در طی سالیان دراز با عبادت و ریاضت جهاز هاضمه‌ی روحش برای بلعیدین غذاهای معنوی بهشتی آماده و حریص و پر اشتها است. مثل معروف بابا طاهر شود که می‌گفت: «أَمْسَيْتُ كُرْدِيًّا وَ أَصْبَحْتُ عَرَبِيًّا». یعنی: «شبانه کُرد بودم و صبح کردم در حالیکه عرب بودم!» نه خیر: چنین طفره‌ای در طبیعت عالم نیست. برای درک و حیازت آن مقام عبادت و ریاضت لازم است و تحصیل چنین کمالات فقط دار دنیاست چنانکه امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: «أَلْيَوْمَ عَمَلٌ وَ لَأَحْسَابٌ وَ غَدَا الْحِسَابُ وَ لَأَعْمَلٌ». یعنی: «امروز در دنیا عمل است و حسابی نیست و فردا (قیامت) حساب است و دیگر جای عمل نیست». [خطبه ۴۲ نهج البلاغه]. دین اسلام دین بود او برهما نیست که برای تحصیل مقام قرب و عروج بمعارج انسانیت و معنویت قائل به نسخ و عودت باشد که انسان برای رسیدن به آن مقام چندین بار بدنیا بیاید و بر گردد! تا سر انجام لایق مقام قرب بوسیله ریاضتها و مشقتها که در این عالم متحمل می‌شود بگردد. نه خیر چنین نیست زندگی در دنیا همین یکدفعه و تحصیل کمالات در همین چند روزه است. هر چه شدی، شد.

دگر هرگز بعالم در نیفتی

چه رفتی از جهان یکباره رفتی

روزی است که انسان آرزو می‌کند اما افسوس که دیگری جای حسرت است و کار تمام: ﴿وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ﴾ [مریم: ۳۹]. یعنی: «(ای محمد)، این مردم را از روز حسرت بترسان از آن وقتی که دیگر کار از کار گذشته است». ﴿حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ﴾ [۹۹] ﴿لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا﴾ [المؤمنون: ۹۸-۹۹]. یعنی: «وقتیکه به یکی آنها موت آید [آن شخص مقصر] خواهد گفت: پروردگار من مرا برگردان بدنیا شاید کار خوبی کنم! نه چنین است، این سخنی است که فقط او می‌گوید». مقامات اخروی به همان درجه‌ایست که انسان در این عالم تحصیل کرده است و خلق الساعه نیست که بشفاعت حاصل شود.

آری نیل مقامات و درجات اخروی خیلی مشکلتر از وصول بمقامات و مناصب دنیوی است. همچون مقامات و ترقیات علمی که آن را نمی‌توان آناً و بغتةً به کسی تفویض کرد بلکه باید سالها زحمت کشید و خون دل خورد تا بدان نائل شد. آری درجات اخروی چنین است که با سالها عبادت و ریاضت می‌توان بمعرفت و مقامات معنوی ارتقا یافت.

چنانکه می‌فرماید: ﴿وَلِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِّمَّا عَمِلُوا﴾ [الأنعام: ۱۳۲]. یعنی: «برای هر کسی همان درجه‌ایست که بوسیله عمل نایل شده است کند». ﴿وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَىٰ﴾ [النجم: ۳۹]. یعنی: «و اینکه انسان را نیست جز آنچه کوشش کند». ﴿وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا سَعِيهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ كَانَ سَعِيهِمْ مَشْكُورًا﴾ [۱۹] ﴿كَلَّا نُمِدُّ هُنُوًّا لَهُمْ وَهُنُوءًا مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَمَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا﴾ [۲۰] ﴿أَنْظُرْ كَيْفَ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ وَلِلْآخِرَةِ أَكْبَرُ دَرَجَاتٍ وَأَكْبَرُ تَفْضِيلًا﴾ [۲۱] ﴿[الإسراء: ۱۹-۲۱]. «و آن کس که سرای آخرت را بطلبد، و برای

آن سعی و کوشش کند- در حالی که ایمان داشته باشد- سعی و تلاش او، (از سوی خدا) پاداش داده خواهد شد. هر یک از این دو گروه را از عطای پروردگارت، بهره و کمک می‌دهیم و عطای پروردگارت هرگز (از کسی) منع نشده است. ببین چگونه بعضی را (در دنیا بخاطر تلاششان) بر بعضی دیگر برتری بخشیده‌ایم درجات آخرت و برتری‌هایش، از این هم بیشتر است!». ﴿وَلِكُلِّ دَرَجَتٌ مِّمَّا عَمِلُوا وَيُؤْتِيهِمْ أَعْمَالُهُمْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ﴾ [الأحقاف: ۱۹]. یعنی: «و همه را برای اعمال که کردند درجاتی است و [خدا پاداش] کارهای آنان را تمام دهد». ﴿يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ﴾ [المجادلة: ۱۱]. ﴿وَمَنْ يَأْتِهِ مُؤْمِنًا قَدْ عَمِلَ الصَّالِحَاتِ فَأُولَئِكَ لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَى﴾ [۷۵-۷۶]. طه: «کسیکه در محضر عدل الهی حاضر می‌شود درحالیکه مؤمن باشد و کارهای خوب انجام داده باشد چنین کسانی برای ایشان درجاتی بسیار عالی است بهشتانی که از زیر قصرها و درختهای آن نهرهای جاری است که در آن همیشه جاویداند اینگونه کرامتها پاداش کسانی است که خود را پاکیزه و شایسته کرده باشد».

و آیات دیگری که مفهوم این معنی است که درجات بهشت و درک لذات آن بقدر استعدادات و کمالاتی است که انسان آن را در دنیا کسب کرده است. این آیات بروشنی می‌رساند که در دستگاه آفرینش گزاف و طفره نیست و حساب آخرت خیلی دقیقتر از حساب دنیا است. اگر در این دنیا تقسیم روزی بتقدیر خدا است اما در آن دنیا هر کس در گرو اعمال خود است. ﴿كُلُّ أَمْرٍ بِمَا كَسَبَ رَهِيْنٌ﴾ [الطور: ۲۱]. یعنی: «هر شخصی در خور و گرو کار خود است». ﴿كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ﴾ [المدثر: ۳۸]. یعنی: «هر نفسی بدانچه کسب کرده مرهون است». فرضا که شفاعتی باشد بوسیله‌ی شفاعت نمی‌توان بدرجات عالی جنت که فقط بطی مقامات

انسانیت بوسیله‌ی عبادت است راه یافت. این کمال باید در نفس انسان بوسیله‌ی علم و عرفان و عبادت و احسان حاصل شده باشد و خلق الساعه نیست. واقعاً جای تعجب است که چگونه شخص عاقل از خود و هدف خلقت خود غافل باشد با اینکه در دنیا بهر مقامی که می‌رسد به آن قانع نشده در صدد احراز مقام دیگر و بالاتر است. با اینکه مقامات دنیا هر چه باشد فانی و هیچ است اما در کسب مقامات اخروی که ابدی و جاوید است مغرور بشفاعت آنچنانی شود که هیچ اصل و پایه‌ای از نظر عقل و شرع ندارد و ساخته و پرداخته اوهام و خیالات غافلان با مکر و شیطنت دشمنان اسلام است که مسلمین را به چنین روز سیاهی نشانند چنانکه مشهود است که امروز هیچیک از احکام حیات بخش اسلام در بین مسلمین نه تنها عملی نیست بلکه از آن حتی نامی در میان مسلمین نیست. چون احکام دفاع، و جهاد، و حکومت، و اتحاد، و اکثر آنچه بنام دین صورت می‌گیرد ساخته و پرداخته غالیان و دجالان است و با انجام آنگونه بدعتها تصور می‌بینند: ﴿قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا﴾ (۱۳) ﴿الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يُحْسِبُونَ أَنََّّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا﴾ (۱۴) ﴿الکهف: ۱۰۳-۱۰۴﴾. یعنی: «بگو: [ای محمد] آیا شما را خبر بدهیم برزیانکارترین کسان؟ کسانی که کارهای انجام می‌دهند؟ آنان کسانی که نتیجه اعمالشان در همین زندگی دنیا هم هیچ و بی‌فائده است و معه‌ذا می‌پندارند که بهترین کارها انجام می‌دهند»!!

حقیقت شفاعت همان است که قبلاً عرض شد که فرشتگان مجول بخیر برای مؤمنین و پاره‌ای برای تمام اهل زمین می‌کشد و در سوره‌ی غافر می‌فرماید: ﴿وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا﴾ [غافر: ۷]. و در سوره‌ی شوری می‌فرماید: ﴿وَالْمَلٰٓئِكَةُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِمَن فِي الْاَرْضِ﴾ [الشوری: ۵]. اما این استغفار و شفاعت آنان در حق تمام مردم جهان نفعی نخواهد داشت جز برای کسانی که پروردگار مهربان از ایشان راضی باشد چنانکه آیه‌ی شریفه ۲۶

سوره ی نجم می فرماید: ﴿وَكَم مِّن مَّلَكٍ فِي السَّمَوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَن يَشَاءُ وَيَرْضَىٰ﴾ ﴿٦٦﴾ [النجم: ۲۶]. یعنی: «چه بسیار از فرشتگان که در آسمانند که شفاعتشان سودی نمی بخشد مگر پس از آنکه خدا اذن دهد برای کسیکه بخواهد و از او راضی باشد». و این شفاعت حتی شامل پیغمبران هم می شود زیرا آنان نیز ﴿لِمَن فِي الْأَرْضِ﴾ اند. و خود آن حضرت از امت چنین خواهش داشت که می فرمود: «إن ربی قد وعدنی درجۃ لا تنال إلا بدعاء أمتی». و چون چنانکه دیدیم و قبلا هم آوردیم فرشتگان آسمان برای عموم اهل زمین خیر خواهی و استغفار می کنند چنانکه در آیه ی ۵ سوره ی شوری می فرماید: ﴿وَالْمَلٰٓئِكَةُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِمَن فِي الْأَرْضِ﴾ [الشوری: ۵].

خبر حمله عرش که فقط برای مؤمنین استغفار می کنند چنانکه در سوره ی غافر آیه ی ۷ و ۸ می فرماید: ﴿الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُۥ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِۥ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَّحْمَةً وَعِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ ﴿٧﴾ رَبَّنَا وَأَدْخِلْهُمْ جَنَّاتٍ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدْتَهُمْ وَمَن صَلَحَ مِنْ ءَابَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٨﴾﴾ [غافر: ۷-۸]. یعنی: «فرشتگان که عرش خدا را حمل می کنند و فرشتگانی که در پیرامون عرش هستند طلب آمرزش می کنند از برای کسانی که ایمان آورده اند [بدین بیان که] پروردگار تو هر چیزی را از حیث علم وسعت بخشیدی و همچنین از حیث رحمت، خدایا بیامرز کسانی را که توبه کردند و پیروی راه [دین] تو را کردند و آنانرا از عذاب دوزخ نجات بخش و نگاهدار، پروردگارا! آنانرا به بهشت های بی زوال که به ایشان وعده فرموده ای در آور و نیز هر کس که راه اصلاح گرفت از پدران ایشان و ذریات ایشان، همانا که تو قدرتمند و حکمت مداری».

پس شفاعت و خیر خواهی و دعای فرشتگان غیر حمله عرش که برای عموم اهل زمین است موقوف به اجازه امر بعد الحضر نیست وقتی شامل کسانی از اهل زمین می‌شود که آن کس خود قابل و مستحق و لایق آن شفاعت و استغفار عمومی کرده باشد. و چون این کیفیت با پیدایش وجود آمدن افراد وطی آن مقامات بتدریج و تناوب صورت می‌گیرد و علی‌الدوام در وقوع انجام است بهمین جهت است که آن شفاعت هنگامی نافع می‌شود که پروردگار جهان به آن وعد که یکی بعد از دیگری طی آن مقام می‌کنند اجازه انتفاع و استفاده می‌دهد لذا کلمه‌ی (یستغفرون) بصورت مضارع آمده است که تدریج و توالی را می‌سازد.

حقیقت شفاعت همان است که در صفحات قبل بعرض رسید که همان استغفار و طلب آمرزشی است که فرشتگان و پیغمبران یا مؤمنین درباره‌ی یکدیگر می‌کنند^(۱). و چون انجام شفاعت باذن پروردگار است که خدا می‌فرماید: ﴿يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا﴾ [طه: ۱۰۹]. پس شرط مهم آن این است که خدا قبلاً یعنی در دنیا به فرشته یا پیغمبر یا مؤمن اذن شفاعت (طلب آمرزش) داده باشد و گرنه شفاعت در روز قیامت نفع نخواهد داد لذا با صیغه‌ی ماضی می‌فرماید: ﴿إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ﴾ خدا چنین اذنی را به فرشتگان داده است چنانکه در سوره غافر می‌فرماید: ﴿وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا﴾ [غافر: .] و به پیغمبران خود نیز چنین اذن و اجازه‌ای داده است چنانکه در سوره‌ی محمد آیه‌ی ۱۹ می‌فرماید: ﴿فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاسْتَغْفِرْ لِذَنبِكَ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ﴾ [محمد: ۱۹]. یعنی: «پس بدان که جز ذات احدیت خدا نیست و برای

۱- یادآوری این نکته لازم است که چنانچه که پیغمبر ﷺ مأمور بشفاعت برای امت است. امت نیز مأمور بشفاعت برای پیغمبر ﷺ است، که به پیغمبر خود هم طلب شفاعت کند. زیرا خود رسول الله ﷺ فرموده‌اند: «إن ربي قد وعدني درجة لا تنال إلا بدعاء أمتي».

گناهان خود و برای مؤمنین و مؤمنات آمرزش بخواه». این همان اذن بلکه امری است که پروردگار برای شفاعت به پیغمبرش داده است.

و در سوره‌ی نور آیه‌ی ۶۲ می‌فرماید: ﴿وَأَسْتَغْفِرُ لَهُمْ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ [نور: ۶۲]. یعنی: «برای ایشان [مؤمنین] آمرزش بخواه از خدا زیرا خداوند غفور و رحیم است». و در سوره‌ی آل عمران آیه‌ی ۱۵۹ می‌فرماید: ﴿فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ﴾ [آل عمران: ۱۵۹]. یعنی: «از ایشان عفو کن و برای ایشان آمرزش بخواه». و در سوره‌ی ممتحنه آیه‌ی ۱۲ می‌فرماید: ﴿فَبَايِعْهُنَّ وَاسْتَغْفِرْ لَهُنَّ اللَّهُ﴾ [لممتحنه: ۱۲]. «با زنان مؤمنه بیعت کن و برای ایشان آمرزش بخواه از خدا». و حضرت ابراهیم بخداوند عرض می‌کند: ﴿رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ﴾ [ابراهیم: ۴۱]. یعنی: «پروردگار ما: مرا و پدر و مادر مرا و مؤمنین را در روزی که حساب بر پا می‌شود بیامرز!».

و حضرت عليه السلام برای خود و پدر و مادر و مؤمنینی که جزو خانواده‌ی او بوده و بر جمیع مؤمنین و مؤمنات دعا کرده بخدا عرض می‌کند: ﴿رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِمَنْ دَخَلَ بَيْتِي مُؤْمِنًا وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ﴾ [نوح: ۲۸].

پس همچنانکه در صفحات قبل توضیح دادیم استغفار و طلب آمرزش که همان شفاعت است پس از اذن خدا جز درباره‌ی مؤمنینی که مرضی خدا باشند و بتوان گفته‌ای در باره‌ی آنان پذیرفت سودی ندارد. چنانکه همین استغفاری که فرشتگان و پیغمبران در باره‌ی مؤمنین مأذونند بر فرض انجام درباره‌ی کفار و منافقین و کسانیکه با معصیت زیاد درباره‌ی خود ظلم کرده‌اند هیچ سودی ندارد و دعای پیغمبران و شفاعت ایشان هیچ نفعی نمی‌بخشد چنانکه در آخر همین آیه‌ی شریفه ۲۸ سوره‌ی نوح می‌فرماید: ﴿وَلَا تَرِدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا تَبَارًا﴾ [نوح: ۲۸]. و بر رسول خدا

می‌فرماید: ﴿سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ﴾ ﴿٦﴾ [المنافقون: ٦]. و نیز می‌فرماید: ﴿إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ﴾ [التوبة: ٨٠]. «اگر آمرزش خواهی برای آنها هفتاد مرتبه هم هرگز خداوند آمرزش نمی‌کند برای آنها». پس شفاعت جز در باره‌ی مؤمنین که مرضی خدا باشند و خدا قبلاً بر رسول خود و فرشتگان و مؤمنین اذن داده باشد که در باره‌ی آنان استغفار نمایند سودی ندارد و این شفاعت بی‌بام و دری که گشوده شده است جز غرور شیطانی نیست که: ﴿وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا﴾ ﴿١٣٠﴾ [النساء: ١٢٠]. پاره‌ای از مثبتین شفاعت از تنگی قافیه و نبودن دلیل روشنی در قرآن مجید در موضوع شفاعت مثبت شده‌اند، پاره‌ای از توهّمات از مفاهیم آیاتی مانند این آیه‌ی شریفه‌ی ٤٨ سوره‌ی مدثر که می‌فرماید: ﴿فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ﴾ ﴿٤٨﴾ [المدثر: ٤٨]. «آن روز شفاعت شافعین [کافران] را سودی نمی‌دهد» یا آیه‌ی شریفه‌ی: ﴿فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ﴾ ﴿١١٠﴾ [الشعراء: ١٠٠] «وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ﴾ [الشعراء: ١٠٠] - ١٠١. یعنی: «برای ما از شفاعت‌کنندگان کسی نیست و دوست گرمی نداریم».

که از آنها استدلال می‌کنند باینکه پس شفاعتی در روز قیامت هست لکن برای کفار از آن نفعی نیست با اینکه جواب اینگونه پندارها را در صفحات گذشته دادیم که در آن روز صدیق و حمیمی نیست نه برای غیر آنها که همچنین شفاعتی نه برای کفار نه برای غیر آنها که: ﴿يَوْمٌ لَا يَبِيعُ فِيهِ وَلَا حُلَّةٌ وَلَا شَفَاعَةٌ﴾ [البقرة: ٢٥٤]. یعنی «روزی که نه خلتی دوستی و نه شفاعتی هست». باید توجه داشت که کلمه شفاعت در آیه‌ی شریفه‌ی نکره در سیاق نفی است که شامل تعمیم جمیع انواع شفاعت است یعنی در روز قیامت هیچگونه شفاعتی نیست. و در هیچ آیه‌ای از آیات قرآن اثبات شفاعت حتی بطور کنایه هم در روز قیامت برای هیچکس نشده است. اما چون عاشقان کذائی می‌خواهند از مفهوم مخالف این آیات اثبات شفاعت نمایند می‌گوئیم.

مگر آنجا که خدا در وصف قیامت می‌فرماید: ﴿يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ﴾ [الشعراء: ۸۸]. «روز قیامت روزی است که در آن روز هیچ مال و فرزندی نفع نداشته و نمی‌دهند». مگر در آن روز مالی یا فرزندی هست که نفع نمی‌دهند؟ مالی وجود ندارد که نفعی بدهد یا ندهد یا در آنجا که می‌فرماید: ﴿وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ﴾ [البقرة: ۴۸]. یعنی [در روز قیامت از هیچکس] «فدیه و قربانی و عوض قبول نمی‌کنند». مگر در آن روز فدیة‌ای یا قربانی یا عوضی هست که قبول کنند یا نکنند؟ یا اینکه می‌فرماید: ﴿يَوْمَذُ الْمُجْرِمُ لَوْ يَفْتَدِي مِنْ عَذَابِ يَوْمِئِذٍ بِبَنِيهِ﴾ [المعارج: ۱۱]. یعنی: روز قیامت روزی است که «گناهگار دوست می‌دارد که برای نجات از عذاب آن پسران خود را بفدیه پردازد». مگر در آنروز برای کسی پسرانی هست که می‌توان بفدیه داد؟ و مگر از کسی فدیه می‌پذیرند که از مجرم نمی‌پذیرند؟ پس در حقیقت سالبه‌ی بانتفاء موضوع است. شفاعتی نیست که نفع بدهد یا ندهد چنانکه مالی نیست تا اینکه نفعی بدهد یا ندهد. فرزندی در اختیار کسی نیست که آنرا فدیه کند تا اینکه فدیه قبول کنند یا نکنند. صدیق حمیمی برای هیچکس نیست. نه تنها برای کفار نیست. همچنین شافع برای هیچکس نیست تا برای کفار و گناهگار باشد یا نباشد. اما از آنجا که روح طمع در انسان قوی است از داغ کردن خر بوی کباب می‌شنود.. و از شنیدن نام شفیع بطمع شفاعت آن هم آن چنان شفاعت بی‌بام و در می‌افتند. خصوصاً که شیطان هم کمک می‌کند پس اینگونه آیات در بیان شدت عذاب روز قیامت و بیچارگی انسان است نه اثبات شفاعت.

در قرآن مجید هیچ آیه‌ی و اشاره‌ای در خصوص شفاعت در دنیا و آخرت برای انبیاء جز استغفار برای مؤمنین نیست.

مگر آنچه در باره‌ی ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ و شفاعت برای قوم لوط یا آن چه در باره‌ی نوح و پسرش در سوره‌ی هود آمده است که می‌فرماید از آیه‌ی ۳۶ بعد: ﴿وَأَوْحَىٰ إِلَيَّ

نُوحَ أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ ءَامَنَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ ﴿٣٦﴾ وَأَصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحِّينَا وَلَا تَخْطِبْنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ

مُعْرِقُونَ ﴿٣٧﴾ [هود: ۳۶-۳۷]. یعنی: «بنوح وحی شد که دیگر از قوم تو هیچکس ایمان نخواهد آورد جز کسانی که قبلاً ایمان آورده‌اند. پس اندوهگین مباش بدانچه آنان می‌کنند [از تکذیب رسالت و اهانت و اذیت تو] و در تحت نظارت و مراقبت ما و دستور ما کشتی بساز و در باره کسانی که ظلم کرده‌اند مرا مورد مخاطبه [و تضرع و التماس شفاعت] مکن زیرا اینان غرق شده‌گاند». یعنی حجت خدا بر اینان تمام است و دیگر شفاعت و دعا و استغفار در باره‌ی آنان مؤثر نخواهد بود. آنگاه داستان ساختن کشتی و مسخره و استهزاء قوم نوح علیه السلام را بیان می‌کند در آیه‌ی ۴۲ می‌فرماید: ﴿وَهِيَ

تَجْرِي بِهِمْ فِي مَوْجٍ كَالْجِبَالِ وَنَادَى نُوحٌ ابْنَهُ وَكَانَ فِي مَعْرَلٍ يَبُنَىٰ أَرْكَبَ مَعَنَا وَلَا تَكُن مَعَ الْكَافِرِينَ ﴿٤٢﴾ قَالَ سَوِّئَ إِلَيَّ جَبَلٍ يَعْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ قَالَ لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِلَّا مَنْ رَحِمَ وَحَالَ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ الْمُعْرِقِينَ ﴿٤٣﴾ وَقِيلَ يَتَّارُضْ أْبَلَعِي مَاءَكَ وَيَسْمَأُ أَفْلِعِي وَغِيضَ الْمَاءِ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَاسْتَوَتْ عَلَىٰ الْجُودِيِّ وَقِيلَ بُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿٤٤﴾ [هود: ۴۲-۴۴].

یعنی: «و آن کشتی با جمیعتی که در آن بود در جریان است در امواجی که مانند کوهها بود در اینحال نوح علیه السلام پسر خود را صدا زد در حالیکه او در کناره‌ای بود که: ای پسر من بیا با ما سوار کشتی شو و با کفار مباش گفت: بزودی جای در کوهی می‌گیرم که مرا از آب نگهداری کند علیه السلام گفت: امروز نگهدارنده‌ای از امر الهی نیست مگر آنکه را که خدا رحم کند و موج بین ایشان [کشتی نشستگان و آنانکه بیرون بودند] حائل شد و آن پسر از غرق شدگان گردید. و بزمین گفته شد: که آبهای خود را بلع و بر آسمان گفته شد: که باران را قطع کن و آب در زمین فرو رفت و کشتی در کوه جودی قرار گرفت و گفته شد: [از مصدر جلال] دوری و هلاکت سزای گروه ستمگاران است». در آیه‌ی ۴۵. ﴿وَنَادَىٰ

نُوحُ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ أَبْنِيَّ مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ
 الْحَكَمِينَ ﴿٤٥﴾ قَالَ يَبْنُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا
 تَسْأَلُنِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ ﴿٤٦﴾ قَالَ
 رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَإِلَّا تَغْفِرْ لِي وَتَرْحَمْنِي
 أَكُنْ مِنَ الْخَسِرِينَ ﴿٤٧﴾ [هود: ۴۵-۴۷]. یعنی: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ پروردگار خود را ندا
 داده عرض کرد پروردگارا! من همانا پسر من از خانواده‌ی من است [که مستحق نجات
 است] و همانا وعده‌ی تو [در نجات خانواده‌ی من] حق است و تو بهترین حکم‌کنندگانی
 [خدا] گفت: ای نوح او از اهل تو نیست او بد کردار است پس در چیزی که تو را بدان
 علمی نیست از من درخواست مکن من تو را موعظه‌ی می‌کنیم تا جاهل نباشی بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 گفت: پروردگارا من بتو پناه می‌برم از اینکه از تو درخواست کنم چیزی را که بدان مرا
 علمی نیست و اگر تو مرا نیامرزی و رحم نکنی همانا من از زیانکارانم!.

این حقیقت قرآنی بخوبی می‌رساند که: اولاد در دربار عزت و جلال الهی هیچ
 قربت و قرابتی جز ایمان و تقوی نیست و اصل و نسب و پیغمر زادگی هرگاه تقوای
 نباشد کمترین ارزشی را ندارد، ثانیاً: شفاعت هیچ پیغمبری در باره‌ی مجرمی یا
 کافری کمترین فائده را نخواهد داشت چنانکه در باره‌ی شفاعت إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَام برای
 قومی لوط در سوره‌ی هود آیه‌ی ۷۵: ﴿فَلَمَّا ذَهَبَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ الرَّوْعُ وَجَاءَتْهُ
 الْبُشْرَى يُجْدِلُتَا فِي قَوْمِ لُوطٍ ﴿٧٤﴾ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ ﴿٧٥﴾ يٰإِبْرَاهِيمُ
 أَعْرِضْ عَنْ هَذَا إِنَّهُ قَدْ جَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ وَإِنَّهُمْ آتِيهِمْ عَذَابٌ غَيْرُ مَرْدُودٍ
 ﴿٧٦﴾ [هود: ۷۴-۷۶]. که شفاعت إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَام در باره‌ی آنان پذیرفته نشد بلکه
 اصلاً در هیچ پیغمبری شفاعت باین معنی وجود ندارد. و اگر استغفار و دعا را
 شفاعت بدانیم جز در باره‌ی افراد شایسته اثری نخواهد بخشید.

ثالثاً: استغفار که همان شفاعت است باید دربارهی اشخاصی باشد که علم به ایمان و عمل صالح او فی الجمله داشته باشد و گرنه دعا و شفاعت دربارهی کسانی که علم به نیکی ایشان نداریم یا بیدی آنان تا حدی واقفیم عمل خطاست و مورد ملامت پروردگار عالم است و چنانکه می‌دانیم شفیعیانی که مغرورین می‌پندارند هیچکدام با احوال امت خود علم ندارند تا روز قیامت از آنان شفاعت کنند چنانکه در سوره‌ی مائده آیه‌ی ۱۰۹ می‌فرماید: ﴿يَوْمَ يَجْمَعُ اللَّهُ الرُّسُلَ فَيَقُولُ مَاذَا أُجِبْتُمْ قَالُوا لَا عِلْمَ لَنَا إِنَّكَ أَنْتَ عَالِمُ الْغُيُوبِ ﴿۱۰۹﴾ [المائده: ۱۰۹]. یعنی: «در روز قیامت که خدا پیغمبران را جمع می‌کند می‌فرماید: شما پیغمبران به چه نحو و به چه کیفیت اجابت شدید [و امتتان از شما تبعیت کردند]؟ می‌گویند: ما هیچ علمی‌بدان نداریم همانا تنها تو دانای غیبه‌ها هستی». و در دنیا نیز باعمال امت خود اطلاعی نداشته چنانکه در سوره‌ی شعرا آیه‌ی ۱۱۱ در داستان نوح علی‌ه السلام می‌فرماید: ﴿قَالُوا أَنْتُمْ لَكُمْ وَاتَّبَعَكَ الْأَرْذَلُونَ ﴿۱۱۱﴾ قَالَ وَمَا عَلِمِي بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۱۱۲﴾ إِنَّ حِسَابَهُمْ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّي لَو تَشْعُرُونَ ﴿۱۱۳﴾ [الشعراء: ۱۱۱-۱۱۳]. و در سوره‌ی انعام آیه‌ی ۵۰ نیز نوح علی‌ه السلام می‌گوید: ﴿قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبِ﴾ [انعام: ۵۰]. پس او از خود نفی علم می‌کند از اعمال امت. و خدائی متعال در سوره‌ی توبه آیه‌ی ۱۰۱ به پیغمبر اسلام می‌فرماید: ﴿وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَىٰ التَّفَاقُحِ لَا تَعْلَمُهُمْ حَتَّىٰ نَعْلَمَهُمْ﴾ پس پیغمبر به منافقین مدینه علم ندارد و صالح و طالح را نمی‌شناسد و خدا نیز به او می‌فرماید: ﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ﴾ [الإسراء: ۳۶]. با این کیفیت چگونه ممکن است کسانی را که نمی‌شناسد از ایشان شفاعت کند؟ با صرف نظر از اینکه اصلاً شفاعتی نیست و اگر هست دربارهی پیغمبر و امامی از هیچ آیه از آیات الهی صراحت حتی کنایه‌ای نیست و اگر شفاعت همان استغفار است آن هم دربارهی مؤمنین است نه فاسقین چنانکه شرح آن گذاشت!

خلاصه‌ی بحث شفاعت

۱- مسئله شفاعت که در امت اسلام عموماً و در مذهب شیعه خصوصاً بشرحی که رایج است هیچ مایه‌ای از عقل و پایه‌ای از شرع ندارد و یقیناً بدینصورت از امم و ملل منسوخه و باطله‌ی ادیان قبل از اسلام داخل شده است و یا دشمنان اسلام جعل کرده‌اند چنانکه شرح آن گذشت کتب ملل و نحل و تحقیق در مذهب و کیشهای خاموش و فراموش ضامن بیان حقیقت این مطلب است.

۲- شفاعت بدینصورت و کیفیت از طرز شفاعت مقربان سلاطین جبار که امر و اراده‌ی مستبدانه‌شان دائر مدار خود خواهی و اجرای خشم و شهوت ظالمانه و جاهلانیه آنان بود کپیبه شده است و هرگز با اراده‌ی حکیمانه و مشیت عالمانه پروردگار جهان و آفرنده‌ی عالم امکان و سنت عادلانه آن موافق نیست و چنین تصور و نسبتی بخالق و صانع حکیم منتهای جهل و خدانشناسی است بتوضیح و تفصیلی که قبلاً آورده‌ایم.

۳- اکثر آیات شفاعتی که در قرآن کریم است رد و دفع عقائد جاهلانیه‌ایست که قبل از اسلام در بین مردم مخصوصاً بت پرستان جاهلیت شایع بود زیرا مشرکین و مجوس و تابعیون فلاسفه‌ی یونان و هند قائل به ارباب انواعی بودند که در دستگاه خلقت دارای قدرت و مشیتی هستند و خدایان باد و باران و جنگ و صلح و قطعی و فراوانی و مرض و صحت و امشاسپندان هر یک را در پست مخصوص خود دارای حکومت و استقلالی و عزت و احترامی می‌دانستند که از طرف خدای بزرگ به جهت تقرب و احترامی که دارند می‌توانند از خدا بخواهند که نفعی برای عبد خود جلب و یا ضرری را دفع کند لذا این فرق ضاله از معبودان خود می‌خواستند که نفعی را بشفاعت برای ایشان و ضرری دفع نمایند و خصوصاً مشرکین محبط نزول قرآن که اصلاً به آخرت ایمان نداشتند هرگز شفاعت اخروی را از شافعان نمی‌خواستند بلکه منظورشان منافع دنیا بود. دقت در آیات شریفه قرآن این معنی را بطور روشن بر طالبان واضح می‌کند چنانکه پاره از آن اشارت رفت.

۴- آیات شفاعتی که در آن اشاره بنافع بودن آن در روز قیامت است شفاعتی است که فرشتگان آسمان و پیغمبر و مؤمنان بوسیله‌ی استغفار دربارهی مستحقین آن انجام می‌دهند و این گونه شفاعت چنانکه قبلاً شرح داده‌ایم دارای اصول و شرائطی است که اولاً شخص مشفوع له لیاقت و استحقاق شفاعت و استغفار ملائکه و پیغمبر و مؤمنان را داشته باشد، یعنی مؤمن و مرضی خدا باشد.

ثانیاً: خدای متعال اذن و اجازه برای استغفار و شفاعت او بدهد چون:

﴿اَسْتَغْفِرُ لَهُمْ﴾. و یا ﴿وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا﴾.

ثالثاً: این شفاعت و استغفار در همین عالم صورت گیرد وگرنه در قیامت شفاعتی نیست ﴿يَوْمَ لَا يَبِيعُ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفَعَةٌ﴾ [البقرة: ۲۵۴]. و شفاعت و استغفار فرشتگان و پیغمبر و مؤمنین در دنیاست که در روز قیامت بحال آن کسیکه دربارهی او استغفار شده است نفع می‌بخشد و آیه‌ی شریفه‌ی: ﴿يَوْمَئِذٍ لَا تَنفَعُ الشَّفَعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا﴾ [طه: ۱۰۹]. متضمن این حقیقت است و در آیات شریفه اصلاً اشاره‌ای بوقوع شفاعت در قیامت نیست بلکه سخن از نافع بودند و نبودن آن است.

۵- احادیثی که در کتب اخبار در باب شفاعت آمده است جمیعاً از درجه اعتبار

و صحت خالی است چنانکه شرح آن گذشت.

۶- انگیزه‌ی وسعت و گسترش موضوع شفاعت بدین کیفیت که رایج است بطور حتم از ناحیه غالیان و دشمنان اسلام است تا بدین وسیله مسلمانان را از توجه بقرآن و اندازات آن غافل کرده و در فسق و فجور و اجرای شهوات مُنهمک نموده از فعالیت و فداکاری و اجتناب و احتیاط از معاصی باز دارند تا از جهاد و جانبازی باز داشته از یکطرف آنان را از ترویج دین مبین متوقف کرده و از طرف دیگر به تبلی و تباهی و غرور به فساد و اضمحلال تشویق نمایند چنانکه این مقصود برای ایشان حاصل است!

۷- مبلغین سوء از طرف دشمنان اسلام دانسته یا ندانسته از شفاعت چینی تبلیغ و تائید کرده و روح طمع و طبیعت حیوانی از آن استقبال و بهره‌وری می‌کند و گرنه اندک تعقل و تفکر و تدبیر در آیات قرآنی مراتب معروضه را تصدیق می‌کند.

شفاعتی در قرآن است

شفاعتی که قرآن کریم ضامن بیان آن است نه تنها چون شفاعت مشهور غرور انگیز نیست بلکه خود بهترین وسیله‌ی تربیت و تعالی و خشیت خیز است و موجب و مشوق حسن اعمال و صالح افعال است بدین شرح:

در کتاب مجید آسمانی دین توحید همه‌ی حول و قوت و اراده‌ی و مشیت علی‌الخصوص در روز قیامت خاص خدای رب العالمین مالک یوم الدین است و هیچیک از آفریدگان از ملائکه‌ی مقربین و انبیای مرسلین و اولیای صالحین را در آن روز آن نیرو و توان نیست که کلمه‌ای بزبان آورند: ﴿يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أُذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا﴾ [نبا: ۳۸]. «روزی است که روح و فرشتگان بحالت صف برخیزند و سخن نگویند مگر آنکه خدای رحمن باوقبلأ اجازه داده و او سخن بصواب گفته باشد!» ﴿الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيَهُمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾ [یس: ۶۵]. «روزی که بر دهانهایشان مهر زنیم و دستهایشان با ما سخن گویند و پاهایشان بدانچه که کرده‌اند گواهی دهند».

در منطق قرآن به هیچیک از بندگان خدا از پیغمبران و پیشوایان و صالحان وعده‌ی شفاعت داده نشده است سهل است بلکه شفاعت پاره‌ای از انبیا حتی برای نزدیکان و اقربای ایشان رد شده است چون شفاعت صلوات الله علیهم برای پسرش و شفاعت ابراهیم علیه السلام برای پدرش و نیز شفاعت آن صلوات الله علیهم برای قوم لوط و شفاعت رسول اکرم برای پاره‌ای از اقوام و یارانش.

شفاعتی که قرآن بدان صراحت دارد عبارت است از اموری که به پاره‌ای از فرشتگان و قوای مدبره‌ی عالم باذن پروردگار داده شده است که نظام طبیعت را تدبیر و کارگاه خلقت را بدستور رب قدیر تقدیر می‌کنند و همین قوای خیره هستند که پاره‌ای از آنان چون حمله‌ی عرش برای مؤمنین خیر خواهی کرده و برای ایشان استغفار می‌کنند و فرشتگان دیگر که برای عموم اهل زمین بوسیله‌ی استغفار و شفاعت می‌کنند هر چند آنان در این عالم روی طبیعت ملکوتی خود خیر و خوبی و شفاعت و آمرزش برای همه‌ی اهل زمین بخصوص برای مؤمنین می‌خواهند و حتی انبیاء و اولیاء هم شامل است. اما آن استغفار و شفاعت فقط خاص مستحقان و صاحبان لیاقت از بندگان خدا می‌شود: ﴿وَكَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّمَوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَعَتُهُمْ شَيْئًا إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَرْضَى﴾ [النجم: ۲۶]. یعنی: «و ای چه بسیار از جنس فرشته که در آسمانها [برای اهل زمین] شفاعت می‌کند، لکن شفاعت آن فرشتگان چیزی را کفایت نکند فائده‌ی نداشته باشد مگر پس از آنکه خدا اجازه دهد برای کسانی که بخواهد و بپسندد».

شفاعتی که قرآن برای آدمیان قائل است همان استغفاری است که فرشتگان و پیغمبر برای مؤمنین امت خود، مؤمنین برای یکدیگر می‌کنند آن چنانکه شرح آن گذشت بدستور خدای رحمن و باذن پروردگار عالمیان است. چون: ﴿وَأَسْتَغْفِرُ لَذَنبِكَ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ﴾ [محمد: ۱۹]. ﴿وَأَسْتَغْفِرُ لَهُنَّ اللَّهُ﴾ [الممتحنة: ۱۲]. ﴿رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ﴾ [الحشر: ۱۰].

و اینگونه شفاعت و استغفار که بدستور پروردگار است فقط در دنیا که دار عمل است انجام می‌شود و نتیجه‌اش در قیامت عائد مستحق آن می‌گردد. نتیجه اینگونه شفاعت آنست که مؤمنین بقرآن در زمان حیات و زندگی در دنیا سعی می‌کنند تا با اعمال حسنه و اخلاق فاضله خود را مستحق استغفار پیغمبر و مؤمنین کنند تا

مرضی خداوند جهان و مشمول استغفار ملائکه و پیغمبر و مؤمنان گردند، نه اینکه بغرور شفاعت کذائی در وادی فسق و فجور و اجرای شهوات ارتکاب محرمات خود را مستحق عذاب ابدی الهی گردانند و آن همه نکبت و ذلت در دنیا و آخرت نصیب خود و ملت نمایند چنانکه مشهود است!

نتیجه‌ی اینگونه شفاعت آن است که در عالم وجود و جهان بود و سجود جز به یک معبود که پروردگاری و آمرزگاری خاص اوست روی نیاورند و انداد و شرکائی خیالی همچون بت پرستان برای خود و خدا تراشند و موحد حقیقی باشند.

نتیجه اینگونه شفاعت آنست که هر فردی سعی کند که اوامر شرع را چنانکه باید رعایت کند و با مردم آنچنان رفتار نماید که پیغمبر و مؤمنین از صمیم قلب برای او طلب آمرزش کرده در معاشرت و معاملت از او راضی بوده در حیات و ممات او را بخیر و خوبی یاد نمایند. باشد که مشمول شفاعت و استغفار ایشان شود و نتیجه همین شفاعت است که در آخرت موجب نجات و تخفیف عذاب و رفع درجات او می‌شود و باز همین شفاعت است که شامل حال مجرمین و کفار نمی‌شود. و در روز قیامت آن همه استغفار فرشتگان و شاید آدمیان نافع نیفتد ﴿فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ﴾ ﴿٤٨﴾ [المدرثر: ٤٨].

آری، اینگونه شفاعت است که موجب ترقی نفس و علو روح مؤمن شده او را لایق همنشینی مؤمنان و صالحان می‌کند و با منطبق قرآن و عقل و وجدان سازگار است و بغیر آن جز القانات شیطان و فریب دشمنان نیست.

والحمد لله الذی هدانا لهذا وما كنا لنهتدی لولا أن هدانا الله والسلام علینا
وعلی عباد الله الصالحین ورحمة الله وبرکاته.

خوانندگان آثار ما این کیفیت را درک کرده‌اند که مطالبی که در تألیفات ما می‌آید غالباً برخلاف مشهور چون مسئله‌ی زکات و خمس و حکومت و شفاعت و زیارت و ولایت و امثال آن و همین مسائل است که مخالفین آن از عهده‌ی مقابله و دفاع از عادات و اعتیادات خود که بر خلاف حق است و اینان آنها را اعتقادات خود قرار

داده‌اند بر نمی‌آیند لذا در مخالفت تا سرحد سب و تهمت و ضرب و قتل ما بر می‌آیند. برای روشن شدن حقیقت بر خوانندگان خود که بر این مطالب اطلاع و تسلط کامل ندارند می‌گویم: کسانی که دچار چنین شبهاتی می‌شوند و شهرت را بجای حقیقت می‌پذیرند باید پاسخ آن را از فرمایش حضرت متولی الموحدين امير المؤمنين عليه السلام در یابند که در جواب کسی که به آن حضرت در خصوص جنگ و قتال با طلحه و زبیر اشکال کرد که چگونه با این دو شخصیت که حیث شهرت و فضیلت در آن زمان‌شان حضرت ادعای برابری و شاید حتی ادعای برتری داشته‌اند به جدال پرداخت؟ فرمود: حق به رجال شناخته نمی‌شود بلکه رجال را باید بوسیله‌ی حق شناخت، حق را بشناس تا اهل حق را بشناسی «اعرف الحق تعرف أهله». اگر حق را با میزانی که در اختیار دارید (عقل و قرآن) بشناسید آنگاه اهل حق را خواهید شناخت. در آن صورت عادت و شهرت بر شما حکومت نخواهد کرد

مثلا در همین مسأله‌ی شفاعت شما می‌بینید چنین برداشتی که از آن معمول و مشهور است بر خلاف نظام جهان و حکمت آفریننده‌ی حکیم و مهربان است و در آیات شریفه قرآن حتی اشاره‌ای به وقوع شفاعت در قیامت نیامده است. بلکه کلمه‌ی لا شفاعة آمده در صورت نکره در سیاق نفی است که تعمیم در عدم انواع شفاعت است و تنها مسئله‌ی که قرآن باین موضوع عنایت دارد عدم نفع شفاعت در قیامت برای کسانیست که از طرف خدا بدان قبلا اذن داده نشده است و مشفوع له مرضی خدا نیست. و این حقیقت است که صفحات قبل حاوی شرح و توضیح آن است.

با مطالعه و دقت در این مسئله و خالی داشتن ذهن از مشهورات و خرافات رایج و سلطه‌ی حکومت عقل و وجدان در روشنایی هدایت قرآن حقیقت مطلب چون آفتاب در نصف النهار بر خواننده و جوینده حق آشکار خواهد شد. همچنین سایر مطالبی که فوق به آنها اشاره شد که ما بتوفیق و هدایت الهی بتشریح و توضیح آن پرداختیم.

«وما توفیقی إلا بالله علیه توکلت وإليه أنیب».

احذروا على شبابكم الغلاة لا يفسدوهم لا يعلمون فإن الغلاة أشر من
اليهود والنصارى والمجوس والذين أشركوا.
الإمام الصادق عليه السلام - أمالي طوسی

راه نجات از شرّ غُلات

قسمت پنجم: بحث غُلات

راه نجات از غلات

بسمه العلي الأعلى

﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَأَضَلُّوا كَثِيرًا وَضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ﴾^(٧٧)
[لمائدة: ٧٧].

﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ﴾
[النساء: ١٧١].

با مطالعه‌ی مختصری در تاریخ ادیان بروشنی معلوم می‌شود که بدترین آفتی که حقایق دینی را هر زمان تهدید می‌کند مبتلی شدن به آفت غلو و خرافات است و این آفت از چند جهت و به چند علت متوجه هر دین حقی است:

اول: علت آن از جهت توجه شدید پیروان هر دینی است که با تمام خلوص و صفا و قدرت خود متوجهی آن می‌شوند و بالمآل قدرتی عجیب و مهم و بالآخره بقول برنادشاو فیلسوف و شاعر انگلیسی: بزرگترین نیرو را تشکیل می‌دهند و همین پیش آمد سبب می‌شود که هر دینی از دو جهت مورد هجوم غلو و خرافات می‌شود. جهت اول از ناحیه‌ی پیروان و دوستان آن دین که چون می‌خواهند عزت و عظمت آن دین را با اقوال و افکار خود بیشتر کنند لذا بر آن دین و اولیای آن پیرایه‌هایی از افسانه‌ها و خرافات می‌بندند تا بدینوسیله بزرگی و ارجمندی آن دین را که بالمآل بزرگی و ارجمندی خودشان تمام می‌شود بچشم دیگران و مخالفین خود

بکشند. جهت دوم از ناحیه‌ی دشمنان بزرگ و محیل آن دین که می‌خواهند با توسعه‌ی خرافات و ارتفاع غلو پیروان جدی و فداکار آن دین را از فعالیت و فداکاری درباره‌ی آن دین بازداشته به اعمال و افعالی که مخالف و مضرّ و ضد آن دین بوده وادارند. تا از یکطرف آن حمیت و جدیت پیروان را از اثر انداخته و از طرف دیگر به غرور آن غلو و پشت‌گرمی بموهامات تابعین آن دین را که معمولاً احکام و قواعدش بر خلاف مقتضیات نفسانی و هواهای شیطانی است به معصیت و فسق و فجور که هلاک و فنای هر ملت و امتی در اینگونه امور است جری گستاخ گردانند.

دومین علت ابتلای ادیان حقه بغلو و خرافات: جهل و کوتاهی فکر اکثریت است که چون در هر جامعه‌ای اکثریت با طبقه نادان و سطحی است و حقایق دین همراه و همدوش حقایق جهان هستی و نظام لا یزال طبیعی است و نزول این معنی و حقیقت در ذهن اکثریت امکان ندارد مگر بممارست تدریجی و تدریب استمراری، و از آنجائیکه اکثریت را آن حوصله و قدرت و اصطبار در انتظار نیست که مراحل کمال را پله پله بییمانند تا به درجات عالی‌هی حقایق ارتقائی نماید و می‌خواهد هر چه زودتر به مطلوب و مقصود خود دست یابد این است که معبود خود را هر چند بصورت گوساله‌ای در برابرش مجسم کنند بدان می‌گردد! اینست که در تاریخ ادیان می‌بینیم که آن دینی در جلب اکثریت توفیق یافته است که معبود را بصورتی محسوس و ملمسوس در دسترس مردم گذاشته است چنانکه سامری با ساختن گوساله‌ای زرین گوی سبقت را در این توفیق از موسی کلیم ربوده است. و از همین جهت است که افرادی که در صددند که از نیروی لا یزال اعتقادات اکثریت بهره برداری نامشروع و سوء استفاده کنند. با ساختن معبودانی چنین همواره موفق و مظفر بوده‌اند. و انبیای بزرگ و اولیای عالی‌مقدار که از روی اخلاص در صدد تکمیل و نجات مردم بوده‌اند همیشه مضطرب و مایوس گشته‌اند زیرا اکثریت را قدرت و توان دریافت حقایق عالیه دین نبود.

سومین علت در ظهور غلو و نشر خرافات آنست: که انبیا و برگزیدگان خدا که برای هدایت بشر بر انگیخته می‌شوند دارای مزایای خاص و مرجحاتی بالاخصاص می‌باشند که از حیث قدرت فکری و نیروی علمی بر سایر افراد برتری داشته و از جهت امتیاز و ارتقاء بمقام نبوت و پیغمبری از جانب خدا تصرفاتی در ممکنات از حرق عادات و ظهور معجزات می‌کنند که مردمی که از حیث شناخت جهان هستی در پائین‌ترین طبقات و نازلترین درکاتند نمی‌توانند تحمل رؤیت این آیات را بنمایند. لذا بجای آنکه بخشنده این قدرت و منعم این نعمت ایمان آورده و تسلیم شوند که بنده‌ای ناتوانرا در مقابل اطاعت و عبادت بچنین رتبه و مقامی ارتقاء داده قادر است که بر مطیعان ثواب بی‌پایان بخشد و بر عاصیان عذاب فراوان وارد آورد و نیز خواست او از ظهور این معجزه آن بوده که بر کردار که بر بندگان الزام حجت و اتمام نعمت نماید. اما متأسفانه اینان مسحور این دیدار و مقهور این کردار گردیده نتیجه غلط گرفته و استنباط بد کرده‌اند بهر صورت اینها علت‌های غلو و خرافات و جهش‌های غرور انحرافات است.

شاید بهمین نظر و از همین رهگذر است که پروردگار عالم عموم اهل کتاب را که متدین بدین و شریعت و مؤمن بوحی و رسالتند از بین جمیع امم از فرزندان آدم مورد عتاب و شایسته خطاب دانسته می‌فرماید: ﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ﴾ [النساء: ۱۷۱]. «ای اهل کتاب، در دینتان غلو نکنید و درباره خداوند جز حق نگویید». و با مراجعه بتاریخ و مطالعه کتب آسمانی سایر ادیان می‌بینیم که بسیاری از آنان دچار غلو و خرافات گشته‌اند و از آن جمله اولیای هر دینی را بجای متابعت مورد معاشقت قرار داده آنانرا فرزندان خدا و کارفرمایان دستگاه خلقت دانسته‌اند. و با غلو درباره آنان خود را نیز از دیگران برتر دانسته بترتیب و تدریج هر روزی درجه‌ای از آنان به خیالات احمقانه خود بالا برده و خود را نیز بالتبع در مقامی عالیتر ارتقاء داده‌اند تا سر انجام خود جای فرزندان خدا را گرفته و لابد اولیای

دین را بجای خدا نشانیده‌اند!! و این غلو در مذهب یهود بشهادت تورات و تلمود مشاهده می‌شود: چنانکه در سفر تکوین باب ششم می‌نویسد: «و واقع شد که چون آدمیان شروع کردند بزیاد شدن بر روی زمین و دختران برای ایشان متولد گردید پسران خدا دختران آدمیان را دیدند که نیکو منظرند و از هر کدام که خواستند زنان برای خویشتن گرفتند... و بعد از هنگامی که پسران خدا بدختران آدمیان در آمدند و آنها برای ایشان اولاد زائیدند». می‌بینید که در این آیات تورات فرزندان خدا که همان مؤمنینند که غیر آدمیان دیگرند که دخترانشان نصیب ایشان شده است. و در باب چهارم از سفر خروج از آیه ۲۲ خداوند بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ گفت: «و بفرعون بگو: خداوند چنین می‌گوید: اسرائیل پسر من نخست زاده من است».

و در باب اول کتاب ایوب آیه ۶. «و روزی واقع شد که پسران خدا آمدند تا بحضور خداوند حاضر شوند». و در آیه ۷ «هنگامی که ستارگان صبح باهم ترنم می‌نمودند و جمیع پسران خدا آواز شادمانی دادند». و در مزامیر داود مزبور دوم آیه ۸ «خداوند بمن گفته است: تو پسر منی امروز تولید کردم از من درخواست کن» و در باب چهل و سوم کتاب اشعیای نبی آیه ۶. «مترس زیرا که من با تو هستم.. پسران مرا از جای دور و دختران مرا از کرانه‌های زمین بیاور».

پس چنانکه گفتیم هر چند یهود در ابتدای امر عزیر را پسر خدا دانسته است اما تدریحاً این عقیده راه ارتقاء را گرفته سر انجام القاء کنندگان و مروجین عقیده عزیر ابن الهی خود را فرزندان خدا دانسته‌اند. و چنانکه خواهیم دید هر غالی در هر دین منظورش از غلو درباره هر نبی و ولی آن است که خود را به او چسپانیده مقام او را تدریحاً بگراف بالا برد تا خود را در جایگاه عالیتر بنشانند و از قید و بند بندگی و عبودیت وارهاند و به اجرای شهوات پردازد.

پس از کیش یهود در کیش بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ نیز همین آفت غلو را در هر مورد می‌بینیم خصوصاً در نسبت دادن فرزند بخدا و انسانرا پسر خدای سبحان دانستن رسوخ و

شیوع دارد. اگر چه مسیحیان در ابتدا این مقام را تنها برای حضرت عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَام که دارای امتیازات و مشخصات خاصی از دیگر آدمیان است قائل شدند اما تدریجاً این مقام را برای هر یک از معتقدین باین مذهب جائر شمردند چنانکه آیات اناجیل در این مدعا شاهد و دلیل است.

در انجیل متی باب پنجم آیه ۶ می گوید: «همچنین بگذارید نور شما بر مردم بتابد تا اعمال نیکوی شما را دیده پدر شما را که در آسمان است تمجید نمایند». در آیه ۴۴ - «اما من بشما می گویم که دشمنان خود را محبت نمائید و برای لعن کنندگان خود برکت طلبید و بانانیکه از شما نفرت کنند احسان کنید و بهر که بشما فحش دهد و جفا رساند دعای خیر کنید تا پدر خود را که در آسمان است پسران شوید».

و در باب ششم همین انجیل ۱ - «زنهار عدالت خود را پیش مردم بجا نیاورید تا شما را به بینند و الا نزد پدر خود که در آسمان است اجری ندارید». در آیه ۶ . «لیکن تو چون عبادت کنی بحجره خود داخل شو و در را بسته پدر خود را که در نهان است عبادت نما و پدر نهان بین تو را آشکارا جزا خواهد داد».

و در آیه ۹. «پس شما باینطور دعا کنید: ای پدر ما که در آسمانی نام تو مقدس باد». و در آیه ۱۴. «زیرا هر گاه تقصیرات مردم را بدیشان بیامرزید پدر آسمانی شما، شما را نیز خواهد آمرزید».

در آیه ۱۵. «اگر تقصیرهای مردم را نیامرزید پدر شما هم تقصیرهای شما را نخواهد آمرزید».

پس معلوم شد که اگر در مذهب مَسِيحِيَّة عقیده پسر بودن عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَام بخدا از باب غلو آمده هر چند مختصات وضع آنجناب از جهاتی ظهور چنین عقیده سخیفه‌ای را ایجاب می کرده است اما علت اصلی در غلو در باره آنحضرت هم

همین بوده است که آورندگان چنین خرافه‌ای جای خود را در میان مردم با چنان امتیازی باز کنند که آنان نیز فرزندان خدایند و سزاوار هر گونه احترام!

در دین مبین اسلام با صراحت آیاتی زهره گداز چون آیات شریفه سوره مریم: ﴿وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا ۗ لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِدًّا ۝۸۸﴾ تَكَاذُ السَّمَوَاتِ يَتَّقَطِرْنَ مِنْهُ وَتَنْشِقُ الْأَرْضُ وَنَحْرُ الْجِبَالِ هَذَا ۝۹۱﴾ أَنْ دَعَوْا لِلرَّحْمَنِ وَلَدًا ۝۹۱﴾ وَمَا يَنْبَغِي لِلرَّحْمَنِ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا ۝۹۲﴾ [مریم: ۸۸-۹۲]. «و گفتند: [خدایند] رحمان فرزندی بر گرفته است. به راستی چیزی [بس] زشت [در میان] آوردید. نزدیک است آسمانها از آن سخن پاره پاره شوند و زمین بشکافتد و کوهها درهم شکسته فرو ریزند. [از آن روی] که برای [خدایند] رحمان فرزندی مدعی شدند. و [خدایند] رحمان را نسزد که فرزندی بر گیرد».

و آیه ۳۵ همین سوره که می‌فرماید: ﴿مَا كَانَ لِلَّهِ أَنْ يَتَّخِذَ مِنْ وَلَدٍ سُبْحَانَهُ ۗ﴾ [مریم: ۳۵]. «خدا را هرگز نشاید که فرزندی اتخاذ کند، که وی منزّه از آن است». و ده‌ها آیات دیگر مخصوصاً سوره مبارکه «قل هو الله أحد» که مسلمانان در هر روز بیش از ده مرتبه آنرا در نماز واجب خود می‌خوانند مشتی محکم است بر دهان کسانی که برای خدا فرزند یا فرزندان قائلند. لذا در این دین مقدس نمی‌توان انبیاء و اولیاء را بفرزندی خدا رسانید. اما غالیان در این دین که بطور حتم و یقین این گونه عقیده را از یهودیت و مسیحیت گرفته و یا خود یهودی و مسیحی بوده بصورت مسلمان در آمده‌اند نظیر همین عقاید را در دین اسلام وارد کرده‌اند. تا همچنانکه گفتیم بطفیلی غلو درباره‌ی پیشوایان دین خود را بقامی والا تر از دیگران بمردم تحویل کنند. و پروردگار جهان در آیات شریفه قرآن در همانجا که ما را نیز در ردیف اهل کتاب مورد خطاب قرار داده می‌فرماید: ﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ ۗ﴾. نهی شدید خود را دنبال کرده می‌فرماید: ﴿وَلَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَأَصْلُوا كَثِيرًا وَضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ ۗ﴾ [المائدة: ۷۷]. یعنی: «در دین خود از راه غیر حق

غلو مکنید و هواهای گروهی که قبل از شما گمراه شدند و مردم بسیاری را نیز گمراه کردند و خود از راه روشن و راست بگمراهی گرانیدند متابعت ننمائید».

به احتمال قوی بلکه یقین حاصل است که وقوع و شیوع غلو در اسلام از ناحیه یهود و نصاری است چنانکه تاریخ و کتب ملل و نحل چون: (ملل و نحل) شهرستانی متوفای ۵۴۸ ه و (کتاب المقالات والفرق) سعد بن عبدالله اشعری متوفای ۳۰۱ ه و (تاریخ فرق الشیعه) ابو محمد حسن بن موسی نوبختی متوفای ۳۱۰ ه و (التبصیر فی الدین) ابوالمظفر اسفراینی متوفای ۴۷۱ ه و کتاب (الفرق بین الفرق) عبدالقاهر بغدادی متوفای ۴۲۹ ه تماماً حاکی است که وقوع غلو در اسلام بوسیله عبدالله بن سبا یهودی در باره علی بن ابی طالب علیه السلام صورت گرفت هر چند در زمان ما کسانی در صددند که وجود عبدالله بن سبا را منکر شوند و آنرا اختراع سیف بن عمر که یکی از روای تاریخ طبری است بشناسانند در حالیکه تاریخ طبری در قرن چهارم هجری نوشته شده است و ما داستان او را در کتبی که در قرنهای قبل از تاریخ طبری نوشته شده دیده‌ایم. و اینک شرح غلات را از کتاب المقالات والفرق سعد بن عبدالله اشعری متوفای ۳۵۱ ه که خود از بزرگان علمای شعیه اثنی عشری است می‌آوریم:

وی در صفحه ۲۰ آن کتاب می‌نویسد: «وَأول من قال فیها بالغلُو وهذه الفرقة تسمى السبائیة أصحاب عبدالله بن سبا». یعنی: «اولین طائفه‌ای که در اسلام قائل بغلُو شدند فرقه سبائیه است که نامیده می‌شوند باصحاب عبدالله سباء». آنگاه عبدالله بن سبا را معرفی کرده و داستان او را از عقائدی که ابراز داشته شرح می‌دهد. سپس فرقه‌های غالیان را با عقایدشان تفصیل می‌دهد تا در صفحه ۴۱ شرح تحلیل محرّمات و تحریم واجبات را از غالیان داده می‌نویسد: «فكان أول ما شرع لهم تحريم الختان». اول باری که از دوش غالیان بر داشته شده این بوده که مؤسس

این مذهب ختنه را حرام کرده است تا آنجا که می‌نویسد: «وزعموا أنه أحل لهم الميتة ولحم الخنزير...» یعنی: «چنین می‌پنداشتند که او نیز مردار و گوشت خوک را نیز حلال کرده است».

همچنین این طوائف از شیعه که غالباً با عقائد عجیب غالیانه خود ضمن آنکه اعتقادات اسلامی و احکام حلال و حرام را متزلزل و ضایع می‌کنند تا طائفه منصوریه از شیعه که معتقدند آل محمد آسمانند و شیعه زمینند و اول خلق الله عیسی است آنگاه علی بن ابی طالب عليه السلام که این عقیده بخوبی می‌رساند که مخترع آن مسیحی است می‌نویسد: «واستحلت جميع ما حرم الله وقالوا لم يحرم الله علينا شيئاً تطيب به أنفسنا وتقوى به أجسادنا» یعنی: «آنچه را که خدا در دین اسلام حرام کرده این طائفه از شیعه آنرا بر خود حلال شمردند و گفتند چیزی را که ما خوش داریم و جسدمان بدان نیرومند می‌شود خدا حرام نکرده است!!». آنگاه فرقه غالیه خطابییه را شرح می‌دهد و می‌نویسد: «فرقة منهم قالت إن جعفر بن محمد هو الله وإن أبا الخطاب نبي مرسل... وأباحوا المحارم كلها من الزنا واللواط والسرقه وشرب الخمر وتركوا الصلوة والزكاة والصوم والحج وأباحوا الشهادات بعضهم لبعض». آری، انگیزه غلو برای همین است که معتقد بآن بتواند هرگونه حرام و منکری را مرتکب شود.

سعد بن عبدالله اشعری و همچنین نوبختی که هر دو از بزرگان علماء شیعه می‌باشد عقائد شیعیان خطابییه را شرع می‌دهند تا در صفحه‌ی ۵۳ می‌نویسد: که طائفه‌ای از اینان معمرینند که قائلند معمر خدا است معمر تمام شهوات را حلال کرد و در نزد وی چیزی حرام نیست. و می‌گفت: خدا این چیز را حلال کرده است پس چرا حرام باشد؟! سپس در صفحه ۵۹ علیانیه که تابعین بشار الشعیری هستند

معرفی می‌کند که این طائفه از غُلات شیعه در چهار شخص متوقفند که آنان علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم‌السلام می‌باشند. و اینان نیز در اباحت محرمات و تعطیل احکام و تناسخ با دیگر غُلات همداستانند. و در صفحه ۸۱ عقائد اسماعیلیه خالصه را که از غُلات خطابی‌اند می‌آورد: که آنان نیز اباحت را ظاهر کردند و همه چیز را برای خود مباح شمردند و در صفحه ۸۵ اعتقاد عمومی اصحاب ابی الخطاب را می‌آورد که: «استحلوا مع ذلك استعراض الناس بالسيف وسفك دمائهم وأخذ أموالهم والشهادة عليهم بالكفر والشرك على مذهب البهيسية والأزارقة في الخوارج». و در صفحه ۱۰۰ از غالیانی که قائل بامامت حضرت امام علی النقی بوده‌اند مباح بودن محارم چون مادر و خواهر و دختر قائل بوده و لواط با مردان را حلال می‌شمردند و معتقد بودند که این خود تواضع و فروتنی و تذلل است در مفعول به، و بهر صورت فاعل و مفعول هر کدام یکی از شهوات و لذات را در می‌یابند!! و همچنین تمام طوائف غالیان یا اکثر آنها دارای چنین اعتقاداتی بوده‌اند و چنانکه بارها گفته‌ایم مقصودشان از نشر این عقاید اول تخریب اساس اسلام و بعد اباحه و تحلیل هر فعل حرام است و در زمان ما که شیعه امامیه از عقائد زشت این غُلات پرهیز کرده‌اند از طریق دیگر این راهها را بر خود گشوده‌اند و آن باب شفاعت است که بوسعت آسمان و زمین آن را بروی خود باز کرده‌اند و برای وصال بشفاعت اعمالی را چون توسل و زیارت و عزاداری و نذورات و موقوفات بنام اموات و برای قبور ایشان اختراع و ابداع کرده‌اند. و بکلی از کتاب خدا دور و مهجور مانده به ساخته‌ها و پرداخته‌های غُلات قبل از خود خشنود و مسرورند.

شیعیان زمان ما خود را از طوائف شیعیان غالی که از آنان نامهای مخصوصی در تاریخ باقی مانده است جدا دانسته و بزبان از آنان اظهار برائت و بیزاری می‌نمایند. اما متأسفانه همان عقائد غالیان را با عباراتی در خود باقی دارند.

در زمان ما که بعلت پیدایش مرامها و رژیمهای مخالف دین چون کمونیستی و استانیالیستی اساس ادیان متزلزل و اکثریت سکنه روی زمین بظاهر بنا بر رژیمی که گرفته‌اند بی‌دینند و علت واقعی آن همین تجاوزات و تراوشات غالیانه متدینین است و با این صورت اگر علاج نشود احتمال آن است که بنیان ادیان یکسره ویران شود. معهدا هنوز هم علماء و کسانیکه خود را پاسدار دین می‌دانند بنشر همان خرافات و عقائد غالیانه حریصند چنانکه اکثر کتب دینی که در این زمان نشر می‌شود به پخش همان خرافات می‌پردازند. چون کتاب (امراء هستی) و (تجلی ولایت) در فارسی و پاره‌ای از کتب عربی و مجالس و منابر برای ترویج و تبلیغ این خرافات تشکیل می‌شود.

یکی از علمای زمان ما کتابی نوشته است بنام «إلزام الناصب في إثبات الحجة الغایب» و خواسته است با مندرجات این کتاب مسئله غیبت و بقاء امام غائب را ثابت کند و چنانکه ناشر کتاب ادعا کرده است برای چاپ و نشر این کتاب بزرگان علماء باین عصر کمک و یاری کرده‌اند که اگر ما نام این بزرگان را در اینجا ببریم مسلما مورد استعجاب و اعتراض خوانندگان خواهد بود. آنگاه در همین کتاب برای اثبات مدعای خود مطالبی را آورده است که حتی علمای شیعیان زمان صفویه از آن متنفرند. مثلا یکی از آن تمسکات «خطبة البيان و خطبة التطنجیة» است که علامه مجلسی در جلد هفتم بحار صفحه ۲۶۴ چاپ کمپانی صریحا می‌نویسد: «ما ورد من الأخبار الدالة علی ذلك كخطبة البيان وأمثالها فلم يوجد إلا في كتب الغلاة وأشباههم». حال ما فقراتی چند از خطبه البيان و خطبه تطنجیه که در این کتاب برای اثبات امام غائب شیعیان آمده و علمای بزرگ زمان ما بنشر آن کمک کرده‌اند می‌آوریم تا دانسته شود که غالیان عصر ما در خرافات و غلو دست کمی از غالیان آن زمان که مورد نفرت و نفرین امامان بوده‌اند ندارند. در این خطبه که بافندگانش

مدعیند که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آن را در بصره خوانده است می گوید: «أنا المهجير عن الكائنات... أنا سر الخفيات... أنا مفيض الفرات... أنا مظهر المعجزات أنا مکلم الأموات أنا مفرج الكربات أنا محلل المشکلات». و پس از آنکه بسیاری از صفات الهی را بخود اختصاص می دهد می گوید: «أنا المهدي القائم في آخر الزمان» و از این جمله بیعد است که پس از پرسش مالک اشتر که می پرسد: یا امیر المؤمنین این قائم از فرزندان تو چه وقت ظهور می کند؟ می نویسد: «فقال إذا زهق الزاهق وحققت الحقائق وحقق اللاحق وزرقت العيون وأغبن المغبون شاط النشاط وحاط الحياط.. وقرض القارض ولمض اللامض». این عبارات بی معنای کاهنانه را دنبال یکدیگر می آورد تا آنجا که می گوید: «وساهم المستحيج ومنع الفليح وكفكف الترويح وخذ خد البلوغ وتكلكل الخلوع وقدقد المزعور وندند الديجور... وعبس العبوس وكسكس الهموس و أجلب الناسوس ودعدع الشفيق وحرثم الأثيق». شما را بخدا آيا اينها کلمات و عبارات خطیب نهج البلاغه است؟ تو گوئی دیوانه ای جن زده در عالم بیهوشی و بی خردی بدون اختیار از وی این کلمات مهمل و ناهنجار صادر می شود... عجب در این است که در صدر این روایت آن را از جناب عبدالله بن مسعود رضی الله عنه که از بزرگان صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است نقل می کند که او روایت را بحضرت امیر المؤمنین می رساند که آن بزرگوار در مسجد بصره که بعد از جنگ جمل آنحضرت بدان شهر و مسجد آن در آمده است این خطبه را خوانده است. در حالیکه عبدالله بن مسعود رضی الله عنه در سال ۳۳ هجرت در زمان عثمان رضی الله عنه از دنیا رفت و در مدینه دفن شد و امیر المؤمنین در سال ۳۵ بخلافت رسید و جنگ جمل و ورود بصره پس از این واقع شد! پس عبدالله بن مسعود رضی الله عنه کجا بود که چنین لا طائلات

را [العیاذ بالله] از امیر المؤمنین شنید و برای دیگران نقل کرد؟! و چگونه امیر المؤمنین علیه السلام را که مردم بصره بخلافت بعد از عثمان رضی الله عنه قبول نداشتند و بر او خروج کردند زیرا آن حضرت را قاتل عثمان یا حامی قاتلان او می دانستند و واجب القتال می شمردند آنوقت چنین بزرگواری در مسجد بصره آمده و با چنین جماعتی اینگونه عبارات می آورد؟ تا آنجا که در خطبه تطنجیه می سراید: «أنا مدبرها أنا مرخصها أنا مهلكها أنا مدبرها أنا باينها أنا داحيها أنا مميتها أنا محيها أنا الأول وأنا الآخر وأنا الباطن وأنا الظاهر أنا مع الكون وقبل الكون أنا مدبر العالم الأول حين لا سمائكم هذه ولا غبزاكم وإلي يرد أمر الخلائق أجمعين أنا أخلق وأرزق وأحي وأميت.. أنا.. أنا.. أنا..». اگر اینها ادعای خدائی نیست پس چیست؟ و اگر معتقدین باین ادعاها غالی نیستند پس کیستند؟ آیا واقعا هیچ عقلی - فکری - اندیشه‌ای - شعوری - وجدانی - انصافی حیائی در دنیا باقی نمانده است؟! این کلمات مهوع مسجع را در این خطبه دنبال می کند تا آنجا که می گوید: «أنا مبرج الأبراج وعاهد الرتاج ومفتح الأفراج وباسط الفجاج». آری وقتی دین نباشد و حیا را یکسو نهند این قبیل کلمات را که مستهجن ترین عبارات است از زبان فصیحترین بلغای عالم و مفخر دودمان آدم می بافند و آن را حجتی برای دعوتی و حلالی برای مشکلی قرار می دهند! ما از جاعلین و بافندگان این خطبه‌ها که یقیناً بی دین بوده‌اند یا لااقل علاقه‌ای بدان نداشتند تعجبی نداریم زیرا اینان هر که بوده‌اند باید ایشانرا از دشمنان و بدخواهان دین اسلام شمرد و از دشمن توقعی نمی توان داشت! لیکن از کسانی که در کسوت روحانیت و در ردیف حافظین شریعتند تعجب می کنیم که چرا این قبیل کفریات را نوشته و آنرا در حساب خدمت بدین می گذارند؟ و تعجب بیشتر ما از کسانیست که در این زمان خود را مرجع و مقلد شیعیان قلمداد می کنند و بدین سمت شهرت یافته‌اند کمک بنشر این خرافات می نمایند؟ او نیز از

یهود که خدا را آنگونه کوچک و حقیر می‌شمردند که در بهشت الْأَعْمَالِ گردش می‌کرد بِالْأَعْمَالِ می‌خواست خود را از نظر او در زیر درختان بهشت پنهان کند یا با یعقوب در شبانه‌روزی بکشتی پرداخت یا گوساله بریان ابراهیم را با دو ملک دیگر خورد! و دنیا را انسان می‌پنداشتند که بیش از چهارهزار سال عمر ندارد و ابتدا و انتهایش طلوع و غروب خورشید از این دریا بآن دریاست و از نصرانیان که در آیه‌ی ۱۳ باب ششم کتاب مقدس خود می‌نویسند. ستارگان آسمان بر زمین ریختند مانند درخت انجیری که از باد سخت بحرکت آمده میوه‌های نارس خود را می‌افشاند. یا بر طبق مکاشفات یوحنا عرش خدا را آن چنان کوچک می‌شمارد که بیست و چهار تخت در آن نصب است و بر هر تختی پیری نشسته است که بر سر هر یک تاجی زرین است و خدا مانند سنگ یشم و عقیق است و قرحی در گرد تخت او شباهت بزمرّد دارد و از این قبیل مزخرفات و لا طائلات. اگر چنین ملتھائی قائل باشند که خدا را فرزندان و پسرانی است و درباره‌ی عیسی غلو کنند که او فرزند نخست خداست چندان تعجب نمی‌کنیم زیرا در چنین مکتبی مردمانی بهتر از این تربیت نمی‌شوند!

تعجب ما از کساناست که دعوی مسلمانان می‌کنند و کتاب آسمانی آنها قرآن است که خدا را در منتهای عظمت می‌ستایند و درک ذات او را محال می‌شمارد و او را بر تمام عالم هستی محیط و غالب و شاهد می‌داند: ﴿أَلَا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطٌ﴾ [فصلت: ۵۴]. ﴿وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾ [سبأ: ۴۷]. و عالم را بدان وسعت و عظمت می‌ستاید که تمام آسمانها و زمین در نزد کرسی همچون حلقه انگشتی است در بیابانی وسیع و کرسی با تمام عظمتش در نزد عرش همچون حلقه انگشتی است در بیابان وسیع و امروز که علوم کیهانی هیئت آسمانی را آن چنان عظیم و بی‌نهایت می‌داند که پس از اختراع رادیو تلسکوپ (ارسی بوئر) واقع در (بورتوریکو) که قطر عدسی آن سیصد متر است و وقتی پشت آن می‌نشینند برای مطالعه یک گوازد (جرم آسمانی) سر خود را با دو دست می‌گیرند که مبادا عقل از

سرشان رفته و دیوانه شوند: آنگاه فاصله‌ی گواذها دور دست با زمین ۹ میلیارد سال نوری (نه میلیارد سال نوری یعنی نور که در هر ثانیه سیصد هزار کیلومتر طی مسافت می‌کند) برای طی مسافتی که از یک گواذ تا عدسی رادیو تلسکوب (ارسی بوئر) فاصله است نه هزار میلیون سال لازم است که نور این مسافت را طی کند. و میلیونها کهکشانی که هیئت عالم را تشکیل می‌دهند و هر کهکشانی دارای میلیونها خورشید است که بسا خورشیدهای باشند که خورشید ما در مقابل آن چون شمعی در مقابل آفتاب است و مسافت کهکشانی که خورشید ما از خانواده آن است آن اندازه است که خورشید با چنان سرعتی که در حرکت انتقالی خود دارد بیش از پانصد میلیون سال لازم است که دور این کهکشان را به پیماید.

آری ما در چنین زمان و چنین دنیائی زندگی می‌کنیم آیا ننگ نیست که در چنین زمان کسانی از مسلمانان یافت شوند که معتقد باشند که افرادی از بشر «مبرج الأبراج ومفتح الأفراج» بوده و دعوی کنند که «أنا مدبر العالم حين لا سماءم هذه ولا غيرا کم ويلي يرد أمر الخلائق أجمعين أنا أخلق وأرزق وأحيي وأميت». و با معتقداتشان چنین ادعائی کنند در حالی که تاریخ زندگانی آنها که در مرئی و منظر می‌لیونها مردم بوده و همه آنها را دیده‌اند که با افراد دیگر چندان تفاوتی از حیث احتیاجات نداشته‌اند آنان نیز چون دیگران متولد شده‌اند و چون دیگران طفل شیر خوار بوده‌اند و چون دیگران دچار عوارض حیات گشته گرسنه و تشنه و بیمار شده خوابیده‌اند و بر خواسته‌اند و به زن و فرزند محتاج و مشغول بوده‌اند، هر چند از لحاظ فضل و علم و تقوی از پاره‌ای بالاتر بوده‌اند اما چنان نبوده که در نوع بشر نظیری نداشته باشند و اگر هم فرضاً بی‌نظیر بوده‌اند باری بشر بوده‌اند و بمفاد آیات شریفه‌ی قرآن به پیغمبر اسلام که از تمام آنها بهتر و بالاتر بوده است خدای متعال فرمان داده است که بمردم ابلاغ کند که او حتی برای خود دارای

هیچگونه قدرت و اختیاری نیست. چنانکه در آیهی شریفه ۱۸۸ سوره اعراف می‌فرماید: ﴿قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ﴾ [الاعراف: ۱۸۸]. یعنی: «من مالک هیچ نفع و ضرری برای خود نیستم مگر آنچه را که خدا خواسته است». و در آیهی ۴۹ سوره یونس همین آیه را با مقدم داشتن کلمه [ضرراً] تکرار نموده است. و اساساً این چه حماقت است که ما بندگان برگزیده خدا را که برای هدایت ما برانگیخته شده‌اند تا راه صواب و خطا را بما بنمایانند و باید از ایشان در هر گفتار و کردار متابعت کنیم و گرنه در پیشگاه بر انگیزانندهی ایشان مسئول و معاقب خواهیم بود راه متابعت ایشان را گذشته بگزارگونی و غلو پردازیم و خود را بمنجلاب کفر و شرک اندازیم؟!.

هر گاه ایشان دارای چنان قدرت و قوت بودند که چنین و چنان کنند در آن صورت از طرف پروردگار عالم امر بمتابعت ایشان ظلمی بزرگ و عملی بسیار قبیح بود. زیرا اگر بطفلی امر کنند که تو باید در سرعت سیر متابعت سیر اتومبیل یا هواپیما کنی بدیهی است چنین امری بسیار ظالمانه و بلکه احمقانه است... آیا می‌توان تصور کرد که پروردگار حکیم و عادل ما را امر بمتابعت آن عَلَى کند که خود گفته است: «أنا مدبر العالم حين لا سئلكم هذه ولا أرضكم». من خلق می‌کنم و من روزی می‌دهم و من زنده می‌کنم و من می‌رانم یاسائر ادعاها که در این خطبه و بسیاری از احادیث کذب هست؟. هرگز. هرگز. «معاذ الله معاذ الله. تعالی عما يقول الظالمون علواً كبيراً».

چنانکه در قسمت اول این کتاب گفته‌ایم اینگونه افکار و عقاید از جانب متکبران جاهل است که عار دارند از اینکه پیغمبر و امامشان بشری باشد که می‌خورد و می‌آشامد و می‌خوابد و جماع می‌کند و مریض می‌شود و می‌میرد. لذا مدعیند که پیشوایان آنان سامع اصوات و قاضی حاجات و شافی عاهات و محیی اموات و از

این قبیل مزخرفات است و لذا از خاصیت رهبری می‌افکنند و صورت یک معشوق خیالی و معبود ایده آلی را می‌گیرند.

شیعیان امروز که بظاهر ادعا می‌کنند که ما از غُلات و بنابیه و خطابییه و مغیرییه و بشیرییه و اسماعیلییه و قرامطیه نیستیم و حتی از شیخیه و صوفیه ابراز برائت می‌کنند، اما متأسفانه عقاید و افکار همان غُلات که مورد لعنت و نفرین امامان علیهم‌السلام بوده‌اند در لابلای عقاید و افکار اینان پنهان بلکه بطور آشکار در جریان و سریان است. کار اشاعه و انتشار اینگونه عقاید تا بدانجا کشیده است که چنانکه دیدیم همان خطبه‌های البیان و تطنجیه که حتی علمای شیعه صفوی آنها را نمی‌پذیرفتند در قرن بیستم و زمانی که عقاید صحیح دینی هم مورد طعن و طرد اکثریت مردم روی زمین است: بنام الزام خصم و اثبات حجت خود چاپ کرده و انتشار می‌دهند، و چنانکه می‌بینیم علمای صدر اول و بزرگان شیعیان قرن دوم و سوم را که هرچه باشد با ائمه علیهم‌السلام مربوط و محشور بوده‌اند، و بهتر از همه آنها را دیده و شناخته‌اند معهدا عقایدی که آنان در باره‌ی ایشان داشته‌اند مورد قبول این دور افتادگان از حق و حقیقت نیست و صریحا در کتب خود می‌نویسند که آنچه را شیعیان صدر اول در باره‌ی ائمه غلو می‌پنداشته‌اند امروز از ضروریات مذهب شیعه است!! چنانکه شیخ عبدالله مامقانی مؤلف کتاب بزرگ «تنقیح المقال فی علم الرجال» در بیش آرده جای آن کتاب این مدعی را تایید و تجدید کرده است (رجوع شود به کتاب تنقیح المقال: ۲/۲۲۶. ۲/۹۳. ۲/۸۴. ۳/۱۲۲-۲۳۳/۱/۲۳۸).

کسی باین ملای آخرالزمان نگفته و نمی‌گوید که جناب آقا! مگر بعد از پیغمبر اسلام پیغمبری آمده و پس از آن امامان امامی برپاخواسته یا فرشته‌ای بر شما نازل شده و گفته است: که عقاید غلوآمیز آن روز که بفرمایش خود امامان بدتر از عقاید یهود و نصاری و مجوس و مشرکین است باید امروز جزو ضروریات مذهب شود؟ چرا؟ برای اینکه چون امروز اساس ادیان متزلزل است باید با این چرندها بیشتر

آبروی دین ریخته شود و اکنون که پیشرفت علوم وسعت عالم و عظمت آفریننده آن را میلیونها مرتبه بیش از آن زمان معرفی می‌کند و در عین حال نقص و عجز بشر را برابر دستگاه عظیم آفرینش میلیونها مرتبه حقیرتر نشان می‌دهد.

و مطالب کتابهای «عیون المعجزات و مدینه المعاجز» و امثال آن بیش از همه وقت مورد مسخره و استهزاء طبقه فهمیده و فاضل قرار گرفته باز هم باید اصرار داشت که آن عقاید سخیفه جزو ضروریات مذهب شیعه است؟! با اینکه در نظر عقل و شرع بزرگترین معصیت و مصیبت‌بارترین جنایت شرک است باز هم باید همان عقائد شرک‌آلود بلکه شرک صریح و جلی را که «أنا أخلق وأرزق وأحيي وأميت». که شرک جاهلیت بمراتب از این کوچکتر بود در دین اسلام و بنام مذهب شیعه ترویج نمود تا طائفه شیعه از تمام طوائف و مذاهب اسلامی در دنیا خوارتر و بی‌مقدارتر باشد؟ تا جائیکه مخالفان این مذاهب از سایر مسلمانان این طائفه را دانسته و خود و مال و ناموس آن را بر خود حلال شمارند و بهر طریقی که بتوانند از بدنامی این گروه استفاده کرده زنان و دختران‌شان را بعنوان کنیز در بین خود خرید و فروش کنند؟ در اصرار باین گونه عقاید و انتشار آن تاکنون چه نتیجه‌ی خوبی گرفته‌اید که بازهم از آن همان نتیجه را انتظار دارید؟!.

آیا با وسعت مسئله ولایت و تزییق و انحصار آن به یک یا چند نفر و گسترش موضوع شفاعت و تعمیم آن و تبلیغ اختراع زیارت و ابداع عزاداری و روضه‌خوانی چه چیز بر فروشگاه‌تان افزوده است و جز خصومت همکیشان و گستاخی در عصیان و تزییع اموال فراوان و تحقیر و توهین مردم فهمیده دنیا بخودتان چه طرفی بسته‌اید و در انتظار چه فتحی نشسته‌اید؟!.

عقیده شیعه امروزی نه تنها از عقاید غلات زمان ائمه علیهم‌السلام که منشاء اصلی آن عقاید یهود و نصاری و مجوس بوده مایه گرفته است، بلکه با عقاید سخیفه ملل

دیگر نیز آمیخته و ممزوج است چنانکه مطلعین می‌دانند که در مصر قدیم مردم عقیده بخدایانی چون اوزیرس و اوزیس داشته و بخدایان متعدد معتقد بوده‌اند که از آن جمله [آمون] را برتر از تمام خدایان می‌دانستند آمون بعقیده مصریان قدیم خدای خدایان بود. اما اوزیرس که خدای مرگ بود با اینکه او از زیردستان آمون بشمار می‌آمد معه‌ذا در عقیده مصریان او مقتدرتر از خدای خدایان بود و بر مردم قدرت بیشتری داشت. لذا مردم مصر قدیم در هنگام عهد و پیمان و امر اهانت و خیانت حواله متخلف را به قدرت قاهره اوزیرس می‌کردند.

شما خود می‌دانید که عین عقیده در مردم ما در باره حضرت عباس و امامزاده داود و شاه چراغ و امثال آن است که مردم قسم بخدا را باور نمی‌کند اما قسم بحضرت عباس باور کردنی است! از خدا نمی‌ترسند اما بهر صورت از حضرت عباس می‌ترسند! برای خدا نذر نمی‌کنند اما برای حضرت عباس و رقیه و سکینه نذر بیش از خدا است!

در حالیکه کتاب آسمانی آنان در بیش از صد آیه از این قبیل عقاید صریحا نهی کرده و آنان را بدین روش مذمت می‌کند در سوره مؤمنین می‌فرماید: ﴿قُلْ مَنْ بَدَّهٖ مَلَکُوتُ کُلِّ شَیْءٍ وَهُوَ یُجِیْرُ وَلَا یُجَارُ عَلَیْهِ اِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُوْنَ ﴿۸۸﴾ سَبِقُوْلُوْنَ لِلّٰهِ قُلْ فَاَنّٰی نُسْحَرُوْنَ ﴿۸۹﴾ [المؤمنون: ۸۸-۸۹]. یعنی: «باین مردم بگو: در دست چه کسی ملکوت و فرمانروایی تمام هستی است و تنها اوست که پناه می‌دهد و بر او پناه داده نمی‌شود (یعنی کسی نمی‌تواند بدیگری پناه برد تا از کيفر و عقاب خدا مصون ماند) اگر شما می‌دانید، بزودی خواهند گفت خدا: (باز آفرین به بت پرستان که در جواب این سؤال فوراً می‌گفتند: خدا! ولی جامعه‌ی ما هرگز چنین سؤالی را بزودی چنین جواب نخواهند داد) بگو: ای محمد پس چرا مسحور شده‌اید؟». چون کسانی که جادو شده‌اند نمی‌توانند از عقل و قدرت خود استفاده کنید. و در سوره نحل می‌فرماید: ﴿وَيَجْعَلُونَ لِمَا لَا يَعْلَمُونَ نَصِيبًا مِّمَّا رَزَقْنَاهُمْ ۗ تَاللّٰهِ لِنَسْءَلَنَّ عَمَّا کُنْتُمْ تَفْتَرُوْنَ ﴿۵۶﴾ [النحل: ۵۶]. یعنی: «برای چیزها و

کسانیکه خود اینان نمی دانند آنها چه و چه کاره اند بهره‌ای از آنچه روزی ایشان کرده‌ایم قرار می دهند. (نذر می کنند وقف می کنند آنرا در کسب خود شریک می کنند شرکت با حضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ و اما م رضا!) بخدا سوگند هر آینه شماها (که مسلمانید و می بیند اینان چنین عمل می کنند و آنرا از این عمل باز نمی دارید و بطریق حق هدایت نمی کنید) پرسیده خواهید شد در پیشگاه خدا مسئولید از آنچه آنان بدروغ و افترا می بافید».

از ترس همین مسئولیت است که ما خود را در چنین زمانی که کفر و بدعت و شرک و الحاد از هر زمانی در میان جامعه‌ی ما بیشتر است خود را بزحمت انداخته و ضربات تهمت و بهتان و حتی ضرب و قتل را بر خود خریده‌ایم تا در پیشگاه پروردگار جهان مسئول اعمال این تبه‌کاران نباشیم و از تکفیر و تبعید و ضرب و تهدید غالیان و حامیان ایشان باک نداریم چه یقین داریم که جهاد بزرگی را بر عهده گرفته‌ایم و هر چه میدان جهاد از لشکر کفر انبوه‌تر باشد موجب افتخار و سرافرازی و دلیل بر شجاعت و جانبازی مجاهدی است که قدم در این میدان گذاشته و یقیناً اجر او در پیشگاه پروردگارش بسیار بزرگ و عظیم خواهد بود که ﴿إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا ﴿۳۰﴾﴾ [الکهف: ۳۰]. ﴿فَأَسْتَبْشِرُوا بِنِعْمِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُم بِهِ ۚ وَذَٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿۱۱۱﴾﴾ [التوبة: ۱۱۱]. ﴿وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ﴾ [هود: ۸۸]. اینک می‌پردازیم بشرح غلاتی که مورد نفرین ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین هستند که این مقدمه برای آن نتیجه است.

غلات بزرگ‌ترین آفات و خبیث‌ترین نکبات

وجود و پیدایش غلات در دین اسلام از بزرگترین آفات و مرگبارترین بلیات بوده است که موجب و موجد این همه موهومات و خرافات گردیده و روی چهره نورانی حقایق دین را پوشانیده است و ذوات مقدسه‌ی ائمه‌ی طاهرین سلام الله علیهم اجمعین پیش از همه از این خطر بزرگ ترسیده و مسلمانان را از آن ترسانیده‌اند. و

احادیث و اخبار زیادی در مذمت این گروه بد بنیاد از ایشان صادر گردیده است که تنها در کتاب رجال ابو عمر و کشتی پیش از ۲۴ حدیث آمده است، علامه مامقانی آن احادیث را در مقباس الهدایه ص ۸۸ . جمع آوری کرده است و ما پاره‌ای از آن را از کتب معتبره شعیه در اینجا می‌آوریم.

۱- در امالی شیخ طوسی ۲۶۴ از عبدالرحمن بن مسلم از فضل بن مسلم روایت شده که حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «احذروا شبابکم الغلاة لا یفسدوهم فإن الغلاة أشرم من اليهود والنصارى والمجوس والذین أشركوا». یعنی: «جوانان خود را از غالیان بر حذر دارید که ایشانرا فاسد نکنند زیرا که غلات بدترند از یهود و نصاری و مجوس و مشرکین». (پس غلات حتی از مشرکین هم بدترند).

آنگاه حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اضافه کرد که: «إلینا یرجع الغالی فلا نقبله و بنا یلحق المقصر فنقبله». یعنی: غالی ممکن است که از غلو خود برگردد اما ما دیگر او را قبول نمی‌کنیم و مقصر یعنی: آن کس که در معرفت ما یا خدا تقصیر و کوتاهی نموده است بما ملحق می‌شود و ما او را می‌پذیریم.

عرض شد باین رسوائی این چگونه می‌شود؟ فرمود: «لأن الغالی قد اعتاد ترک الصلوة والزکوة والصیام والحج فلا یقدر علی ترک عادته وعلی الرجوع إلی الله أبدا، وإن المقصر إذا عرف عمل وأطاع». یعنی: «غالی چونکه عادت کرده است بترک نماز و زکات و روزه و حج دیگر قادر بر ترک عادت خود نیست و هرگز نمی‌تواند بطاعت خدا برگردد، و چنانکه قبلاً هم گفته‌ایم منظور غالیان همین است که بوسیله‌ی شفاعت ائمه و محبت ایشان از مواخذه مصون باشد. اما مقصر چون دانست عمل می‌کند».

۲- در نوادر راوندی آورده است که حضرت امیرالمؤمنین صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «یهلک فی إثنان محب مفرط یفرطنی بما لیس لی و مبغض یمحمله شتانی علی أن یمیننی»

یعنی: «دو کس در باره من هلاک می‌شوند یکی دوستار گزافکار که در باره‌ی من چیزهای می‌ستاید که در باره من نیست و دیگری دشمنی که دشمنی او مرا او را و می‌دارد که مرا خوار کند». و در نهج البلاغه نیز فرموده است: «یهلك في رجلان محب مفرط وباهت نفر» و این مانند آن فرمایش حضرت است که می‌فرماید: «هلك في رجلان محب غال ومبغض قال» مضمون تمام این فرمایش‌ها یکی است.

۳- در اعتقادات صدوق است که حضرت عليه السلام همواره در دعای خود بخدا عرض می‌کرد: «اللهم إني أبرأ إليك من الحول والقوة ولا قوة إلا منك، اللهم إني أبرأ إليك من الذين ادعوا لنا ما ليس لنا بحق، اللهم إني أبرأ إليك من الذين قالوا فينا ما لم نعلمه في أنفسنا، اللهم لك الخلق ومنك الأمر وإياك نعبد وإياك نستعين، اللهم أنت خالقنا وخالق آبائنا الأولين وآبائنا الآخرين، اللهم لا يليق الربوبية إلا بك ولا تصلح الإلهية إلا بك، اللهم فالعن النصراري صغروا عظمتك والعن المضاهئين لقولهم من بريتك، اللهم إنا عبيدك وأبناء عبيدك لا نملك لأنفسنا نفعاً ولا ضرراً ولا موتاً ولا حيوةً ولا نشوراً. اللهم من زعم أن لنا الخلق وعلينا الرزق فنحن إليك براء كبراءة عيسى بن مريم من النصراري وصى على نبينا وآله وأصحابه وسلم، اللهم إنا لا ندعهم بما يزعمون فلا تؤاخذنا بما يقولون واغفر لنا ما يدعون ولا تدع على الأرض منهم دياراً إنك إن تذرهم يضلوا عبادك ولا يلدوا إلا فاجراً كفاراً». یعنی: «خدایا من بیزارم از جهت حول و قوه بسوی تو هیچ حول و قوه‌ای نیست مگر بوسیله تو، خداوندا من بیزارم بسوی تو از کسانی که در باره‌ی ما ادعای کنند چیزهایی را که ما را در آن حقی نیست و خود را در آن بحق نمی‌دانیم، خدایا من بیزارم از کسانی که چیزهایی در باره ما می‌گویند که ما آنرا

در نفس خودمان اطلاع نداریم. خدایا آفرینش و امر هر دو تو راست و ما تنها تو را عبادت می‌کنیم و فقط از تو یاری می‌جوئیم. خداوندا تو آفریننده‌ی ما و آفریننده پدران نخستین و پدران آخرین ما هستی، خداوندا پروردگاری جز برای تو شایسته نیست و خدائی جز تو را نمی‌شاید. خداوندا نصاری را که عظمت تو را کوچک شمرده‌اند (زیرا کار خدای را در خلق خدا قائل شدند) لعنت کن و نیز لعنت نما کسانی از آفریدگان خود را که قائل بگفتاری شبیه گفتار آنان شدند. خدایا ما بندگان و فرزندان بندگان تو هستیم که برای خود (تا چه رسد بدیگران) مالک هیچ‌گونه سود و زیان و مرگ و زندگی و رستاخیز نیستیم. خدایا، کسانی را که در باره ما چنان تصور می‌کنند که آفرینش و روزی دادن بدست ماست ما از آنان بیزاریم چنانکه بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ از نصاری بیزار است خداوندا ما این غلات را بدانچه می‌پندارند دعوت نکرده‌ایم پس ما را بگفتار ناهنجار آنان مؤاخذه مکن و آنچه اینان درباره ما تصور می‌کنند بر ما بیامرز، از اینان کسی را بروی زمین مگذار، اگر بگذاری بندگان تو را گمراه می‌سازند و از آنان جز فاجر و کافر تولید نخواهد شد».

در پاره‌ای از نسخه‌ها قسمت اخیر «ولا تدع علی الأرض...» اضافه است و در پاره‌ای نیست. چنانکه می‌بینید این نفرین حضرت صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شامل همین گفتاری است که آیت الله العظمی مدعی است که ائمه چنین و چنانند و ادعای او در قسمت‌های گذشته گذشت.

۴- در امالی طوسی و سایر کتب معتبره دیگر است که اصبع بن نباته روایت می‌کند که حضرت امیر المؤمنین صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به خدا عرض می‌کرد: «اللهم إني برئ من الغلاة كبرائة عيسى بن مريم، اللهم اخذهم أبدأ ولا تنصره منهم أحداً».

نفرین امیر المؤمنین صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به غلات

۵- در رجال کشی از عبدالصمد بن بشر روایت است که اصحاب ابی الخطاب در کوفه بانک برداشتند لیبک یا جعفر بن محمد. راوی می‌گوید: من بر حضرت صادق وارد شدم و آنحضرت را بدین واقعه خبر دادم حضرت بسجده افتاد و سینه خود را بزمین چسپانید و

سخت گریه می‌کرد در حالیکه با انگشت مبارک اشاره می‌کرد. چند مرتبه گفت: «بل عبدالله قن داخل...» یعنی: من بنده ضعیف و ذلیل خدا هستم. آنگاه سر از سجده برداشت در حالیکه اشکهای او به ریش مبارک جاری بود. من پشیمان شدم که چرا آن حضرت را باین پیش آمد خبر دادم و عرض کردم فدایت شوم این قضیه بتو مربوط نیست. حضرت فرمود: ای مصادف (نام راوی مصادف است). اگر عیسی ساکت می‌شد از آنچه نصاری درباری او گفتند بر خدا لازم بود که گوش او را کر و چشم او را کور کند!

۶- در [عیون اخبار الرضا علیه السلام] در جلد هفتم بحار الانوار: ص ۲۴۶] از ابوهاشم جعفری روایت است که از حضرت رضا سؤال کردم از غلات و مفوضه حضرت فرمود: «الغلاة كفار والمفوضة مشركون من جالسهم أو خالطهم أو واكلهم أو شاربهم أو واصلهم أو زوجهم أو تزوج إليهم أو أمنهم أو ائتمنهم على أمانة أو صدق حديثهم أو أعانهم بشرط كلمة خرج من لسانهم والله اعلم». وولایتنا أهل البيت». یعنی: «غالیان کافر و مفوضه مشرکند (غالی کسی است که ائمه را از حد بشریت بالاتر ببرد و مفوض کسی است که معتقد باشد که امر خلق و رزق بدست ائمه است یعنی: آن بنهاتی و نسبت‌های که کتاب امراء هستی بائمه داده است) کسی که هم‌نشین آنها شود یا یکجا شود به آنها، یا خورد و نوش کند با آنها، یا رحم کند به آنها، یا زن دهد، یا از ایشان زن بگیرد، آنان را امین و یا قبول امانت ایشان کند، یا گفته‌های آنان را تصدیق کند یا به نیم کلمه ایشان را کمک و یاری نماید از دوستی بیتنا علیهم السلام و دوستی ما خارج می‌شود...».

عجب اینست که در زمان ما هر کس بچنین گفتاری یعنی ولایت تکوینی و تصرف ائمه علیهم السلام در تدبیر امور قائل نباشد. ولایت او را ناقص بلکه او را سنی و وهابی و بدتر از آن ناصبی می‌دانند!

خدایا ما اکنون گرفتار چنین مردمانیم که از کفریات و شرکیات ایشان همچون امامان خود سلام الله علیهم اجمعین بیزاریم و ائمه خود را جز هادیان راه خدا و

روایان صدق گفتار رسول الله نمی‌دانیم و همان دعای حضرت رضا را درباره اینان می‌کنیم «اللهم لا تذر علی الأرض منهم دیارا».

۷- در [رجال کشی: ص ۱۰۰] از ابو حمزه ثمالی از حضرت علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام روایت است که فرمود: «لعن الله من كذب علينا إني ذكرت عبد الله بن سبأ فقامت كل شعرة في جسدي لقد ادعى أمرا عظيما لعنه الله كان عليه السلام عبداً صالحاً أخو رسول الله ما نال الكرامة من الله إلا بطاعته الله ولرسوله وما نال رسول الله الكرامة من الله إلا بطاعته له». یعنی: «خدا لعنت کند کسانی را که دروغ بر ما می‌بندند من عبد الله بن سبا را یادآور شدم هر مویی که در بدن من بود سیخ شد واقعاً این شخص امر بزرگی را ادعا کرد! خدا او را لعنت کند. علی بنده صالح خدا بود و برادر رسول الله بود وی بدین کرامت نائل نشد مگر بفرمان برداری و اطاعتش از خدا و رسول او، رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز با آن همه کرامت نائل نشد مگر باطاعتش از خدا».

این فرمایش حضرت علی بن الحسین علیه السلام سنگی است به دهان آیت الله العظمی. که در صفحه‌ی ۲۴ کتاب خود نوشته است: کمال نهائی از نظر باصطلاح ولایت در اهل بیت عصمت که سرشت آنها از نور پاک است کسبی نبوده بلکه ذاتی و موهوبی است!

و در صفحه ۳۰ می‌نویسد بر خلاف اولیای خدا که این مقام و موقعیت را بوسیله‌ی ممارست و تمرین و طی مراحل مقدمی پیدا نمی‌کنند بلکه چنانکه گوشزد نموده‌ایم، موهباتی است الهی که از بدو وجودشان بنابر تقدیر و مشیت سبحانی در آنان نهفته شده است).

اینان چون از صراط مستقیم و از شاهراه عقل و قرآن دور افتاده‌اند هر موهوبی را مستمسک عقیده‌ی خود قرار می‌دهند، از قبیل قرائت قرآن علیه السلام در حین ولادت و حال اینکه ده دوازده سال بعد از ولادت آنحضرت قرآن بر پیغمبر نازل شده

و بصراحت می فرماید: ﴿نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ﴾ [یوسف: ۳]. «ما بهترین سرگذشتها را از طریق این قرآن - که به توحی کردیم - بر تو بازگو می کنیم و مسلماً پیش از این، از آن خبر نداشتی!» و در سوره‌ی العنکبوت آیه‌ی چهل و هشتم می فرماید: ﴿وَمَا كُنْتَ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ وَبَيِّنَاتٍ إِذَا لَارْتَابَ الْمُبْطِلُونَ﴾ [العنکبوت: ۴۸]. «و پیش از [نزول] آن نمی توانستی هیچ کتابی را بخوانی و آن [کتاب] را به دست خویش بنویسی، چه آن گاه بد اندیشان در شک می افتادند». و در سوره شوری آیه ۵۲ می فرماید: ﴿مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا أَلْكَتُبُ وَلَا الْإِيْمَنُ﴾ [الشوری: ۵۲]. «تو پیش از این نمی دانستی کتاب و ایمان چیست (و از محتوای قرآن آگاه نبودی)». اینها آیاتی است که صریحاً بی اطلاعی پیغمبر را بقرآن قبل از وحی می رساند اما این شوربختان گمراه با یک حدیث چرندی که معلوم نیست ساخته و پرداخته کدام غالی بی ایمان یا معاون شیطان است در موضوع ولادت صلی الله علیه و آله آورده است که پیغمبر خدا فرموده است: صلی الله علیه و آله در هنگام ولادت اذان گفت (و حال اینکه اذان در سالهای بعد از هجرت صورت گرفت) و کتب آسمانی انبیای سلف را خواند و سپس قرآن را از اول تا آخر خواند همچنانکه من امروز حافظم!). شما می بینید که با قبول این چرندها انسان در چه چاله‌ها و رده‌های ضلالت می افتد که نجات از آنها ممکن نیست، ما چون متن این حدیث را بر خلاف عقل صریح و آیات روشن قرآن می دانیم متعرض سند و ضعف آن نمی شویم زیرا این حدیث که در روضة الواعظین ابن فثال است بقدری چرند است که انسان حتی از بیان آن شرم می کند. زیرا مضمون آن اینست که پیغمبر خدا قابله‌ی فاطمه بنت اسد در هنگام ولادت امیر المؤمنین بوده که جبرئیل بآنحضرت گفته است: ای محمد دست خود را دراز کن و آن حضرت چنین کرده است، در حالیکه در همین روضة

الواعظین حدیثی بر خلاف آن است: که امیر المؤمنین در خانه کعبه متولد شده است، و احادیث دیگر از داستان مشرم عابد و رفتن ابوطالب بنزد آن و موهوماتی که در این حدیث است که صرف نظر از سند حدیث که روایان آن همه مجهولین و غلاتند متن آن بر بطلان آن بهترین شاهد است، با مطالعه این احادیث مخالف در یک کتاب معلوم نمی‌شود که امیر المؤمنین علیه السلام در خانه‌ی کعبه متولد شده است یا در خانه‌ی ابی طالب و قابله‌ی امیر المؤمنین چهار زن بهستی بوده‌اند یا رسول خدا صلی الله علیه و آله!! با این غالیان احق این قبیل مطالب بی‌سروته را جزو فضایل مولا شمرده‌اند! و می‌خواهند با این چرندها و مزخرفات موضوع تصرف علی را در کون مکان ثابت کنند!!؟.

نتیجه قبول این احادیث چه خواهد بود؟ جز اینکه بگویم با قرآن خواندن علی در حین ولادت یعنی قبل از بعثت رسول خدا بچنین سال علی اگر خدا نبوده است حد اقل افضل از رسول الله است!! زیرا قرآن نادانی و بی‌اطلاعی رسول خدا و اعراب جاهلیت را در مطالب قرآن یکسان می‌شمارد آنجا که می‌فرماید: ﴿تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْعِيبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَلَا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هَذَا فَاصْبِرْ إِنَّ الْعَقِيبَةَ لِلْمُتَّقِينَ ﴿٤٩﴾﴾ [هود: ۴۹]. «اینها از خبرهای غیب است که به تو (ای پیامبر) وحی می‌کنیم نه تو، و نه قومت، اینها را پیش از این نمی‌دانستید! بنابر این، صبر و استقامت کن، که عاقبت از آن پرهیزگاران است!». و چنین عقیده‌ای که علیه السلام را افضل از رسول الله صلی الله علیه و آله بدانند کفر یا مساوی و مساوق کفر است، و هرگاه علیه السلام قبل از نزول آیات بر رسول خدا صلی الله علیه و آله قرآن را خوانده باشد، از جمله آیات قرآن داستان افک عایشه رضی الله عنها است که در صفحات قبل آوردیم. پس پیغمبر صلی الله علیه و آله قبل از وقوع آن قضیه آیات سوره‌ی نور را در تزکیه و تطهیر عایشه رضی الله عنها از علیه السلام شنیده است و بی‌گناهی عایشه رضی الله عنها بروی مسلم شده است. پس دیگر آن حیرت و فکرت آنجناب در این موضوع چه بوده است؟ و از این خیمه شب‌بازی چه خواسته است!؟

و خود علی که برسول خدا پیشنهاد طلاق عایشه رضی الله عنها را در این پیش آمد می کرد و حتی کنیز عایشه رضی الله عنها را برای ابراز حقیقت تعطیل نمود برای چه بود؟ و صدها قضایای دیگر که قرآن کریم حاوی آن است. از همه ی اینها گذشته صدور این اعمال که لابد اسمش معجزه است چه فائده ای داشته است؟! بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ چرا این معجزه ها را به پیغمبر نشان نمی داده است؟ پیغمبر که منکر فضائل علیه السلام نبود؟! شما را بخدا هیچ احمقی حاضر می شود این قبیل مطالب را بعنوان عقیده ی دینی پذیرد؟ و اساس اعتقادات خود را روی چنین موهوماتی بگذارد خدا ما و جمیع مسلمانان را از این موهومات خرافات و از شر غلات بدترین آفات نجات بخشد و بدین صحیح و صراط مستقیم الهی که دین اسلام و پیروی قرآن است هدایت فرماید، گفتگو در آفات غلات بود که این گروه بد مال آنقدر در آزار رسول و آله کوشیدند که بکرات از جانب آن بزرگواران مورد لعن و نفرین شدند. اینک روایت ذیل:

۸- شیخ کشی در رجال خود و علامه ی مجلسی در جلد هفتم بحار الانوار ص ۳۲۰ چاپ کمپانی: «قال أبو الحسین علي بن محمد بن قتيبة: وفيما وقع عبدالله بن حمدويه البيهقي وكتبته من رقعته إن أهل نيشابور قد اختلفوا في دينهم و خالف بعضهم بعضاً و كفر بعضهم بعضاً و بها قوم يقولون: إن النبي صلى الله عليه وآله يعرف جميع اللغات من أهل الأرض ولغات الطيور وجميع ما خلق الله، وكذلك لابد أن يكون في كل زمان من يعرف ذلك ويعلم ما يضمن الإنسان ويعلم ما يعمل أهل كل بلاد في بلادهم و منازلهم و إذا لقي طفلين يعلم أيهما مؤمن و أيهما يكون منافقا و إنه يعلم أسماء جميع من يتولاه و أسماء آبائهم و إذا رأى أحدهم عرفه باسمه قبل أن يكلمه و يزعمون جعلت فداك أن الوحي لا ينقطع و النبي لم يكن عنده كمال العلم و لا كان عند أحد من بعده و إذا حدث شيء في أيّ

زمان و لم یکن علم ذلك عند صاحب الزمان أوحى الله إليه فقال: كذبوا لعنهم الله و افتروا إثماً عظيماً». یعنی: «از جمله توقعاتی که از امام عصر درباره‌ی عبدالله بن حمدویه بیهقی صادر شده است آن که اهل نیشابور در دین خود اختلاف کرده و با یکدیگر مخالفت نموده به تکفیر یکدیگر پرداختند، در نیشابور جماعتی هستند که قائلند باینکه پیغمبر ﷺ جمع لغات مردم زمین و زبان پرندگان و جمیع آفریدگان خدا را می‌داند و ناچار در هر زمانی باید کسی باشد که اینها را بداند و باید آن کس آنچه در ضمیر هر کس می‌گنجد و اهل هر شهر و بلدی آنچه در شهر خود و منزل خود می‌کند بداند، و همچنین هر گاه با دو طفل ملاقات می‌کند بداند که کدام یک از آن دو مؤمن است و کدام یک منافق؟ و باید او بداند نام کسانی را که او را دوست می‌دارند و نام پدران آنانرا نیز بداند، و چون هر یک از آنها را دید او را پیش از آنکه با وی سخن گوید بنام بشناسد. فدایت شوم اینان می‌پندارند که وحی هیچگاه منقطع نمی‌شود در نزد پیغمبر کمال علم نیست، و در نزد هیچکس که بعد از او است نیز چنین علمی نیست، و هرگاه در هر زمانی پیش آمدی رخ دهد که علم آن در نزد صاحب الزمان نباشد خدا همان وقت به او وحی خواهد کرد. در جواب این پرسش‌ها توقیعی که از امام زمان صادر شد این بود که فرمود: دروغ می‌گویند خدا ایشانرا لعنت کند اینان افتراء بافته و گناه عظیمی مرتکب شدند». این توقیع و نفرین شامل تمام کسانی است که درباره‌ی امام یا پیغمبر اینگونه عقیده‌ها دارند. باستناد چند حدیث ضعیف که از غالیان در کتابهایی مانند بصائر الدرجات و کافی نیز بچشم می‌خورد و عموم مردم و حتی آیت الله‌های عظمی را گمراه کرده است.

۹- در [رجال کشی: ص ۱۹۶] از عبد الرحمن بن کثیر روایت است که روزی

حضرت عبدالله بن عباس باصحاب خود فرمود: «لعن الله المغيرة بن سعيد ولعن الله يهودية كان يختلف إليها فيتعلم منها السحر والشعوذة والمخاريق، إن المغيرة كذب على أبي فسلبه الله الإيمان وإن قوما كذبوا على مثلهم أذاقهم الله حر الحديد، فو الله ما نحن إلا عبد الذي خلقنا واصطفانا ما نقدر على ضر ولا نفع إن

رحمنا فبرحمته وإن عذبنا فبذنوبنا والله مالنا على الله من حجة ولا معنا من الله براءة وإنا لميتون ومقبورون ومنشورون ومبعوثون وموقوفون ويلهم لعنهم الله، لقد أذوا الله وأذوا رسوله في قبره وأمير المؤمنين وفاطمة والحسن والحسين وعلي بن الحسين ومحمد بن علي وها أنا ذا بين أظهركم لحم رسول الله وجلد رسول الله أبيت علي فراشي خائفاً وجلاً مرعوباً يأمنون، وأفرع وينامون علي فراشهم وأنا خائف ساهر وجل قلق بين الجبال والبراري أبرأ إلى الله مما قال في الأجدع البراد عبد بني أسد أبو الخطاب لعنه الله، والله لو ابتلوا بنا وأمرناهم بذلك لكان الواجب أن لا يقبلوه فكيف وهم يروني خائفاً وجلاً استشد الله عليهم وأبرأ إلى الله منهم أشهدكم أني امرؤ ولدني رسول الله وما معي براءة من الله إن أطعته رحمني وإن عصيته عذبني عذاباً شديداً أو أشد عذابه». یعنی: «خدا لعنت کند مغیره بن سعید را و خدا لعنت کند آن زن یهودی را که مغیره با او آمد و شد می کرد از او سحر و شعبده می آموخت. همانا مغیره بر پدر من (حضرت باقر) دروغ بست پس خدا ایمان او را از وی سلب کرد. گروهی هم بر من دروغ بستند اینان چرا چنین می کنند؟ خدا حرارت آهن را به ایشان بچسپاند، بخدا سوگند ما جز بندگان نیستیم برای آن خدائی که ما را آفرید و برگزید، ما قادر به هیچ نفع و ضرری نیستیم اگر ما را رحمت کند برحمت اوست و اگر ما را عذاب کند بجهت گناهان خود ماست. بخدا سوگند ما را بر خدا هیچ حجتی نیست و با ما از جانب خدا هیچ برائت و برائت آزادی نیست ما نیز چون دیگران می میریم و در قبر افکنده می شویم. و محشور می شویم و برا انگیخته می شویم و در نزد پروردگار باز داشته می شویم، و از اعمالی که انجام داده ایم پرسش می شویم. وای بر ایشان خدا آنانرا لعنت کند هر آینه خدا را اذیت کردند. و رسول خدا را در قبرش آزرده و امیرالمؤمنین و فاطمه علیها السلام و حسن و حسین و محمد بن علی را نیز. اینک من در میان شما هستم و از گوشت و پوست رسول خدا هستم در فراش خود ترسان و بیمناک و هراسان می خوابم آنان ایمنند در حالیکه من می ترسم و آنان بر فراش خود آسوده

می‌خوانند، در حالیکه من بیمناک و بیدار و هراسانی در میان کوهها و بیابانها مضطرب و سرگردان به سوی خدا بیزاری می‌جویم از آنچه آن مرد اجدع اسدی (اجدع - دماغ بریده) یعنی: ابو الخطاب درباره‌ی من می‌گوید: خدا لعنت کند او را بخدا سوگند اگر ایشان بوسیله‌ی ما مبتلی و آزمایش می‌شدند و ما آنها را امر می‌کردیم بدینگونه اعتقادات بر ایشان واجب بود که آن را از ما نپذیرند پس چگونه است که اینان مرا در حالی می‌بینند که ترسان و هراسانم. من از خدا یاری و کمک می‌طلبم در مبارزه بر آنان. بسوی خدا بیزاری می‌جویم از ایشان. من شما را گواه می‌گیرم که من مردی هستم که از رسول خدا تولد یافتم و با من براتی از جانب خدا نیست. اگر من او را اطاعت کنم بمن رحم می‌کند و اگر او را نافرمانی کنم مرا عذابی سخت خواهد کرد. یا شدیدترین عذاب او شامل حال من خواهد شد».

می‌بینید که در این عبارات چگونه امام بزرگوار تکذیب تمام این ترهاتی را می‌کند که غالیان زمان ما نیز درباره ایشان و شفاعت، و توسل، و سایر موهومات را دارند. باید هم چنین باشد زیرا در جائیکه پیغمبر بزرگوار در آیات شریفه قرآن تهدید شود که: ﴿لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿۱۶﴾﴾ [الزمر: ۱۶]. «اگر مشرک شوی، تمام اعمالت تباه می‌شد».

بعد از آنکه از زبان او می‌فرماید: ﴿قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿۱۵﴾﴾ [الأنعام: ۱۵، یونس: ۱۵، هود: ۶۳ و الزمر: ۱۳]. «بگو: به راستی من اگر از پروردگام نافرمانی کنم از عذاب روز بزرگ می‌ترسم». باید جعفر صادق نیز چنین باشد. زیرا خدای متعال را با هیچکس قرابت و نسبتی نیست. ﴿لَيْسَ بِأَمَانِيكُمْ وَلَا أَمَانِي أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ وَلَا يَجِدْ لَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا ﴿۱۲۳﴾﴾ [النساء: ۱۲۳]. «فضیلت و برتری) به آرزوهای شما و آرزوهای اهل کتاب نیست هر کس عمل بدی انجام دهد، کیفر داده می‌شود و کسی را جز خدا، ولی و یاور خود نخواهد یافت».

و از مضمون عبارات شریفه حدیث معلوم است که بیزاری آن حضرت از این مقالات غلو آمیز است که غالبان زمان آن بزرگوار انتشار داده و برای یادگار برای زمان ما گذاشته‌اند. «لعنة الله عليهم لعنا وبيلا».

۱۰- ایضا در [رجال کشی: ص ۲۵۴] در گفتگوی جعفر بن واقد و کسایی از اصحاب ابو الخطاب. ابو الخطاب گفته است: مقصود از آیهی شریفه: ﴿وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌُ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهٌُ﴾ [الزخرف: ۸۴]. امام است. حضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ فرموده است: «لا والله لا يأويني وإياه سقف بيت واحد، وهم شر من اليهود والنصارى والمجوس والذين أشركوا والله ما صغر عظمة الله بتصغيرهم شيئا قط. و إن عزيرا جال في صدره ما قالت اليهود فمحي الله اسمه من النبوة، والله لو أن عيسى أقر بما قالت فيه النصارى لأورثه الله صمما إلى يوم القيامة والله لو أقررت بما يقول في أهل الكوفة لأخذتني الأرض، ما أنا إلا عبدا مملوكا لا أقدر على ضر شيء ولا نفع شيء». یعنی: «نه بخدا سوگند من و او هرگز در زیر یک سقف جای نگیریم آنان از یهود و نصاری و مجوس و مشرکین بدترند، بخدا سوگند با این کوچک کردن آنها عظمة خدا را هرگز چیزی از آن را کوچک نمی‌کنند، همانا عزیر از آنچه یهود در باره او گفتند (عزیر بن الله) در سینه‌اش چیزی خطور کرد خدا نام او را از ردیف پیغمبران محو کرده، بخدا سوگند اگر عَلَيْهِ السَّلَامُ بدان چه نصاری درباره‌ی او گفتند (مسیح پسر خداست). اقرار می‌کرد خدا تا روز قیامت کری و گمنامی نصیب او می‌کرد، بخدا سوگند اگر من نیز اقرار کنم بدانچه اهل کوفه می‌گویند: (امام خدای روی زمین است) زمین مرا فرو خواهد گرفت، همانا من نیستم جز یک بنده‌ی مملوکی که قادر بر ضرر چیزی یا نفع چیزی نیستم». در این جمله‌ی شریفه «فمحي الله اسمه من النبوة». یک معنای دقیق و عالی نیز خفته است، و آن اینکه معنای عصمت

که غالیان درباره‌ی امامان و تبعیت از این عقیده درباره‌ی پیغمبران قایلند نیز صحیح نیست زیرا جناب عزیر بعلت آنچه درباره‌ی خود تصور نمود نامش از ردیف پیغمبران محو شد. پس عصمت آنچنانی نیز پایه‌ای از عقل و نقل ندارد. و اگر عنه علیه السلام چنین می‌کرد خدا او را چنان می‌کرد!

۱۱- در کتاب احتجاج طبرسی از حضرت رضا حدیثی است درباره‌ی قائلین به الوهیت امیر المؤمنین که در پایان حدیث می‌فرماید: «أولیس کان علی آکلا فی الآکلین و شارباً فی الشاربین و ناکحاً فی الناکحین و محدثاً فی المحدثین و کان مع ذلك مصلياً خاضعاً بین یدی الله ذليلاً وإها أوها منیباً، فمن کان هذا صفتة یكون إها؟ فإن کان هذا إها فلیس أحد منکم إلا وإله لمشارکتة فی هذه الصفات الدالة علی حدث کل موصوف بها». یعنی: «مگر عنه علیه السلام نبود که مانند دیگران می‌خورد و مانند دیگران می‌آشامید و چون دیگران با زنان عمل جنسی انجام می‌داد، و جنب می‌شد همچون دیگر جنبان، و با تمام این احوال نمازگذاری خاضع بود که در مقابل خدا ذلیلانه و با آه و افسوس و انابه می‌ایستاد، پس اگر کسیکه صفاتش چنین باشد خدا می‌شود؟ هیچکدام از شماها نیست جز اینکه خدا است!! زیرا در این صفاتی که دلالت دارند که هر موصوفی که بدین صفات است حادث است شما هم شرکت دارید (پس شما هم خدائید!!؟). می‌بینید که چگونه جنابش امیرالمؤمنین جد بزرگوارش را بصفتاتی می‌ستاید که در افراد بشر ممکن است نظایر بسیاری در بشریت داشته باشد». باز [در رجال کشی: ص ۱۰۰]. آورده است: که پاره‌ای از دانشمندان گفته‌اند: که عبدالله بن سبا یهودی بود و اسلام آورد و اظهار ولایت عنه علیه السلام می‌کرد در حال مبتلی و باقی به یهودیت خود بود. او آنچه که درباره‌ی یوشع بن نون قائل بود در حال اسلامش نیز بعد از وفات رسول الله درباره‌ی عنه علیه السلام قائل شد، وی کسی است که عقیده به وجوب امامت عنه علیه السلام را شهرت داد و از دشمنان او اظهار برائت کرد و

مخالفان او را بکفر نسبت بداد. از اینجاست که مخالفان شیعه می‌گویند که اصل تشیع و رفض از یهودیت اخذ شده است پایان فرمایشات کشی).

۱۲- در بحار انوار ۳۳۲/۷ چاپ کمپانی. از عیون اخبار الرضا از ابراهیم بن ابی

محمود روایت می‌کند «قال: قلت للرضا عليه السلام یابن رسول الله، إن عندنا أخبارا فی فضائل امیر المؤمنین عليه السلام وفضلکم أهل البيت و فی من روایة مخالفیکم

ولا نعرف مثلها عندکم أفندین بها؟ فقال یابن أبی محمود، لقد أخبرنی أبی عن

أبيه عن جدّه عليه السلام أن رسول الله صلى الله عليه وآله قال: من أصغى إلى ناطق فقد عبده فإن

كان الناطق عن الله صلى الله عليه وآله فقد عبد الله وإن كان الناطق عن إبليس فقد عبد إبليس،

ثم قال الرضا عليه السلام: یابن أبی محمود، إن مخالفینا وضعوا أخبارا فی فضائلنا

وجعلوها على أقسام ثلاثة أحدها: الغلو وثانيها: التقصير فی أمرنا وثالثها:

التصریح بمثالب أعدائنا، فإذا سمع الناس الغلو فینا كفروا شیعتنا ونسبوهم

إلى القول بربوبیتنا وإذا سمعوا التقصير اعتقدوه فینا وإذا سمعوا مثالب أعدائنا

بأسائهم سبونا بأسائنا وقد قال الله صلى الله عليه وآله: ﴿وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ

اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدُوًّا بِغَيْرِ عِلْمٍ﴾ [الأنعام: ۱۰۸]. یابن أبی محمود، إذا أخذ

الناس یمینا وشمالا فألزم طریقتنا فإنه من لزمنا لزمناه ومن فارقنا فارقناه إن

أدنی ما ینخرج به الرجل من الإیمان أن یقول للحصاة: هذا نواة ثم یدس بذلك

ویبرأ ممن خالفه، یابن أبی محمود، احفظ ما حدثتک به فقد جمعت لك خیر

الدنيا والآخرة». (این حدیث در باب ۲۸ عیون اخبار الرضا فیما جاء من الرضا

من الأخبار المتفرقة می‌باشد). یعنی: «ابراهیم بن ابی محمود گفت: بحضرت عليه السلام

عرض کردم: ای فرزند رسول الله ﷺ در نزد ما اخباری از امیر المؤمنین ع و فضل اهل بیت علیهم السلام است که آن اخبار از روایت مخالفان شماسست و ما مانند آنها را در نزد شما نشناخته و ندانسته‌ایم آیا به آنها معتقد باشیم؟ حضرت فرمود: ای پسر ابی محمود پدرم مرا خبر داد از جدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر که گوش دل بگوینده‌ای دهد در حقیقت او را پرستیده است. پس اگر آن گوینده سخن از خدای می‌گوید این شنونده خدا را پرستیده است و اگر آن گوینده سخن از ابلیس می‌گوید این شنونده ابلیس را پرستیده است! آنگاه حضرت فرمود: ای پسر ابی محمود همانا مخالفان ما اخباری در فضائل ما وضع کردند و آنرا بر سه قسمت کردند، یکی از آن سه قسمت غلو است (که ما را از حد بشری بالا بردند) و قسمت دوم آن کوتاهی در امر ماست (ما را از حد یک مسلمان هم پائین آوردند) و قسمت سوم آن تصریح بیدگویی از دشمنان ماست. پس هرگاه مردم اخبار غلو درباره‌ی ما را بشنوند شیعیان ما را تکفیر می‌کنند و آنرا بغلو در ربوبیت ما نسبت می‌دهند و هر گاه تقصیر درباره‌ی ما را بشنوند آنرا درباره‌ی ما معتقد می‌شوند و هر گاه مثالب دشمنان ما را با نام و نشان بشنوند ما را با نام و نشان دشنام دهند در حالیکه خدای عز و جل می‌فرماید: «کسانی را که غیر خدا را می‌پرستند دشنام مدهید تا آنان خدا را از روی دشمنی و نادانی دشنام دهند». ای پسر ابی محمود همینکه مردم راه راست و چپ را گرفتند تو ملازم طریقه‌ی ما باش بجهت اینکه هرکسی ملازم ما باشد ما نیز ملازم او هستیم و کسیکه از ما مفارقت جوید ما نیز از او مفارقت جویم. همانا کمترین چیزی که شخص را از ایمان خارج می‌کند آن است که به سنگریزه‌ی بگوید که این هسته است، آنگاه بدان معتقد شود و از مخالف خود بیزاری جوید. ای پسر ابی محمود حفظ کن آنچه تو را حدیث کردم بدان هر آینه خیر دنیا و آخرت را در آن برای تو جمع کردم».

می‌بینید که جنابش چگونه می‌ترساند کسی را که می‌گوید: سنگریزه هسته است، و بدان معتقد شود یعنی قائل شود باینکه انسان فوق انسان است و بشر کار ملک می‌کند تا چه رسد که کار خداست کند؟

۱۳- در [خصال صدوق: ص ۶۴ چاپ اسلامیه]. «قال أبو عبدالله جعفر بن

محمد ﷺ: أدنى ما يخرج به الرجل عن الإيمان أن يجلس إلى غال فيستمع إلى حديثه ويصدقه على قوله إن أبي حدثني عن أبيه عن جده ﷺ أن رسول الله ﷺ قال: صنفان من أمتي لا نصيب لهما في الإسلام: الغلاة والقدرية». یعنی: «حضرت هناد بن عمار فرمود: کمترین چیزی که شخص را از ایمان خارج می‌کند آن است که در کنار غالی ای بنشیند و بحديث او گوش دهد و گفتار او را تصدیق کند همانا پدرم حدیث کرد از پدرش و آنجناب از جده ﷺ که رسول الله ﷺ فرمود: دو صنف از امت من بهره‌ای از ایمان ندارند ۱- غالیان ۲- قدریان».

۱۴- علامه‌ی مامقانی در کتاب [مقیاس الهدایة: ص ۸۹]. حدیثی از حضرت ابوالفضل ع فرموده است که حضرت هناد بن عمار فرمود: «ما أنزل الله سبحانه آية في المنافقين إلا وهي في من يتحلل التشيع». یعنی: «خدای سبحان و تعالی هیچ آیه‌ای نازل نکرده است مگر اینکه شامل کسانی می‌شود که خود را در ردیف شیعیان در آورده‌اند».

پس با این همه احادیث که در مذمت غلات آمده است و مذاهب باطله‌ای که بنام شیعه پیدا شده است چون مذهب کیسانیه و اسماعیلیه، و حبانیه، و هاشمیه، و رزاقیه، و فطحیه، و سمطیه، ناووسیه، و واقفیه، و زیدیه، و تبریه، و جاوردیه، و سلیمانیه، و صالحیه، و خطابییه، و بیانیه، و بنائیه، و مخسمه، و علیانیه، و نصیرییه، و شریفیه، و مفوضه، و امثال آنها که برای تفصیل و اطلاع بر مذاهب آنها باید بکتاب ملل و نحل رجوع کرد. هر چند از این فرقه‌های امروز جمعیت مشهوری جز فرقه‌ی زیدیه و اسماعلیه در روی زمین نیست. اما هر چه باشد آثار و اقوال آنان در بین شیعه باقی مانده است و کتب شیعه و اخبار و احادیث ایشان مخلوط به آثار و اقوال آن فرقه‌هاست. زیرا گذشته از اینکه اختلاط و امتزاج فرقه‌های شیعه با یکدیگر امری ممکن بلکه ناچار بوده است و بسیاری از رجال شیعه مدت‌ها در مذاهب مختلف

بوده و اخیراً بمذهب حق مهتدی شده‌اند و یا از مذهب حق منصرف و بمذهب باطل روی آورده‌اند چنانکه فی المثل درباره‌ی معلی بن خنیش گفته‌اند: که او اول مغیری مذهب بوده یعنی از اصحاب مغیره بن سعید که نفرین امام درباره او گذشت، سپس دعوت به محمد بن عبد الله نفس زکیه می‌نمود و بهمین تهمت‌ها مآخوذ و مقتول شد. و این شخص را شیخ طوسی از اصحاب حضرت صلی الله علیه و آله شمرده است و معلی احادیث از آنحضرت روایت کرده است و همچنین کسان دیگری که قبلاً دارای مذهب باطله بوده‌اند و اخیراً بمذهب حق گرویده‌اند یا بالعکس. علاوه بر اینها صاحبان مذاهب باطله سعی داشته‌اند که مذهب حق را نیز آلوده بعقاید خود کنند چنانکه در رجال کشی ص ۱۹۶. از یونس از هشام بن الحکم روایت شده است او از حضرت صلی الله علیه و آله شنیده است که می‌فرمود: «کان المغیره بن سعید یتعمد الکذب علی ابي ویأخذ کتب أصحابه المستترون بأصحاب ابي یأخذون الکتب عن أصحاب ابي فیدفعونها إلى المغیره وکان یدس فیها الکفر والزندقه ویسندھا إلى ابي ثم یدفعھا إلى أصحابه فیأمرهم أن یشوها فی الشیعة وکلما کان فی کتب أصحاب ابي من الغلو فذلک مما دسه المغیره بن سعید فی کتبهم». یعنی: «مغیره بن سعید عمدا دروغ بر پدرم [حضرت صلی الله علیه و آله] می‌بست و اصحاب او در میان اصحاب پدرم مستتر و مخفی بودند اصحاب او کتب اصحاب پدرم را می‌گرفتند و بمغیره می‌دادند او در آنها از هر چه از جنس کفر و زندقه دس کرده و سند آنرا بپدرم متصل می‌کرد. آنگاه آن کتاب‌ها را به اصحاب خود رد می‌نمود و دستور می‌داد که آنها را در بین شیعه پراکنند. پس آنچه را که در کتب اصحاب پدرم از مطالب غلوآمیز هست همانهایی است که مغیره بن سعید در کتابهای آنها دس و جعل کرده است». پس منشا و منبع اینگونه احادیث معلوم شده که از کجاست و چه اشخاص آنها را ساخته و پرداخته‌اند.

از آنطرف شیعیان نیز از کثرت و شدت ارادتی که بخاندان نبوت و اهل بیت طهارت داشته‌اند هر سخنی که بنام آنان گفته می‌شد پذیرفته‌اند و کمتر اتفاق افتاده که در صحت و سقم احادیث منسوبه به ائمه علیهم‌السلام دقت کرده باشند و در صدد تنقیح و تصحیح آن بر آمده باشند و چنانکه خود آن بزرگواران علیهم‌السلام پیش بینی کرده‌اند گوئی خدا عقل را از اینان گرفته است! چنانکه در رجال کشی در ذیل احوال اسلم مکی مولی محمد بن الحنفیه آورده است: حضرت امام محمد بن باقر علیه‌السلام می‌فرمود: «لو كان الناس كلهم لنا شيعة لكان ثلاثة أرباعهم لنا شكاکا والربع الآخر أحمق». یعنی: «اگر همه مردم شیعه ما بودند هر آینه سه چهارم آنان نسبت بما شکاک بودند و یک چهارم دیگر احمق بودند!!». دقت در حدیث شریف بسیاری از مجهولات را روشن می‌کند!!

چنین مردم خوشباوری که هر چه را بشنوند همینکه نام امامی را بر روی آن گذاشته باشند باور کنند و آن را ملاک عقیده و اعمال خود قرار دهند هر چند مخالف صریح قرآن باشد. بدیهی است که در نزد امامان که از زیرکان و زبندگان عقلاء جهانند هرگز مقبول نخواهند بود. و چنین کسانی هرگز مورد محبت و علاقه آن بزرگواران نخواهند شد زیرا آنان خود اعقل عقلاء بوده و بعاقلان علاقمندند. چنانکه در [مشکوٰۃ الانوار طبرسی: ص ۲۱۴] این حدیث شریف آمده است: «عن أبي عبد الله علیه‌السلام: إنا لنحب من شيعتنا من كان عاقلا فهیما فقیها حلیما مداریا صدوقا وفیا» یعنی: «ما از شیعیان خود کسانی را دوست می‌داریم که عاقل و فهیمه و دانشمند و بردبار و سازگار و راستگو و وفادار باشد».

و در [امالی شیخ مفید: ص ۱۱۳ مجلس ۲۳]. نیز چنین حدیثی با عبارت ذیل از حضرت علیه‌السلام روایت شده است که فرمود: «أحب من شيعتنا من كان عاقلا فهیما فقیها حلیما مداریا صبورا صدوقا وفیا» و آنگاه فرمود: «إن الله

تبارك وتعالى خص الأنبياء بمكارم الأخلاق فمن فيه فليحمد الله على ذلك ومن لم تكن فيه فليتضرع إلى الله تبارك وتعالى وليسأله قال جعلت فداك وما هي؟ ﴿فَالْحَمْدُ لِلَّهِ﴾: الوارع والقنوع والصبر والشكر والحلم والحياء والسخاء والشجاعة والغيرة والأمانة». یعنی: «من از شیعیان مان کسی را دوست دارم که عاقل، فهمیده، دانا، بردبار، پایدار، شکیبا، راستگو، وفادار بوده باشد، همانا خدای تبارك وتعالى پیغمبران را بمکارم اخلاق اختصاص داد پس کسیکه در او از اینگونه اخلاق بود باید خدا را بر آن سپاس گذارد و آن کس که در او نیست باید بخدای تبارك وتعالى تضرع کرده و از وی درخواست کند. راوی گفت: فدایت شوم آن اخلاق کدام است حضرت فرمود: پرهیزگاری و قناعت و صبر و شکر و بردباری و حیا و سخاوت و شجاعت و غیرت و امانت است». و چنانکه قبلاً هم در ذیل بحث ولایت و مودت مؤمنان با یکدیگر گفتیم: محبت و مودت مؤمنین با یکدیگر همان سنخیتی است که در اعمال حسنه با یکدیگر دارند. و محبت علیه السلام و اولاد علی علیه السلام در حقیقت همان محبت و علاقه بحقایق دین و اعمال حسنه و خصائل فاضله است که علیه السلام و بعضی از زبدهگان فرزندانش مظهر بارز آنند. پس حب علیه السلام یعنی حب ایمان بخدا. زیرا علیه السلام از بزرگترین مؤمنین بخدا بود و حضرتش مظهر اتم ایمان بود. حب علیه السلام یعنی حب ایمان بقیامت و حریص بودن به تهیه ذخیره آن زیرا علیه السلام از بزرگترین مؤمنین به قیامت بود چنانکه خدا درباره‌ی او و خانواده‌اش می‌فرماید: ﴿وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَتْ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا﴾ [الدهر: ۷]. یعنی: «آنان می‌ترسند از روزی که شرش همه را فراگیرنده است». و بالآخره حب علیه السلام یعنی حب صلوة و زکاة و مساوات و نصرت مظلوم و سرکوبی ظالم و حب عدالت و فضائل عالیه انسانی که علیه السلام بزرگترین مظهر این صفات عالیه بود. و گرنه دوستی موهومی که وهم‌پرستان و خیال‌پرواران مدعی آنند منشأ هیچ خیری نخواهد بود.

سنخیت و همجنسی افراد را محبوب حقیقی یکدیگر می‌کند و سایر محبوبیت‌ها چیزی نیست و بسا که منشأش مادیت باشد. شیعیان علیهم‌السلام یعنی دوستداران عدالت و امانت و عفت و تقوی و... و..... و. چنانکه در مشکوٰۃ الانوار طبرسی از حضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم روایت کرده است که آنحضرت می‌فرمود: پدرم برای من حدیث کرد که شیعیان ما اهل بیت همیشه از بهترین مردم بودند اگر فقیهی بود از ایشان بود و اگر مؤذنی بود از ایشان بود و اگر امامی بود از ایشان بود و اگر سرپرست یتیمی بود از ایشان بود و اگر صاحب امانتی بود از ایشان بود و اگر.... و اگر..... پس چنین باشید تا ما را نزد مردم محبوب کنید نه آن چنان که ما را در نزد مردم مبعوض نمایند!). در جلد یازدهم بحار الانوار از ارشاد مفید از ابن شهاب از زهری روایت کرده است: «حدثنا علي بن الحسين وكان أفضل هاشمي أدرکناه صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم: أحبونا حب الإسلام فما زال حبكم لنا زينا حتى صاد علينا شيئا». یعنی: «ما را چنان دوست دارید که اسلام دستور داده که مسلمانان را دوست دارند بجهت مسلمانی آنها پیوسته دوستی شما نسبت بما نفع ما خواهد بود تا آنکه از حد بگذرد و ننگی شود بر ما».

در مناقب این شهر آشوب ۱۶۲/۴ از حلیة الأولیاء آورده است: که یحیی بن سعید گفت: «سمعت علي بن الحسن عليهما السلام يقول: واجتمع عليه أناس فقالوا له ذلك القول (يعني الإمامة) فقال: أحبونا حب الإسلام فإنه ما برح بنا حبكم حتى صار علينا عارا». یعنی: «شنیدم حضرت علی بن الحسین عليهما السلام را که سخن می‌گفت در حالیکه مردم در پیرامون آن حضرت اجتماع کرده بودند و گفتگو موضوع امامت بود پس آنحضرت فرمود: ما را دوست داشته باشید آنگونه دوستی که سببش اسلام است». (یعنی همانگونه دوستی که مسلمانان باید یکدیگر را دوست داشته باشد) چنانکه در بحث ولایت گذشت) اینگونه دوستی پایان ناپذیر است تا وقتیکه از حد بگذرد و بر ما ننگی شود. همچنانکه دوستی غلات ننگی است بر وجود مقدس

ایشان سلام الله عليهم. و نیز از آن بزرگوار در کتاب [رجال کشی: ص ۱۱۱]. از خالد کابلی روایت شده است که می‌گفت: «سمعت علي بن الحسين عليه السلام يقول: إن اليهود أحبوا عزيزاً حتى قالوا فيه ما قالوا، فلا عزيز منهم ولا هم من عزيز، وإن النصارى أحبوا عيسى حتى قالوا فيه ما قالوا، فلا عيسى منهم ولا هم من عيسى، وإنا على سنة من ذلك إن قوماً من شيعتنا سيحبوننا حتى يقولوا فينا ما قالت اليهود في عزيز وما قالت النصارى في عيسى فلا هم منا ولا نحن منهم». یعنی: «همانا یهود عزیز را دوست داشتند تا اینکه درباره او گفتند: آنچه گفتند پس نه عزیز از ایشان است و نه ایشان از عزیزند، و نصاری عیسی را دوست داشتند تا اینکه درباره‌ی او گفتند آنچه گفتند پس نه عيسى عليه السلام از ایشان است و نه ایشان از عيسى عليه السلام، ما اهل بیت نیز بر چنین سنتیم همانا گروهی از شیعیان ما بزودی ما را دوست خواهند داشت تا اینکه درباره ما بگویند آنچه یهود درباره عيسى عليه السلام و نصاری درباره عيسى عليه السلام مدعی شدند پس نه ایشان از ما هستند و نه ما از ایشان). یهود درباره عيسى عليه السلام گفتند: که او پسر خدا است و نیز نصاری درباره عيسى عليه السلام چنین ادعائی کردند». بدیهی است در میان مسلمانان چنین ادعائی درباره کسی نخواهد شد که بگویند فلان پسر خداست. زیرا آیات قرآن بصراحت اینگونه ادعا را رد کرده است و مسلمانان در هر شبانه روزی حد اقل ۵ مرتبه در رکعات نماز می‌خوانند: ﴿لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ﴾ [الاخلاص: ۳]. «خدا فرزندی ندارد و فرزند کسی نیست». پس آنچه ممکن است که درباره ائمه معصومین بگویند همین عقاید سخیفه است که آنانرا مدبر کون و مکان و متصرف در عالم امکان خوانند و بحقیقت این ادعا بدتر و زشت‌تر است از آنچه یهود و نصاری درباره عيسى عليه السلام و عيسى عليه السلام گفتند. چنانکه خود آن بزرگواران هم با این معنی توجه داشته‌اند که فرموده‌اند: «فإن الغلاة أشر من اليهود والنصارى

والمجوس والذین أشرکوا». یعنی: «غالیان از یهود و نصاری و مجوس و کسانیکه مشرک شدند خیلی بدترند». پس آن کسی که بخدای واحد ایمان داشته و بنبوت انبیاء معتقد است و از روز حساب اندیشه دارد و به اهل بیت طاهر پیغمبر تبعیت داشته ارادت می‌ورزد و از عقل و وجدان بهره‌ای دارد هرگز بچنین کلماتی که از عقاید غلات است تقوه نمی‌کند سهل است اندیشه‌ی چنین خیال باطل و شرک محض را در قلب راه نمی‌دهد و از مبارزه با اینگونه خرافات باز نه ایستاده و از طرفداران آن نمی‌هراسد هر چند هزارها از این آیت الله‌های عظمی با او مخالف باشند و احیانا فتوای تکفیر او را صادر نمایند. زیرا خود اینان کافر و مشرکند بنص قرآن و سزاوار:

﴿فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ وَأَحْضُرُوهُمْ وَأَقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصِدٍ﴾ [التوبة: ۵]. یعنی: «مشرکان را هر جا یافتید به قتل برسانید و آنها را اسیر سازید و محاصره کنید و در هر کمینگاه، بر سر راه آنها بنشینید». ما با این بیان این فصل را پایان می‌آوریم و امیدواریم این تذکرات در جامعه‌ی پر از خرافات ما سودمند افتد و افکار بیداری که مهبیای دریافت حقایق اسلام هستند از آن بهره‌ی کافی برند. و از این گونه موهومات بیزار و بیگانه عروة الوثقی نجات [یعنی قرآن کریم] و به اخبار و احادیثی که مورد تصدیق کتاب آسمانی ماست روی آورند تا از این ضلالت نجات یافته حائز سعادت دنیا و آخرت گردند. إن شاء الله ولا حول ولا قوة إلا بالله.

خلاصه‌ی مباحث

در پایان این مباحث پنجگانه قصد ما این بود که خلاصه‌ای از اعتقادات صحیح‌هی اسلامی را بیاوریم تا مطالعه کنندگان که از خواندن این مباحث دچار حیرت می‌شوند و از اینکه می‌بینند مطالبی که آنان تا امروز جزو حقایق اسلامی می‌پنداشتند اکثر آن ساخته و پرداخته غلات یا دشمنان اسلام است از خود می‌پرسند پس حقیقت کدام است؟. لذا ما آن اعتقادات و احکام را که از طرف خدای جهان بوسیله‌ی آیات قرآن بر پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله وحی و الهام شده است در اختیار طالبان حقایق بگذاریم اما دیدیم اینکار با اختصار صورت نمی‌گیرد و بطور تفصیل نیز از حوصله‌ی این رساله خارج است زیرا از یکطرف تهیه‌ی مطالب آن مستلزم وقت بیشتری است و از طرف دیگر وسیله‌ی چاپ و انتشار در دسترس ما نیست. چنانکه مشاهده‌ی وضع پریشان همین کتاب گویای همین جواب است که ما را از راه اضطرار ناچار شدیم که آن را باینصورت در آوریم. دیگر با این کیفیت نه قدرت مادی برای ما باقی ماند است و نه نیروی سرشار معنوی.. لذا فعلاً از این قصد صرف نظر کرده و آن را ان شاء الله و بیاری خدا بوقت دیگر محول کردیم که کتابی جامع در پیرامون حقایق عقاید و احکام اسلامی تألیف و در دسترس طالبان آن بگذاریم.

اینک به ذکر خلاصه‌ای از آنچه در این اوراق آوردیم می‌پردازیم تا بمنزله‌ی فهرستی از آنچه گذشت بوده باشد.

ما در این کتاب چند مطلب را مورد تحقیق و دقت قرار داده و در آن به قدر گنجایش به تفصیل پرداختیم:

۱- موضوع علم غیب که آن مخصوص ذات باری تعالی است و هیچ یک از آفریدگان او از ملائکه مقربین و انبیای مرسلین و اولیای صدیقین و عباد صالحین را بعلم غیب راه نیست مگر آنچه که بوسیله وحی بر پیغمبر ابلاغ شود که او نیز همانرا بدون کم و زیاد تحت رصد و مراقبت حفظه وحی به مردم تبلیغ نماید و ثابت کردیم که این مطلب در آیات قرآن و سیره پیغمبران و تاریخ امامان و عقاید اصحاب و خاصان و اقوال علماء و دانشمندان روشن و مصرح است و جای هیچگونه تردیدی نیست. علاوه بر آن عقل و وجدان و بینه و برهان بر این حقیقت گواهی کافی و شاهدهی صادق است. و نیز روشن کردیم که دانستن علم غیب و آگاهی از حوادث آینده برای بشر هیچ نفعی نداشته و کاملاً مضر است و روی همین حکمت بالغه که پروردگار متعال آن علم را مخصوص ذات مقدس خود خواسته و از آفریدگان خود مخفی و پنهان داشته است.

۲- موضوع ولایت بود که آن را مورد بحث قرار داده و ثابت کردیم که ولایت همان دوستی و تولای مؤمنین و مودت آنان با یکدیگر است که در نزد یک بصد آیه در قرآن بدان توصیه و تاکید شده است و متأسفانه از اینگونه دوستی و مودتی که قرآن خواسته است امروز در میان مسلمین خبری نیست. بلکه چنانکه می بینیم متأسفانه آن ولایتی را که قرآن خواسته با تفسیر و تعبیر غلط آن را وسیله ی عداوت و دشمنی با یکدیگر قرار داده و بتحریر و تشویق دشمنان روز بروز از یکدیگر دورتر می شوند و نیروان خصومت در بین افراد و جوامع این امت مشتعلتر می گردد. زیرا از یکطرف ولایت که مربوط بدوستی عموم مسلمین با یکدیگر است اختصاص به افراد خاصی کرده اند که امروز در دنیا از ایشان کسی وجود ندارد که از آن استفاده کند و اگر هم وجود داشت مسلماً نمی توانست استفاده کند.

زیرا معنائی که اینان از ولایت و دوستی آن افراد خاص می‌کنند و دیگران را از آن محروم و ممنوع می‌شمارند. یک نوع دوستی خیالی است که علم محبت آن خیالی است و هم محبوب آن. زیرا اینان فی المثل آن عَلَيْهِ السَّلَام را دوست می‌دارند که محیط تمام عالم و مسلط بر جمیع امم از فرزندان آدم و تمام موجودات و عالم بمغیبات و قادر بر تمام مشکلات و قاضی حاجات و محی الاموات و امثال این صفات است و در عین حال طرفدار مدافع اعمال اینان بوده و هم شافع و ماحی سینات اینان بوده و سرانجام آنانرا بأعلی درجات جنات می‌برد. اینان چنین موجودی را در خیال خود دوست می‌دارند. و هیهات هیهات حقیقت را با این خیالات! آنگاه این ولایت را که معلوم نیست مولی و مولی علیه کیست وسیله‌ی عداوت و دشمنی با مسلمانانی کرده‌اند که مامورند با آنان دوستی کنند. و چنین آش شله همکاری از آن ساخته‌اند که اندک رابطه‌ای با شعور ندارد. زیرا مثلاً اینان مدعی ولایتند درباره‌ی امیر المؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام آن هم ولایت تکوینی. یعنی: امیر المؤمنین یا امام دیگر متصرف در کون و مکان و مدبر عالم امکان است و دلیل‌شان چنانکه در سخنان و تالیفات خود می‌گویند آیه‌ی: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ﴾ [المائدة: ۵۵]. است در صورتیکه اگر معنای آیه ولایتی چنین باشد انحصار بمؤمنین ندارد زیرا والی متصرف در کون و مکان ولایت بر تمام موجودات دارد نه بر طائفه‌ی خاصی از مؤمنان؟. و اینان هرگز بشعور خود اجازه نداده‌اند که بیندیشد که اگر ولایت این معنی است چرا خاص مخاطبین ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ﴾. است که هر چه باشد خاص مسلمین است و این هرگز با معنای ولایت تکوینی که مدبر امور عالم باشد سازش ندارد. گذشته از آنکه چنین عقیده‌ای شرک محض بلکه بالاتر از شرک مشرکین زمان جاهلیت است!! بلکه معنای آیه اگر تعصب و عناد و حماقت بیکسو نهاده شود چون آفتاب روشن و واضح است که مقصود از آن دوستی و مودت و محبت و تعاون مؤمنین با یکدیگر است که هم عقل و وجدان و هم سنت بلا تغییر جهان و هم صدها آیات شریفه‌ی قرآن بدان

گواهی می‌دهد. و این دوستی است که اگر در بین مؤمنین شایع شود دنیا را مبدل به بهشت برین می‌کند و مسلمین را در اعلیٰ درجات علین ارتقاء می‌دهد. اما دوستی آن چنانکه این احمقان مدعی آنند جز عداوت و تفرقه در بین مسلمانان تا حال چه نتیجه و فائده دیگر داشته است و یا بعداً خواهد داشت؟! آیا راستی خدای جهان و بعثت پیغمبران و نزول کتب آسمانی بخصوص قرآن با این همه آیات فراوان هدفش همین ولایت احمقانه‌ایست که اینان مدعی آنند؟.. «تعالی الله عما یقول الجاهلون علواً کبیراً».

شکی نیست که ولایت و دوستی علی بن ابی طالب و آل علی بن ابی طالب از آن جهت که افضل مؤمنین فاضلترین ولایتهاست و اخبار و احادیثی که در این باره از پیغمبر و ائمه سلام الله علیهم صادر شده هرگاه از دسیسه‌ی غالیان و دجالان محفوظ مانده باشد بجای خود صحیح و درست است. اما چه قدر خوب بود هر گاه این محبت و دوستی در زمان حیات آن بزرگواران صورت می‌گرفت و منشأ عمل می‌شد چنانکه مسلماً صدور و تأکید و تواتر آن بهمین منظور بوده است. وگرنه دوستی و عشق ورزی با اموات دارای چه خیرات و برکاتی خواهد بود؟ و اینگونه دوستی‌های خیالی با محبوبان خیالی که ثمره‌اش مداحی غالیانه و نسبت دادن صفات الوهیت به بندگان محتاج است جز شرک و دوری از حقایق و گستاخی بمحارم احکام چه نتیجه‌ای خواهد داشت؟! و تجربه و حس و تاریخ تاکنون از آن چه فائده‌ای گرفته است که بعد از این بگردید؟! شاید گفته شود که نتیجه این دوستی و محبت‌ها آنست که قلوب بمحبت آنان اشراب شده و بحقانیت ایشان اطمینان گرفته و در نتیجه پیروایشان را که همان اجرای احکام الهی است سبب شود. این ادعا هر چند بصورتی صحیح است لکن آنچه در جامعه‌ی ما مشهود است خلاف این منظور نتیجه داده و می‌دهد. این مدعی وقتی صحیح بود که مظروف از ظرف عزیزتر باشد

و حفظ و احترام ظرف بجهت حرمت و عزت مظلوف باشد یعنی: دوستی اولیای خدا که ظرف حقایق احکام الهی‌اند فرع دوستی احکام و قوانین دین که مظلوف است بوده باشد و حال اینکه قضیه کاملاً بعکس است. چنان در دوستی خیالی ظرف غرقه‌اند که بمظلوف اعتنائی ندارند و عیان کافی از بیان است محبت امام فرع محبت دین است نه دین فرع محبت امام.

۳- سومین بحثی که در این کتاب مورد تحقیق قرار گرفته مسأله‌ی شفاعت بود و چنانکه می‌دانیم که یکی از علل عمده‌ی غرور و عقب ماندگی و گستاخی ارباب فجور بر معاصی پروردگار و شانه خالی کردن از زیر مقررات و احکام الهی و از طرف دیگر موجب پیدایش بدعتها و اعمالی که هرگز منظور نظر شارع نبوده نه تنها بدان امر نکرده بلکه بسیاری از آنها مورد نهی و منع او بوده است همین شفاعت است مانند تعمیر و تخصیص قبور و ساختن ضرایح و مراقد مزین بطلا و نقره و جواهرات و تفریط و تزیین اموال بر سر گور مردگان و زیارت‌های اختراعی و گنج‌اندیدن کفریات در زیارتنامه‌ها و عزاداریهای نامشروع و نذورات و موقوفات خلاف دستور و رضای خدا و ساختن دعاها و نمازهای مجهول یا عبادات نامشروع و نامعقول بامید شفاعتی خیالی. در حالی که شفاعت به آن کیفیتی که اینان قائلند نه عقل و وجدان بدان گواهی می‌دهد و نه عقل و قرآن آن را تصدیق می‌کند. آیاتی که در قرآن در خصوص شفاعت است اکثر آن ناظر برد اعتقاد مذهبی است که نظر به ارباب انواع بوده و خیال می‌کردند که امور شئون گوناگون جهان خلقت هر یک بعهده‌ی قدرتی علیحده است. و آن قدرتها که هر یک در مقام خود خدائی بود: خدای باران خدای دریا - خدای جنگ - خدای قحطی و ارزانی اخیراً در نتیجه تلطیف عقاید بصورت فرشتگان و صلحا اولیاء در آمده که هر یک تمثال و مجسمه‌ای در معبدها داشتند و تحت سلطنت خدای خدایان امور مربوط بخود را انجام می‌دادند. قرآن معجد واسطه و شفاعت فرشتگان را در شئون آفرینش منکر

نشد لکن آنها را وسیله و واسطه‌ای باذن پروردگار جهان دانست که ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ﴾ [البقرة: ۲۵۵]. «چه کسی است که بدون حکم او در پیشگاهش شفاعت کند؟» اما شفاعت در آخرت را هرگز باینصورت نپذیرفت زیرا اولاً: بت پرستانی که قرآن نفی شفاعت از بتان ایشان می‌کند اصلاً اعتقاد بآخرت و قیامت نداشتند تا اینکه مسأله‌ی شفاعت در نفی و وجود بمیان آید. ثانیاً: شفاعت بدینصورت تشبیه دستگاه آفرینش به دربار سلاطین خودکامه و جبار است و آن منافی اعتقاد بپروردگار عالم قادر مختار. بلی شفاعتی که مورد قبول قرآن و عقل و وجدان است استغفاری است که رسول الله ﷺ برای مؤمنین و مؤمنین برای یکدیگر و فرشتگان برای «لمن فی الأرض» می‌کنند بر حسب اذن و اجازه‌ای که خداوند متعال بموجب فرمان: ﴿وَأَسْتَغْفِرُ لِدُنْيِكَ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ﴾ [محمد: ۱۹]. داده است و همین شفاعت است که قبلاً خدا بدان اذن داده و ممکن است در روز قیامت نفع بخشد که ﴿يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا﴾ [طه: ۱۰۹]. چنانکه شرح آن گذشت.

۴- مسأله‌ی زیارت قبور بود که در کتاب آسمانی ما کوچکترین اشاره‌ای بدان نشده است و در سنت نبوی ﷺ که مورد عمل مسلمین صدر اول است اثری روشن ندارد بلکه نهی رسول الله ﷺ در ابتدای بعثت از این عمل متواتر است. لکن چنانکه می‌بینیم امروز بصورتی در آمده است که می‌توان گفت: بمصداق کامل آیه‌ی شریفه است. که در مذهب بت پرستان می‌فرماید: ﴿قَالَ أَتَعْبُدُونَ مَا تَنْجِتُونَ﴾ [الصافات: ۹۵]. یعنی: «(براهینم آراسته) گفت: آیا چیزی را که می‌تراشید، می‌پرستید؟» مسلمانان اسمی آنچه را با خواب و خیال قبرپنداری امامزاده‌ای کرده‌اند در آن با هوا و خیال خود گنبدی ساخته و ضریحی پرداخته و زیارتنامه‌ای اختراع کرده مشغول عبادت شده‌اند و خدا می‌داند که از این ناحیه چقدر زیان و ضرر دنیوی و آخروی دارند.

۵- پنجمین بحث ما در این کتاب وصول بمقصد یعنی معرفی غالیان و دشمنان حقیقی دین بود که موجد این همه بدعتها و خرافات شده‌اند و ائمه علیهم‌السلام آنانرا برای دین مبین بدتر از یهود و نصاری و مجوس و مشرکین شمرده‌اند چنانکه فرمودند: «احذروا علی شبابکم الغلاة لایفسدوهم فإن الغلاة أشر من اليهود والنصاری والمجوس والذین أشركوا». هر چند زدودن این لکه‌های زشت بعلت طول مدتی که در چهره‌ی نورانی شریعت باقیمانده‌اند ممکن است در ابتدا موجب اندک رنجش و آزار و خالی ماندن آثاری گردد. لیکن بهر صورت زدودن و بر طرف کردن آنها از هر چه واجب‌تر است.

﴿وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ﴾.

تألیف این رساله در سال ۱۳۵۱ شمسی و چاپ آن در سال ۱۳۵۹ صورت می‌گیرد این شاء الله.

قلمداران

یادآوری

این کتاب در پنج بحث: علم غیب، ولایت، شفاعت، زیارت، غُلات، تألیف شده که در رد یکی از مدعیان علم و دعوی آیت الله العظمائی که در رساله‌ای بنام (امراء هستی) نگاشته بوده نوشتیم. بنام [راه نجات از شر غُلات] بحث اول آن با تحمل زحمات و خطرات و خساراتی چاپ شد. و بحث شفاعت و معرفی غُلات آن بصورتی که می‌بینید اضطرارا چاپ می‌شود و در دسترس طالبان قرار می‌گیرد. اما چاپ بحث ولایت و زیارت آن را تا اکنون توفیق نیافته‌ایم و شاید هرگز نیابیم! زیرا در جامعه خود آن وسعت و بینش را نمی‌بینم که استعداد پذیرش اینگونه تحقیقات را داشته باشد. بدیهی است ما در ابتدای کار خود بوسعت بینش و استعداد پذیرش جامعه‌ی خود بیش از این امیدوار بودیم اما آنچه در مدت عمر طولانی خود بدست آوردیم فهمیدیم که نه تنها ملت ما بلکه می‌توان گفت: تمام جوامع بشری در مسأله‌ی دین و اعتقاد تابع و مقلد پدر و مادر و محیط خودند و پیروان عقل و منطق و تابعان برهان و دلیل در این مسأله بسیار کمند. و هم چنانکه قرآن مجید بکرات یادآور است: ﴿كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ﴾ [المؤمنون: ۵۴ و الروم: ۳۲]. «هر گروهی بدانچه در نزدشان است دلخوشند». افراد برای تحقیق و تحکیم عقائد دینی خود حتی بقدر اطمینان بصحت ارزش یک اسکناس پنج تومانی زحمت تحقیق را متحمل نمی‌شوند! پس این قبیل تألیفات نه تنها در نزد آنها ارزشی ندارد بلکه حتی الامکان با آن خصومت و کار شکنی می‌کنند، چنانکه کردند! مثلاً در جامعه‌ی ما

امام و گاه پیغمبری را قبول دارند که عالم بغیب و متصرف در کون و مکان و مدبر عالم امکان باشد، در گهواره از در بدرد و با قندانه به آسمان بپرد!! و معتقدند که دوستی خیالی آنان باعث نجات و رفع درجات گشته و شفاعت آنان که بوسیله‌ی چنین ولایت و یا زیارت قبور آنان تحصیل شده موجب سعادت دارین و فوز نشأتین گردد. اما پیغمبر یا امامی که چون دیگر مردمان دچار عوارض بشری است و امتیاز آنان فقط گرفتن وحی و الهام و ابلاغ آن بمردم است و صدق کلام اینان تبعیت آنان را کافی نداسته و عار دانند. در حالیکه چنین اعتقادی بقضاوت عقل و وجدان و حکم قرآن باطل و موجب خسران دو جهانی است، زیرا پیروی چنان پیغمبر و امامی بدان صفات بر خلاف عدل خالق بریات است. آن پیغمبر و امام قابل تبعیت است که با افراد بشر همدوش و همگام باشد و امتیازش فقط وحی و الهام است و صدق کلام از خدای علام. اما مستکبران و جاهلان از چنین حقیقتی گریزانند و نمی دانند که هوا و هوس حقیقت نیست و خصومت با آن غلط است.

باری ما آنچه در توان داشتیم بمدد عقل و قرآن در اختیار جویندگان گذاشتیم ﴿لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَاءً أَتَنَهَا﴾ [الطلاق: ۵]. «خداوند هیچ کس را جز به [میزان] آنچه به او داده است مکلف نمی کند».

گر نیابد بگوش رغبت کس بر رسولان بلاغ باشد بس
والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی رسوله و صحبه و من دعا بدعوته

إلی یوم الدین

حیدر علی قلمداران

از خواننده التماس دعا دارم.